

پاسخ به پرسش ها و شبهه های وهابیت

نویسنده: علی باقر شیخانی، حسین اسحاقی.

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیه السلام

بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

دیباچه

وهابیان، گروهی افراطی هستند که عمری کمتر از دو قرن دارند. آنان با کمک قدرت های استعماری و زیر چتر افکار انحرافی محمد بن عبدالوهاب به قدرت رسیدند. بعدها دلارهای نفتی نیز به کمک آنها آمد تا مثلث شوم زور، تزویر و زر کامل شود.

این گروه، خود را از اهل سنت می داند، درحالی که عقاید و رفتاری خلاف بیشتر اهل سنت دارند. آنان از مسلمانی جز ظواهر آن چیزی را به ارث نبرده اند. بدین ترتیب، با کمک های مالی به دولت های اسلامی می کوشند باورهای پست و منحرف خود را میان مسلمانان تبلیغ و ترویج کنند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، وهابیان که این انقلاب را مخالف اهداف خود می دیدند، تبلیغات گسترده ای بر ضد شیعیان به راه انداختند که القای شبهه های دینی میان مردم به ویژه جوانان، یکی از آنها بود. وهابیان چون از رویارویی با علمای شیعه هراس داشتند، با رواج این شبهه ها باور مردم را هدف قرار دادند.

عالمان دینی و فرهیختگان این مرز و بوم وظیفه دارند پاسخ های مستدل به این شبهه ها را تنظیم کنند و در گام بعدی، فن و تدبیر تازه ای به کار گیرند و به جای دفاع، با طرح ایرادهای اصولی و مستند و طرح تناقض های وهابیت با قرآن و سنت و عقل، به یاری مسلمانان بشتابند. در این میان، رسانه صدا و سیما نیز به عنوان ابزاری مدرن و پردامنه، در پیشبرد این هدف، نقش مهم و حساسی دارد.

بدین منظور، پژوهش حاضر به قلم حجج اسلام سید حسین اسحاقی و علی باقرشیخانی به انجام رسید تا پشتوانه ای برای برنامه سازان گرامی باشد. با

سپاس از این دو بزرگوار، امیدواریم دست اندرکاران رسانه ملی از این اثر بهره
برند.

و من الله التوفيق

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

پیش گفتار

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً.

تاریخ اندیشه اسلامی همراه با فراز و فرودها و آکنده از دگرگونی ها و گوناگونی برداشت ها و دیدگاه هاست.

در این تاریخ پرتحول، انواع فرقه ها و مذهب ها و با انگیزه ها و مبانی مختلف ظهور کرد که برخی از آنها پس از چندی به فراموشی سپرده شده اند و در مقابل، برخی در روند دگرگونی ها همچنان در جوامع اسلامی به فعالیت و حضور شوم خود ادامه می دهند.

صاحب نظران اسلامی اندیشه استواری برای فرقه وهابیت نیافته اند. این فرقه اندیشه ای بسته و متحجرانه دارد که هرگونه نوآوری را بدعت می خواند. هرچند زمان زیادی از شکل گیری فرقه وهابیت نمی گذرد، به سبب برخورداری از امتیاز بزرگ تسلط بر دو شهر مقدس اسلام، مکه و مدینه توانسته است اندیشه های غرض ورزانه و متحجرانه خویش را در میان مسلمانان بپراکند و بذل اختلاف و دشمنی را بین آنان بپاشد. فرقه ای که تا چندی پیش همه مسلمانان اعم از شیعه و سنی را تکفیر می کرد و از دم تیغ تیز خود می گذراند، امروز داعیه دار پیروی از سلف و سنت شده و از بیان

دروغ و تهمت و نشر شبهه به ویژه درباره پیروان اهل بیت علیهم السلام ابایی ندارد. از این رو، در مجموعه حاضر تلاش می شود تا با استفاده از متون معتبر اهل سنت و دیدگاه های اندیشمندان اسلامی، به شبهه های وهابیان پاسخ داده و پرده تزویر از چهره مدعیان پیروی از سنت برداشته شود و معلوم گردد که پیکره جدا افتاده از اسلام، کدام فرقه است.

امید است این اثر، رضایت حقیقت جویان را به خوبی فراهم آورد.

فصل اول: تاریخچه، خاستگاه و دیدگاه وهابیت

اشاره

فصل اول: تاریخچه، خاستگاه و دیدگاه وهابیت

زیر فصل ها

تاریخچه وهابیت

معنای کفر، شرک و بدعت از نظر وهابیت

شرک از نظر وهابیت

توحید از نظر وهابیت

نقد دیدگاه سلفیان

شریعت از نظر وهابیت

ضرورت پرداختن به بحث وهابیت

فصل اول: تاریخچه، خاستگاه و دیدگاه وهابیت

تاریخچه وهابیت

(1)

کشور عربستان، حدود سه قرن پیش شاهد ظهور گروهی خوارج مسلک به نام «وهابیت» بود. وهابیان، پیروان محمد بن عبدالوهاب نجدی بودند. محمد در سال 1111 ه. ق در خانواده ای حنبلی مذهب در شهر عیینه دیده به جهان گشود. وی نزد پدرش که از عالمان این مذهب و قاضی شهر عیینه بود، دروس لازم را فرا گرفت. آنگاه برای ادامه تحصیل به مکه و مدینه رفت. از همان آغاز جوانی آثار انحراف فکری در وی نمایان بود و علاقه زیادی به خواندن سرگذشت مدعیان نبوت از جمله مسیلمه کذاب، اسود عنسی، سجاح، طلحه و امثال آنان داشت. در مدینه با اندیشه های احمد بن تیمیه حرّانی (درگذشت 728 ه. ق) آشنا شد و تحت تأثیر او قرار گرفت. افکار ابن تیمیه، مخالف عقیده، سیره و روش همه مسلمانان بود. برای نمونه، ابن تیمیه عقیده داشت خداوند جسم دارد؛ سفر برای زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ و اولیای الهی، شرک است؛ بناسازی قبور مسلمانان و تعمیر آن، حرام است و توسل و استغاثه به اولیا و انبیا شرک است.

1- اقتباس از: محسن امین عاملی، کشف الارتیاب، حسین ابو علی، الوهابیه؛ حامد الگار؛ محمدحسن قزوینی، فرقه وهابی، برگردان: علی دوانی؛ جعفر سبحانی، بحوث فی ملل و النحل، ج 4.

ابن عبدالوهاب نیز با پذیرش همین پندارها، پس از مدتی به زادگاهش بازگشت و به مخالفت با عقاید مردم شهر پرداخت. کارهای او شهر را به آشوب کشاند و سبب عزل پدرش از قضاوت شد. پدرش در سال 1139 ه. ق، به ناچار، شهر عیینه را به قصد سکونت در حریملا ترک کرد. وی نیز به همراه پدر به آن شهر رفت، اما تا پدرش زنده بود، کوشید کمتر افکار خود را مطرح کند. وقتی پدرش در سال 1143 ه. ق از دنیا رفت، او به نشر افکار خویش پرداخت و به مبارزه با چیزی که شرک می پنداشت، روی آورد. مردم و عالمان حریملا به مخالفت با وی پرداختند و دستور قتلش را صادر کردند.

محمد از شهر گریخت و پس از چهارده سال به شهر خویش بازگشت و این بار به سراغ حاکم شهر عیینه، عثمان بن معمر رفت و با وی پیمان بست تا از یکدیگر پشتیبانی کنند. عثمان نیز او را در انتشار دادن افکارش آزاد گذاشت به این شرط که محمد برای جهاد علیه کسانی که به پندار او مشرکند، فتوا صادر کند. حاکم شهر برای تحکیم این پیمان، خواهر (و بنا به قولی، عمه) خویش را به همسری محمد درآورد. اولین اقدام مشترک آنان، نابود کردن بارگاه زید بن خطاب، برادر خلیفه دوم مسلمانان بود. این کار و کارهای دیگر آنان بر مسلمانان گران آمد. امیر احصا و قطیف که از امیر عیینه قوی تر بودند، به عثمان دستور دادند ابن عبدالوهاب را بکشد. وی نیز کسی را مأمور کرد تا محمد را از شهر بیرون ببرد و به قتل برساند، ولی مأمور تعلل کرد.

محمد در سال 1160 ه. ق به شهر درعیه، زادگاه مسیلمه کذاب رفت و امیر آن ناحیه، محمد بن سعود، جدّ اعلای خاندان سعودی را که بر شهری کوچک حکومت داشت، به گسترش حکومتش تشویق کرد و با او همان پیمانی را بست که با حاکم عیینه بسته بود. آنان پیمان بستند در صورت

موفقیت در این کار، زمام حکومت به دست خاندان سعود ... و حاکمیت شرعی از آن خاندان عبدالوهاب باشد. برای تحکیم این پیمان نیز پیوند خویشاوندی بین آن دو برقرار شد. از آن پس، با صدور فتوای جهاد از سوی محمد بن عبدالوهاب علیه مسلمانانی که مشرک خوانده می شدند، اعراب بدوی اطراف درعیه که به طمع غنیمت می جنگیدند، توانستند شهرهای اطراف را یکی پس از دیگری تصرف کنند.

در سال 1166، محمد بن سعود، در حالی درگذشت که نجد و عسیر و بخش هایی از یمن را به تصرف درآورده بود. پس از او، فرزندش، عبدالعزيز به حکومت رسید که وی نیز بر گستره قلمرو خود افزود. او در سال 1187 ه. ق، ریاض را اشغال و در 1206 برای تصرف حجاز اقدام کرد. در همین سال، محمد بن عبدالوهاب درگذشت، ولی آل سعود همچنان به گسترش حکومت خود و ترویج وهابیت پرداختند. بدین منظور در سال 1217 ه. ق به طایف حمله کردند و همه را از دم تیغ گذراندند. سعود فرزند عبدالعزيز با لشکرش به شهر کربلا حمله کرد و اموال حرم امام حسین علیه السلام را غارت کرد و عده زیادی از مردم را کشت. در همین سال، عبدالعزيز به دست فردی عثمان نام کشته شد و سعود به جایش نشست.

سعود در سال 1220 ه. ق، مدینه و پس از هفت سال، مکه را به تصرف خود درآورد و بدین ترتیب، حکومت سرزمین حجاز (عربستان) را از سیطره عثمانیها خارج کرد. سعودیان حاکمیت مکه و مدینه را که به دست سادات و نسل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اداره میشد، از آنان گرفتند. پس از تصرف این دو شهر جنایت های متعددی مرتکب شدند و بارگاه امامان شیعه مدفون در بقیع و دیگر امام زادگان و صحابه پیامبر اسلام را ویران کردند. سعودیان قصد تصرف دیگر شهرهای

اسلامی را نیز داشتند که حکومت عثمانی تاب نیاورد و لشکری را برای مقابله با آنان به عربستان فرستاد.

سعودیان در سال 1233 ه. ق از لشکر عثمانی شکست سنگینی خوردند، ولی در سال 1235 ه. ق با پیمانی که دولت انگلستان با آنان برای تضعیف دولت عثمانی بست، عصری جدید در تاریخ وهابیت و آل سعود آغاز شد. سعودیان دوباره جان تازه ای گرفتند و بر سراسر عربستان تسلط یافتند.

توجه به تفکر خشک و متحجرانه و خوارج گونه وهابیان در تمسک به ظواهر شریعت بسیار اهمیت دارد. آنها به این بهانه، همه مسلمانان را مشرک و کافر نامیدند و عده زیادی از مسلمانان سرزمین حجاز و دیگر سرزمین های اسلامی را به جرم شرک کشتند و زنان آنها را به اسارت بردند. اولین کسی که با افکار محمد بن عبدالوهاب مخالفت کرد، برادرش، سلیمان بن عبدالوهاب بود که کتاب فصل الخطاب را در رد افکار او نوشت. همچنین پس از او، ابن عابدین، یکی از عالمان برجسته حنفی مذهب، آنان را به خوارج تشبیه کرد و گفت:

در زمان ما، رفتار خوارج از پیروان محمد بن عبدالوهاب سر زده، همان ها که از سرزمین نجد خارج شده و بر حرمین مسلط گردیدند و خود را منتسب به مذهب حنابله دانسته و اعتقاد داشتند که فقط آنان مسلمانند و مخالفان آنان مشرکند، آنان به این بهانه، کشتار اهل سنت و عالمانش را مباح دانستند تا اینکه در سال 1233 ه. ق لشکر مسلمانان بر آنان پیروز شد.⁽¹⁾

احمد زینی دحلان، مفتی شافعی مذهب نیز چنین نوشت:

اگر کسی به مذهب وهابیت در می آمد و قبلاً حج واجب انجام داده بود، محمد بن عبدالوهاب به وی می گفت: باید دوباره به زیارت خانه خدا بروی،

چون حج گذشته تو در حال شرک صورت گرفته است و به کسی که می
خواست وارد کیش وهابیت بشود، می گفت: پس از شهادتین باید گواهی دهی
که در گذشته، کافر بوده ای و پدر و مادر تو نیز در حال کفر از دنیا

1- احمد بن عابدین، حاشیه رد المختار، ج 4، ص 449.

رفته اند. همچنین باید گواهی دهی که علمای بزرگ گذشته، کافر مرده اند. اگر گواهی نمی داد، وی را می کشتند. او بر این باور بود که تمام مسلمانان در طول دوازده قرن گذشته، کافر بوده اند و هر کسی را که از مکتب وهابیت پیروی نمی کرد، مشرک می دانسته و خون و مال او را مباح می کرد.⁽¹⁾

برخورد وهابیان در آغاز بر چنین اساسی استوار بود و در مقابل همه مسلمانان چنین موضعی داشتند و به بهانه های واهی همچون اعتقاد به توسل، طلب شفاعت، زیارت، برپایی عزاداری، نذر، ساختن بنا بر قبور و مانند آن، مسلمانان را از دین، خارج می دانستند و به قتل آنان حکم می دادند.

بعدها برای آنکه دیگر مسلمانان را با خویش همگام سازند، نوک تهاجم خویش را به طرف پیروان اهل بیت علیهم السلام یعنی مذهب شیعه نشانه رفتند و با تهمت زدن، آنان را دشمن اصلی اهل سنت معرفی کردند و مشرک نامیدند تا از اتحاد مسلمانان علیه خویش جلوگیری کنند. باید دانست این فرافکنی ها تنها برای منحرف کردن افکار اهل سنت از توجه به عقاید باطل وهابیت است.

معنای کفر، شرک و بدعت از نظر وهابیت

مهم ترین تکیه کلام وهابیان در برابر دیگر مسلمانان، چهار کلمه است: کفر، شرک، کذب و بدعت. آنان با استفاده از این کلمات، مخالفان خود را به کفر و گاه شرک و بدعت در دین متهم می کنند و هر جا که مسلمانان در پاسخ به آنها با تأکید بر آیه یا روایت یا دلیل دیگر، استدلالشان را محکوم می کنند، بی درنگ، از واژه «کذب» مدد می گیرند.

محمد بن عبدالوهاب در رساله کشف الشبهات، بارها مسلمانان را مشرک، کافر، بت پرست، مرتد، منافق، منکر توحید، دشمن توحید، دشمنان خدا، اهل باطل، نادان و شیاطین خوانده و تصریح کرده است:

1- احمد زینی دحلان، الدرر السنیّه، ص 46.

مشرکان زمان ما (مسلمانان) بدتر از مشرکان و بت پرستان گذشته اند؛ چون
مشرکان گذشته در حال رفاه، شرک می ورزیدند و هنگام گرفتاری اخلاص می
ورزیدند، ولی مشرکان زمان ما در هر دو حالت به خدا شرک می ورزند.⁽¹⁾

شرک از نظر وهابیت

وهابی‌ان به پیروی از ابن تیمیه، توحید را در دو نوع منحصر می‌دانند: توحید ربوبی و توحید الوهی. آنان مدعی‌اند که مشرکان زمان پیامبر، ربوبیت خدا را قبول داشته و در توحید الوهیت یعنی در پرستش و عبادت پروردگار، مشرک بوده‌اند. به نظر آنان، توحید در عبادت یکی از مراتب توحید است. یعنی عبادت و پرستش مخصوص خداست؛ زیرا عبادت در لغت به معنای فروتنی و خاکساری است و در اصطلاح، به معنای کرنش در برابر موجودی است که او را الله، رب و خالق هستی می‌دانیم، خالق که امور تکوینی (خلق)، رزق، زنده کردن و میراندن و امور تشریعی (قانون گذاری، شفاعت و مغفرت) همه به دست اوست. بنابراین، عبودیت دو رکن دارد، کرنش به همراه اعتقاد به الله و معبود بودن.

آنان در تعریف توحید عبادی می‌گویند: «توحید عبادی عبارت است از منحصر دانستن خداوند سبحان به عبادت.»⁽²⁾ آنگاه در تعریف عبادت می‌گویند: «عبادت، نهایت خضوع و خاکساری است و این کلمه تنها در مورد خضوع برای خداوند به کار می‌رود.»⁽³⁾ با این تعریف، از منظر آنان، دایره شرک بسیار گسترده شده است. بنابراین، آنان هرگونه زیارت قبور، توسل، شفاعت از پیامبران و اولیا را شرک می‌شمارند و به معنای اصطلاحی عبادت یعنی اعتقاد به اولوهیت و ربوبیت، کاری ندارند.

1- محمد بن عبدالوهاب، کشف الشبهات فی التوحید، صص 23 و 24.

2- محمد بن ابراهیم نعمان، جامع الفرید، ص 219.

3- محمد بن ابراهیم نعمان، جامع الفرید، ص 218.

مهم ترین تفاوت برداشت وهابیان با دیگر مسلمانان، در اختلاط معنای لغوی و اصطلاحی «عبادت» است. آنان عبادت را به معنای لغوی، یعنی مطلق خضوع و خاکساری گرفته اند، حال آنکه خضوع و خاکساری در صورتی عبادت به حساب می آید که همراه با اعتقاد به اولوهیت یا ربوبیت و قدرت مطلقه او باشد. اگر کرنش بدون این قصد و اعتقاد و تنها برای تعظیم و بزرگداشت باشد، در این حالت، انسان خاضع، نه مشرک است و نه عملش، شرک آمیز. همین نکته ظریف، اساسی ترین تفاوت میان وهابیت و دیگر فرقه های اسلامی از جمله شیعیان در مسئله توحید عبادی است. این در حالی است که شیعیان و دیگر فرقه های اسلامی، نیت عمل در عبادت را شرط درستی و نادرستی آن می شمارند. اگر کرنش در دایره اعتقاد به اولوهیت و استقلال نباشد، شرک نیست، بلکه نوعی تعظیم و تکریم است، مانند خضوع در مقابل اولیای الهی یا کرنش فرزند در برابر پدر. در قرآن کریم هم آمده است:

(وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ.) (نقره: 34)

و (یاد کن) زمانی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید، پس همگی سجده کردند، جز ابلیس.

این آیه، دلیل محکمی است بر اینکه هر تعظیمی در برابر غیر خدا، عبادت شمرده نمی شود. در آیه دیگری درباره حضرت یوسف علیه السلام آمده است:

(وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ. (یوسف: 100)

و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همگی در مقابل او به سجده افتادند. گفت: پدر! این تعبیر خوابی است که پیش تر دیدم.

در این آیه به صراحت آمده است که حضرت یعقوب و فرزندان او در برابر یوسف سر به سجده گذاشتند. همه می دانیم که این سجده برای عبادت یوسف

نبود، وگرنه حضرت یعقوب عليه السلام که از انبیای الهی و در توحید، با اخلاص
ترین افراد زمان خویش بود و در میان سجده کنندگان نیز حضور داشت، هرگز
به چنین کار شرک آمیزی اقدام نمی کرد. همچنین اگر سجده به یوسف، به قصد
و نیت عبادت بود، خود او نیز که از انبیا بود، باید آنان را از این کار باز می
داشت. این آیه ثابت می کند که صرف سجده کردن که نهایت کرنش و خضوع
است، عبادت شمرده نمی شود.

توحید از نظر وهابیت

از آنچه گذشت، درمی یابیم که صرف خضوع، خاکساری، تکریم و احترام به انبیا و اولیای الهی، عبادت نیست تا وهابیان، انجام دهنده آن را مشرک بدانند. حال آنکه خود، به شرک بالاتری دچارند و عقیده به جسمانیت خدا دارند؛ زیرا یکی از مسائل اصلی که «ابن تیمیه»، بنیان گذار فکری وهابیت به نشر آن پرداخت، جسمانیت خداوند متعال و اثبات لوازم جسمانیت، مانند قرار گرفتن بر کرسی و خندیدن و راه رفتن و مانند اینها بود. وی می گوید:

لَمْ يَنْقُلْ عَنْ أَحَدٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَلَا الصَّحَابَةِ وَلَا التَّابِعِينَ وَلَا سَلَفِ الْأُمَمِ إِنَّ اللَّهَ جَسْمٌ أَوْ إِنْ اللَّهَ لَيْسَ بِجَسْمٍ بَلِ النَّفْيُ وَالْإِثْبَاتُ بِدَعَا فِي الشَّرْعِ.⁽¹⁾

از هیچ یک از انبیا و از اصحاب و تابعین، همچنین در گفتار سلف امت و پیشوایان دینی نیامده است که خداوند جسم نیست، بلکه نفی جسمیت و اثبات آن هر دو در شریعت بدعت است.

1- احمد بن تیمیه، مجموع الفتاوی، تحقیق: عبدالرحمان بن محمد بن قاسم نجدی، ج 5، ص 434.

از ظاهر این کلام، تعطیل صفات فهمیده می شود، ولی در کتاب دیگرش، کلام معمر بن احمد اصفهانی را مؤید عقیده خود نقل می کند که از آن، تشبیه خداوند به مخلوقات فهمیده می شود؛ زیرا در آن آمده است:

خداوند می شنود. آگاه است. سخن می گوید. خشنود و غضبناک می شود. می خندد و روز قیامت در حال خنده بر بندگان خود تجلی می کند و هر شب هر طور که بخواهد، به آسمان دنیا فرود می آید و می گوید: آیا کسی هست که مرا بخواند و من اجابتش کنم؟ آیا آمرزش خواهی هست که او را ببخشم؟ آیا توبه کننده ای هست که توبه او را بپذیرم؟ خداوند این کار را تا طلوع فجر انجام می دهد. هر کس فرود آمدن خدا را بر آسمان دنیا انکار یا تأویل کند، بدعت گذار و گمراه است.⁽¹⁾

ابن بطوطه از عالمان هم عصر ابن تیمیه هم می نویسد:

من، روز جمعه ای در دمشق بودم. ابن تیمیه در مسجد جامع این شهر برای مردم موعظه می کرد و من نیز در مسجد حضور داشتم. وی در بین سخنانش گفت: خداوند همچنان که من از پله این منبر فرود می آیم، به آسمان دنیا فرود می آید. این بگفت و یک پله از منبر فرود آمد، چون این سخن بر زبان جاری کرد، فقیهی مالکی به نام ابن الزهرا به او اعتراض و سخنش را انکار کرد. سخنان ابن تیمیه را در نوشته ای به اطلاع ملک ناصر رساندند. ملک ناصر فرمان داد ابن تیمیه را به زندان انداختند و او در زندان از دنیا رفت.⁽²⁾

وهابیان در پیروی از ابن تیمیه و با استدلال به ظاهر بعضی آیات و روایات، وجود اعضا و جوارح را برای خداوند اثبات می کنند.

محمد بن عبدالوهاب در کتاب التوحید، بر اساس دیدگاه اسلاف خود به ویژه ابن تیمیه، با تمسک به روایتی، داشتن دست و انگشتان را برای خدا اثبات می کند و می نویسد:

1- احمد بن تیمیه، بیان تلبیس الجهمیه، تحقیق: عبدالرحمان بن محمد بن قاسم نجدی، ج 2، ص 40.

2- ابن بطوطه، رحله، ص 113.

دانشمندی یهودی به حضور پیامبر عرض کرد: ای محمد! ما (در کتاب های خویش) دریافتیم که (روز قیامت) خداوند تمام آسمان ها را بر یک انگشت، زمین ها را بر یک انگشت و درخت ها را بر یک انگشت، آب را بر یک انگشت، خاک را بر یک انگشت و دیگر آفریده ها را بر یک انگشت قرار می دهد و می فرماید: تنها من پادشاهم. پیامبر با تصدیق این گفته، خندید، به گونه ای که دندان مبارکشان نمایان گشت، سپس این دو آیه مبارکه را تلاوت فرمود: **(وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛)** و خدا را آنچنان که باید، به بزرگی نشناخته اند و حال آنکه روز قیامت زمین یکسره در قبضه (قدرت) اوست». (زمر: 67)⁽¹⁾

وی پس از نقل روایت های متعدد برای اثبات اعضا و جهت برای خداوند، از مجموع آن نتیجه می گیرد که رسول خدا ﷺ گفته های دانشمند یهودی را با تبسم تأیید کرده است و این حدیث، بر اثبات دست برای خداوند صراحت دارد.⁽²⁾

نقد دیدگاه سلفیان

آنچه ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب درباره توحید بیان کردند، با کلام صریح الهی مخالف است که می فرماید: (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ). (شورا: 11) همچنین با برداشت دیگر علمای جهان اسلام نیز مخالف است. ابن نجیم (درگذشته 970 هـ ق) از فقیهان بزرگ حنفی می نویسد:

وَالْمَشْبَهُ إِن قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ يَدًا أَوْ رَجُلًا كَمَا لِلْعِبَادِ فَهُوَ كَافِرٌ وَإِنْ قَالَ: أَنَّهُ جِسْمٌ لَا كَالْأَجْسَامِ فَهُوَ مَبْتَدِعٌ.⁽³⁾

1- محمد بن عبدالوهاب، کتاب التوحید، ص. 157.

2- محمد بن عبدالوهاب، کتاب التوحید، صص 158. 160.

3- زین العابدین بن نجیم، البحر الرائق، ج 1، ص 611.

مشبهه (آنان که خداوند را به بندگان تشبیه می کنند) اگر بگویند که خداوند همانند بندگان دست و پا دارد، کافر هستند و اگر بگویند خداوند جسم دارد، ولی نه مانند اجسام، بدعت گذارند.

فخر رازی می نویسد:

دل های بنی اسرائیل به تشبیه و جسمانیت خدا تمایل داشت. به همین جهت به عبادت عجل (گوساله سامری) به گمان اینکه خدا در آن عجل نزول و حلول کرده، پرداختند. به همین جهت وقتی فرعون گفت ایمان آوردم به اینکه الهی نیست، به جز الهی که بنی اسرائیل به آن ایمان آورد، چنین می نماید که وی ایمان به خدایی آورد که موصوف به نزول و حلول و جسمیت بود و هر کسی که چنین اعتقادی داشته باشد، کافر است.⁽¹⁾

بر این اساس، آنچه ابن تیمیه و پیرو او محمد بن عبدالوهاب بدان معتقدند، به گفته فخر رازی و ابن نجیم، عین کفر است و ابن تیمیه به دلیل همین عقاید باطل و قول به تجسیم، به زندان افتاد و در زندان جان سپرد.

ابوالفدا در تاریخ خود در این باره می نویسد:

استدعی تقی الدین أحمد بن تیمیه من دمشق الی مصر و عقد له مجلس و أمسک و أودع الاعتقال بسبب عقیده فأنه كان يقول بالتجسیم.⁽²⁾

ابن تیمیه از دمشق به مصر احضار شد و پس از محاکمه، وی را دستگیر و به سبب عقیده اش زندانی کردند؛ زیرا معتقد بود خداوند متعال جسم دارد.

همچنین ابن حجر عسقلانی از علمای شاخص اهل سنت، کلام قاضی مالکی را در کفر ابن تیمیه نقل می کند که اعلام کرد: «فقد ثبت كفره؛ کفر ابن تیمیه ثابت است».⁽³⁾

- 1- محمد بن عمر فخر رازی: «أن اليهود كانت قلوبهم مائله إلى التشبيه و التجسيم و لهذا السبب اشتغلوا بعباده العجل لظنهم أنه تعالى حل في جسد ذلك العجل و نزل فيه، فلما كان الأمر كذلك و قال فرعون آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُوا إِسْرَائِيلَ فَكَأَنَّهُ آمَنَ بِالْإِلَهِ الْمَوْصُوفِ بِالْجِسْمِ وَ الحلول و النزول، و كل من اعتقد ذلك كان كافراً.» مفاتيح الغيب، ج 17، ص. 296
- 2- تاريخ ابى الفداء، ج 2، ص. 392
- 3- احمد بن حجر عسقلانى، الدرر الكامنه، ج 1، ص 171.

باید از وهابیان پرسید: چگونه عقیده کسی که علمای اهل سنت به تکفیر وی فتوا داده اند، معیار تشخیص توحید و شرک یا تعیین بدعت است؟ چگونه دیگر مسلمانان را با برداشت های ناصواب خود به شرک متهم می کنید، درحالی که خود به تجسیم باور دارید؟ چگونه می توانید مسلمانانی را که هر صبح و شام در نمازهای پنج گانه خود ندای توحید را سر می دهند: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ)، به بهانه های پوشالی، مانند گرایش آنان به توسل، برپایی عزاداری، زیارت، استغاثه و مانند آن، کافر، مشرک و بدعت گزار بدانید؟

بر اساس آرای وهابیان، آنچه علمای اهل سنت می گویند، خارج از سنت رسول اکرم ﷺ است. از وهابیان باید پرسید: وقتی در اصول عقاید اسلامی، بین شما و اهل سنت چنین فاصله ای وجود دارد، چگونه خود را مسلمان واقعی و دیگران را مشرک می خوانید؟ آیا سزاوار نیست که ابتدا کاستی های خود را برطرف کنید و عقاید خود را دست کم با آموزه های اهل سنت تطبیق دهید؟ به یقین، در این صورت، به راحتی پیروان دیگر فرقه های اسلامی را تکفیر نخواهید کرد.

شریعت از نظر وهابیت

دیدگاه وهابیت از شریعت، خلاف چیزی است که رسول خدا ﷺ، خود را مأمور به بیان و اجرای آن معرفی می کرد؛ زیرا آن حضرت، خود را مبعوث به شریعت آسان می شمرد و گفتن شهادتین را برای اثبات مسلمانی افراد کافی می دانست و مدعی را محکوم به کفر نمی کرد. راه و رسم وهابیان، محکوم کردن مسلمانان به کفر و شرک به هر بهانه ای است و اساس شریعت آنان برخلاف همه مذاهب اسلامی، بر سخت گیری است؛ زیرا اساس شریعت در نظر دیگر مذاهب اسلامی، مبتنی بر مباح بودن کارها و اعمال زندگی فردی و شئون اجتماعی است تا زمانی که دلیلی بر حرمت آن امور در کتاب و سنت یافت نشود. در مقابل، در نظر عالمان وهابی، اصل بر حرمت است و مباح بودن، دلیل می خواهد. نمونه ای از فتاوی آنان شاهد صدق مدعای ماست:

1. حرام بودن رانندگی زن

بن باز، مفتی سابق وهابیان در فتوایش می گوید: «لایجوز للمراه قیاده السیاره؛ رانندگی برای زنان جایز نیست».⁽¹⁾

2. بدعت بودن برگزاری جشن تولد برای نوزادان و سالگرد ازدواج

شیخ بن عثیمین، از نویسندگان و فعالان گروه وهابیت می نویسد: برپایی مراسم جشن تولد برای اطفال از عادات و سنت های اسلامی نیست، بلکه از دشمنان به ارث برده شده است. رسول اکرم ﷺ فرموده است: هر کس همانند دیگران شود، از آنان محسوب می گردد.⁽²⁾

3. حرام بودن سخن گفتن به زبان های دیگر

صالح بن فوزان از اعضای شورای فتاوی و هابیان می گوید: «یحرم التشبيه بالكفار كالکلام بلغتهم؛ شبیه کردن خود به کفار حرام است، مانند سخن گفتن به لغت آنان».⁽³⁾

4. بدعت بودن برگزاری مراسم سوگواری پیامبران و صالحان
هیئت دائمی افتای سعودی در پاسخ به پرسش درباره مراسم سوگواری می نویسد:

مراسم سوگواری برای پیامبران و صالحان و همچنین مراسم بزرگداشت آنان جایز نیست و بدعت در دین و شرک به شمار می آید.⁽⁴⁾

1- بن باز، فتاوی المراه، ص. 192

2- ابن عثیمین، فتاوی منار الاسلام، ج 1، ص. 43

3- صالح بن فوزان، الولاء والبراء، ص. 7

4- فتاوی الجنه الدائمہ للبحوث العلمیہ و الإفتاء، ج 3، ص 54.

5. بدعت بودن دعا کردن کنار قبر رسول اکرم ﷺ به قصد اجابت

شیخ صالح فوزان، عضو هیئت افتای سعودی می نویسد:

رفت و آمد زیاد کنار قبر رسول اکرم ﷺ و نشستن در آن جا و سلام گفتن به حضرت، بدعت به شمار می آید. همچنین دعا کردن به این نیت که شاید در آن جا به اجابت برسد، از بدعت ها به حساب می آید.⁽¹⁾

6. بدعت بودن دست کشیدن به پرده کعبه

شیخ عثیمین، از مفتیان و علمای بزرگ سعودی می نویسد:

التبرک بثوب الکعبه و التمسح به من البدع لِأَنَّ ذَلِكْ لَمْ يَرِدْ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.⁽²⁾

تبرک جستن به پرده کعبه و دست کشیدن به آن بدعت به شمار می رود؛ چون از رسول اکرم صلی الله علیه و آله دستوری در این باره نرسیده است.

7. بدعت بودن اهدای ثواب نماز و قرآن به رسول اکرم ﷺ و مردگان

لجنة دایم افتای سعودی می نویسد:

هدیه کردن ثواب نماز به میت بدعت است؛ چون از رسول اکرم

ﷺ و اصحاب در این باره چیزی نرسیده است.⁽³⁾

همچنین لجنة دایم افتای سعودی می نویسد:

اهدای ثواب و ختم قرآن برای رسول گرامی اسلام ﷺ جایز نیست، چون

اصحاب پیامبر و دیگران چنین کاری نکرده اند.⁽⁴⁾

1- مجله الدعوه، ش 1612، ص. 37

2- مجموع الفتاوی، ش. 366

3- «لا يجوز أن تهب ثواب فاصلت للميت بل هو بدعه لأنه لم يثبت عن النبي 9 ولا عن الصحابه رضی الله عنهم» (فتاوی الجنة الدائم للبحوث العلمیة و الافتاء، ج 4، ص 11، فتاوی ش 7482).

4- «لا يجوز إهداء الثواب للرسول صلى الله عليه و سلم لا ختم القرآن و لا غيره لِأَن السلف الصالح من الصحابه رضی الله عنهم و من بعدهم لم يفعلوا ذلك و العبادات توقيفیه» (همان، ج 9، ص 58، ش 3582).

8. بدعت بودن قرائت قرآن برای میت

شیخ عثیمین، از مفتیان و علمای بزرگ سعودی می نویسد:

اجتماع نزد مصیبت دیده و همچنین خواندن قرآن برای میت و توزیع خرما و گوشت از بدعت هایی است که باید از آن خودداری کرد؛ چون این کار سبب نوحه سرایی و گریه و حزن داغ دیدگان می شود و تلخی مصیبت برای همیشه در قلب آنان می ماند. من این گونه افراد را نصیحت می کنم که از این کار دست بردارند و توبه کنند.⁽¹⁾

9. بدعت بودن قرائت دسته جمعی قرآن و دعا

لجنة دایم الفتای سعودی نوشته است: «قرائت قرآن و همچنین خواندن دعا به صورت دسته جمعی پس از هر نماز بدعت است».⁽²⁾

10. بدعت بودن آغاز کردن جلسات با آیات قرآن

شیخ عثیمین می نویسد:

آغاز کردن جلسات و سخنرانی ها با آیات قرآن، به صورت دایم در شرع وارد نشده است و شایسته نیست.⁽³⁾

11. بدعت بودن ذکرگویی با تسبیح

بن باز، مفتی اعظم سعودی می نویسد:

ذکر گفتن با تسبیح در شرع مطهر وارد نشده است. بهتر است به جای تسبیح، با انگشتان دست ذکر گفته شود.⁽⁴⁾

1- فتاوی منار الإسلام، ج 1، ص 270.

2- فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة و الافتاء، ج 3، ص 481، فتاوی ش 4994.

3- «إِتْخَاذُ الدُّوَاتِ وَ الْمَحَاضِرَاتِ بِآيَاتِ مِنَ الْقُرْآنِ دَائِمًا كَأَنَّهَا سَنَّةٌ مَشْرُوعَةٌ فَهَذَا لَا يَنْبَغِي» (ابن عثیمین، نور علی الدرب، ص 43).

4- فتاوی اسلامیة، ج 2، ص 366.

12. بدعت بودن رفتن به غار حرا

لجنه دایم افتای سعودی می نویسد:

رفتن به غار حرا از شعائر حج و آداب اسلامی به حساب نمی آید، بلکه بدعت و از اسباب شرک است و باید مردم را از این کار بازداشت.⁽¹⁾

13. بدعت بودن نشر اعلامیه وفات

زینو، مفتی فعلی وهابیان می گوید:

اعلامیه دادن در کاغذها برای وفات انسانی از جمله بدعت های ممنوع و تشبه به غیر مسلمانان است.⁽²⁾

وهابیان نه تنها در امور عرفی، فتاوی خلاف فطرت صادر می کنند، بلکه گاه فتاوی بر خلاف مسلمات علمی دارند. برای نمونه، شیخ محمدبن صالح عثیمین درباره گردش خورشید به دور زمین می گوید:

ظاهر ادله شرعی اثبات می کند که خورشید به دور زمین می گردد و به سبب آن، شب و روز پدید می آید.⁽³⁾

وی در جایی دیگر می نویسد:

اما آنچه امروزه عالمان نجوم می گویند، چون برای ما به درجه یقین نرسیده، ما به خاطر آن، دست از ظاهر کتاب و سنت پیامبر خود بر نمی داریم.⁽⁴⁾

همچنان که ملاحظه می شود، اصل نزد وهابیان، حرمت کردارها و بدعت و شرک است. آنان دینی بی روح و متحجرانه ای، برای جهانیان به نمایش گذاشته و کوشیده اند خود را مسلمان حقیقی معرفی کنند؛ مسلمانی که منطق را نمی شناسد و با خشونت و ترور می خواهد همگان را با خود همراه کند و برای رسیدن به این مقصد، مسلمان و غیرمسلمان نمی شناسد، مبارزه با

1- لجنه الدائمہ، فتاوی ش. 5303.

2- الموت، عظامه و احكامه، ص.29

3- فتاوى اركان الاسلام، ص.132

4- فتاوى العقيدة، ص.225.

مسلمانانی که به باور آنان، مشرک شده اند، بر جنگ با کفار برتری دارد. به همین دلیل، آنان به جای مبارزه با صهیونیست ها، در کنار آنان، با حزب الله و حماس فلسطین مبارزه می کنند و حتی دعا برای پیروزی آنان را جایز نمی دانند یا در افغانستان، عراق و پاکستان، با بمب گذاری انتحاری و دیگر رفتارهای خشونت آمیز، مسلمانان بی گناه را شبانه روز قتل عام می کنند.

ضرورت پرداختن به بحث وهابیت

بررسی شبهه های وهابیت به این دلیل ضروری است که پیروان این فرقه از فرصتی استثنایی که با در اختیار داشتن حرمین مکه و مدینه نصیب آنان گشته است، سوء استفاده می کنند و با ترویج افکار و عقاید سخیف خود، بین مسلمانان تفرقه می اندازند تا شیعه را دشمن اصلی اهل سنت معرفی و خود را با آن همه جرم و جنایت علیه مسلمانان، داعیه دار اسلام و مسلمانی قلمداد کنند. آنان بدین منظور سالانه میلیاردها دلار هزینه می کنند و با خرید مزدورانی در جهان علیه شیعه و تنها حکومت برخاسته بر اساس تفکر اهل بیت علیهم السلام، یعنی ایران به شایعه پراکنی روی آورده اند. از جانب دیگر، برای تضعیف شیعیان کتاب هایی به زبان های مختلف می پراکنند و حتی به حجاجی که از ایران به زیارت خانه خدا مشرف می شوند، هدیه می کنند. آنان حرکات زائران ایرانی را زیر نظر دارند و در مکان های مقدس مکه و مدینه، با حربه شرک، آنان را از اعمال عبادی و زیارتی باز می دارند و به شبهه افکنی می پردازند. آنان برای دور کردن دیگر مسلمانان از پیروان اهل بیت، همچون اسلاف خود با دروغ و تزویر، انواع و اقسام تهمت ها را علیه پیروان اهل بیت می پراکنند. از این رو، آشنا شدن با شبهه های رایج آنان علیه پیروان اهل بیت و پاسخ گویی به آنان ضروری می نماید تا هم شیعیان به بی پایه و اساس بودن عقاید وهابیت و شبهه های آنان پی ببرند و هم اهل سنت به اختلاف بین وهابیت و خودشان بیشتر آگاه شوند و موضع گیری عالمان پیشین خود را در برابر وهابیت از نو بنگرند و تکلیف دینی شان را در برابر وهابیت به یاد آورند.

در این پژوهش به شبهه هایی می پردازیم که در کتاب های ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب و بعضی کتاب های وهابیان معاصر آمده است و در قالب کتاب و جزوه یا در سایت ها مطرح کرده اند. برخی شبهه ها نیز مربوط به برخوردهای شفاهی است که با زائران و روحانیان کاروان های حج مطرح شده است.

فصل دوم: شبهه های کلامی

مقصود از شبهه های کلامی در این فصل شبهه هایی است که عموم مسلمانان به آن باور دارند و ابن تیمیه و پیروانش، آنها را شرک و بدعت می شمارند.

1- آیا طلب شفا از قبور انبیا و صالحان، شرک است؟

ابن تیمیه در این باره می نویسد:

هرکس کنار قبر پیامبر اکرم ﷺ یا یکی از افراد صالح بیاید و از آنان بخواهد که بیماری او را شفا دهد یا قرض او را ادا کند، مشرک است؛ زیرا هیچ کس جز خداوند، قدرت انجام چنین اعمالی را ندارد. پس واجب است چنین شخصی را به توبه وادار کنند و اگر توبه نکرد، باید کشته شود.⁽¹⁾

پاسخ

اینکه ابن تیمیه ادعا می کند جز خداوند کسی دیگر قدرت چنین کاری را ندارد، اگر مراد وی، قدرت مستقل از خداست، ما هم قبول داریم، اما اگر مراد آن است که اولیای الهی، حتی به اذن خدا نیز قدرت چنین کاری را ندارند، سخن باطلی است؛ زیرا خداوند از قول حضرت عیسیٰ علیہ السلام نقل می کند که فرمود:

1- ابن تیمیه، زیاره القبور و استنجاد بالمقبور، ج 1، ص 18.

من نشانه ای از طرف پروردگار شما برایتان آورده ام. من از گل چیزی به شکل پرنده میسازم ... و به اذن خدا کور مادرزاد و مبتلایان به برص (بیسی و جذام) را بهبود میبخشم... (آل عمران: 49)

همچنین در داستان حضرت یوسف به صراحت میگوید:
(یوسف گفت:) این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیندازید تا بینا شود.
(یوسف: 93)

خداوند در سه آیه بعدی نیز میفرماید:
اما هنگامی که بشارت دهنده فرا رسید و آن (پیراهن) را بر صورت او (یعقوب) افکند، ناگهان بینا شد. (یوسف: 96)

در این آیه، به صراحت بیان شده است که پیراهنی به دلیل تماس با جسم مقدس انسانی پاک و الهی، چشم نابینایی را (به اذن الهی) شفا داده است، پس (به اذن خدا) انبیا و اولیای الهی یا خاکی که روی قبر آن بندگان پاک الهی است، می توانند به جهت هم جواری با آن بدن های مقدس و پاک، شفا دهند.
بنابراین، از بنده صالح و پاک خدا بعید نیست که با اذن خدا، بیماری را شفا دهد. چه آن بنده صالح، حیات دنیایی داشته باشد یا حیات برزخی؛ زیرا خداوند در قرآن می فرماید:

(ای پیامبر) هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده اند، مردگانند، بلکه آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. آنان به فضل و رحمتی که خداوند نصیب آنها گردانیده است، شادمانند. بشارت و مژده دهند به آن مؤمنان که هنوز به آنها نپیوسته اند و بعدها در پی آنها به سرای آخرت خواهند شتافت که از مردن هیچ ترسند و از فوت متاع دنیا هیچ غمی نخورند. (آل عمران: 169-171)

این آیه می گوید که شهیدان حیات برزخی دارند و زنده اند و حتی به دیگران بشارت می دهند و ما هم می گوییم که همه پیشوایان ما به شهادت رسیده اند. بنابراین، آنها به گفته خداوند، زنده اند و مرده آنها با زنده آنها فرق ندارد و به اذن الهی کرامت می کنند و شفا می دهند تا همواره روزنه ای به سوی عالم غیب برای مردم گشوده باشد و مردم منکر ماورای طبیعت و جهان آخرت نشوند. این کارها همچنان که عیسی علیه السلام فرمود، از طرف بندگان پاک خدا، نشانه ای از خداوند است؛ زیرا اینان به اذن خدا چنین میکنند تا نشان دهند بندگی خدا بی مزد نیست، بلکه عزت همیشگی را به دنبال دارد. خداوند حتی پس از مرگ آنان نیز چنین کرامتی را از آنان صادر میکند تا سبب تشویق دیگران به کارهای نیک شود و بدانند کار نیک، پاداش اخروی و احترام دنیوی دارد و بشارتی باشد برای کسانی که برای بقای دین جان فشانی می کنند تا بدانند پاداش آنان پای مال نمی شود.

2- آیا رفتن به غار حرا بدعت است؟

لجنة دایم افتای وهابیت سعودی می نویسد:

رفتن به غار حرا، از شعایر حج و آداب اسلامی به حساب نمی آید، بلکه بدعت و از اسباب شرک است و باید مردم را از این کار بازداشت.⁽¹⁾

پاسخ

هنگامی که خداوند برای اولین بار می خواست در کوی طوی با موسی

ﷺ سخن گوید و بشارت نبوت را به او دهد، به او دستور داد:

(إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا

يُوحَى.) (طه: 12 و 13)

همانا من پروردگار تو هستم! پس نعلین خود از پای بدر کن، زیرا اکنون تو

در وادی مقدس طوی هستی، من تو را [به پیامبری] برگزیده ام، پس به آنچه بر

تو وحی می شود، گوش فرا دار.

1- فتاوی الجنة الدائمة، ش 5303.

خداوند در این آیه به یمن وحی بر موسی، آن وادی را مقدس نامید و به او فرمود باید نعلین خود را از پای در آوری؛ زیرا این وادی احترام دارد. حال می پرسیم چگونه جایی که یک بار بر موسی عَلَيْهِ السَّلَام وحی می شود، مقدس است و احترام دارد، اما مکانی که بر خاتم پیامبران وحی می شود که اشرف از همه انبیای الهی است، آن مکان نمی تواند مقدس باشد و نه تنها احترام ندارد، بلکه رفتن به آنجا بدعت و شرک شمرده می شود. این مکان، سالیان درازی، محل عبادت و نیایش های آن حضرت بوده است. مسلمانان به قصد یادآوری آن لحظات رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آنجا می روند و با دیدنش به یاد حضرتش اشک شوق می ریزند. اگر هم مجالی بیابند دو رکعت نماز به جا می آورند و خداوند را به جهت هدایت یافتن با این دین حنیف، سپاس می گویند. حال کدامیک از این کارها بوی شرک می دهد؟

3- آیا نام گذاری به عبدالنبی و عبدالحسین شرک است؟

از جمله شبهاتی که وهابیت مطرح می کند، این است که آنان نام گذاری به عبدالحسین و عبدالنبی و عبدالرسول را شرک می دانند و در کتاب های خود می نویسند:

این اسامی همچون عبدالمسیح و امثال آن است که مسیحیان بر خود می گذارند. آنان مسیح را می پرستند، حال آنکه در اعتقادات مسلمانان، محمد تنها بنده و پیامبر خداست.⁽¹⁾

پاسخ

اشتباه وهابیت در این است که با آنکه خود را پیرو قرآن میدانند و در حفظ ظاهر قرآن تلاش دارند، اما همانند خوارج حروفش را فرا گرفته اند. آنان از

1- علی دیسمانی، گفت وگوی آرام و دوستانه، ص 7.

فهم معانی آن درمانده اند؛ زیرا در قرآن، کلمه عبد فقط به معنای عبادت و بندگی و پرستش نیامده است. خداوند در قرآن میگوید:

(وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنكُمُ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ). (نور: 32)

مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکارتان را. در این آیه خداوند لفظ عبادکم را می آورد و دستور میدهد به عباد خودتان زن بدهید که عباد به معنای نوکر و غلام است، نه به معنای پرستش کنندگان. ما هم وقتی میگوییم عبدالنبی یا عبدالحسین؛ یعنی کسی که افتخار نوکری رسول خدا ﷺ و سید جوانان بهشت را دارد و مطیع دستورهای آنان است. آیا اطاعت از آنان شرک است؟ این در حالی است که خداوند به اطاعت از آنان فرمان می دهد و می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنكُم). (نساء: 59)

ای کسانی که [به وحدانیت خداوند] ایمان آورده اید! از خدا و پیامبر خدا و فرماندارانتان که از جانب خدا و رسول حکم دارند، اطاعت کنید. آیا عبدالحسین و عبدالنبی و عبدالرسول بودن شرک است؟ اگر بگویند عبد و مطیع بودن برای امثال این پاکان شرک است، می پرسیم کدام آیه و روایت از چنین کاری ما را بر حذر داشته است؟

4- آیا توسل به مقام انبیا و اولیا شرک است؟

از اساسی ترین اشکالات وهابیت نسبت به مسلمانان، متهم ساختن آنان به شرک به بهانه توسل به رسول گرامی اسلام و صالحان است. آنان می گویند شما مشرکید؛ زیرا همچون مشرکان به رسول گرامی اسلام توسل میکنید. آنان می گفتند:

(مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيَقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى). (زمر: 3)

اینها را نمی پرستیم مگر به خاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند.

شما هم برای تقرب به خدا به رسول گرامی توسل می کنید.

محمد بن عبدالوهاب می گوید: «توسل به میت و طلب حاجت از او همان چیزی است که بت پرستان در زمان جاهلیت انجام می دادند.»⁽¹⁾ وی در فتوایی می گوید: «هرکس به پیامبران و صالحان توسل جوید و آنان را شفیع خود سازد، خودش حلال و قتل او جایز است.»⁽²⁾

یکی از دلایل مخالفت وهابیان این است که می گویند: ارتباط پیامبر اسلام پس از مرگ با این دنیا قطع می شود و دیگر بر هیچ کاری توانایی ندارد و حتی نمی تواند برای کسی دعا کند. بنابراین، توسل از نظر عقلی، باطل و شرک است.

پاسخ

توسل در لغت «از وسیله گرفته شده و وسیله به معنای درجه و قرب است. وقتی گفته می شود واسل به معنای کسی است که به سوی خدا راغب است و در اصطلاح به معنای چیزی است که سبب نزدیکی به غیر می شود. در روایت نیز آمده است: «اللهم آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ» که مراد، قرب به خداست، ولی گفته اند به معنای شفاعت در قیامت است.⁽³⁾ مراد از توسل نیز در سیره و روش

مسلمانان، واسطه قرار دادن انبیا و اولیای میان خود و خدا برای قرب به خدا و بخشش گناهان یا برآورده شدن حاجات است.

توسل در قرآن

خداوند در قرآن چنین کاری را جایز دانسته است و ماجرای توسل برادران
خطاکار یوسف به حضرت یعقوب را چنین بیان می کند:

1- الجامع الفريد، ص. 501

2- كشف الشبهات، ص. 58

3- محمد بن مكرم (ابن منظور)، لسان العرب، ج 11، ص 725.

(قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ.) (یوسف: 97 و 98)

(فرزندان یعقوب به پدر خویش) گفتند: ای پدر، از خدای بزرگ، بخشایش گناهان ما را بخواه که ما در اشتباه به سر می بردیم. (یعقوب) گفت: به زودی، از پروردگار خود برای شما بخشایش می خواهم که او بسیار آمرزنده و مهربان است.

از این آیه به روشنی درمی یابیم که فرزندان یعقوب به دعا و استغفار پدر خویش متوسل شدند و آن را وسیله بخشودگی خود دانستند. به او گفتند ای پدر، تو برای ما از خدا طلب بخشش کن. حضرت یعقوب نیز نه تنها به توسل آنان اعتراض نکرد، بلکه به آنها وعده دعا و استغفار هم داد و گفت: به زودی برای شما بخشش می طلبم. اگر این کار شرک بود، آن حضرت به فرزندانش می گفت چرا مشرک شده اید؟ من چه کاره ام؟ بروید از خدا بخواهید تا شما را ببخشد.

همچنین خداوند به مسلمانان دستور می دهد:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ.) (مائده: 35)

ای کسانی که ایمان آورده اید، پرهیزکاری پیشه کنید و به سوی خدا وسیله ای انتخاب کنید.

این آیه می گوید به سوی خدا، وسیله ای برگزینید، اما مصداق را بیان نفرموده است که چه چیزی می تواند وسیله به سوی خدا باشد. از این رو، شخص مسلمان می تواند به انواع وسایل عبادی متوسل شود. یکی از راه های رسیدن به خدا، بخشش گناهان و تقرب به او و توسل به رسول خدا ﷺ است؛ زیرا خداوند چنین دستور داده است:

(وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا.) (نساء: 64)

و اگر آنان هنگامی که به خود ستم کردند (، از راه خود برگشته و) نزد تو می آمدند و از خداوند مغفرت می خواستند و پیامبر هم برای آنان استغفار می کرد، قطعاً خداوند را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

در آیه ای دیگر کسانی را که از این کار سر باز می زنند و خود را نیازمند دعای رسول خدا ﷺ و طلب استغفار او نمی دانند، منافق نامیده است.

(وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّاْ رُؤُوسَهُمْ وَرَأَتْهُمُ يُصْذَوْنَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ). (منافقون: 5)

و چون به آنها گفته شود: نزد پیامبر بیایید تا برای شما از خداوند طلب عفو و بخشش کند. سرشان را به علامت نفی و انکار تکان می دهند و آنها را می بینی که با تکبر از این دعوت روی برمی گردانند.

از این رو، مسلمانان به فرمان خداوند به پیامبر و اهل بیت پاک او توسل می جویند و هیچ مسلمانی آنان را در کنار خدا نمی پرستد و هیچ مسلمانی نمی تواند ادعا کند که گناهی مرتکب نشده و نیازمند شفاعت پیامبر ﷺ نیست.

بنابراین، وهابیت با این حرف خود به رسول خدا ﷺ توهین می کند که توسل به او را همانند بت پرستی می داند و چون آنان از چنین کاری جلوگیری می کنند، جزو منافقان هستند.

توسل در روایات

روایات متعددی بر جواز توسل دلالت دارد. احمد بن حنبل، در مسند خود از عثمان بن حنیف چنین روایت می کند:

إِنْ رَجُلًا ضَرِيرَ الْبَصَرِ أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يُعَافِيَنِي، قَالَ إِنْ شِئْتَ دَعَوْتُ لَكَ وَإِنْ شِئْتَ أَخَّرْتُ ذَلِكَ فَهُوَ خَيْرٌ، فَقَالَ ادْعُهُ فَأَمَرَهُ أَنْ يَتَوَضَّأَ فَيَحْسُنُ وُضُوئَهُ فَيُصَلِّي رُكْعَتَيْنِ وَيَدْعُو بِهَذَا الدَّعَاءِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَآتُوجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكَ إِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي هَذِهِ، فَتَقْضِي لِي اللَّهُمَّ شَفْعَهُ فِيَّ. قَالَ عُثْمَانُ: فَوَاللَّهِ مَا تَفَرَّقْنَا وَلَا طَالَ الْحَدِيثُ بِنَا حَتَّى دَخَلَ الرَّجُلُ كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ بِهِ ضَرْقٌ قَطُّ.⁽¹⁾

مردی نابینا نزد پیامبرگرامی اسلام آمد و گفت: از خدا بخواه تا مرا عافیت بخشد. پیامبر فرمود: اگر می خواهی، دعا کنم و اگر مایل باشی، به تأخیر می اندازم که این بهتر است. مرد نابینا گفت: دعا کن. رسول خدا ﷺ به او فرمان داد تا وضو بگیرد و در وضوی خود دقت کند و دو رکعت نماز بگزارد و چنین دعا کند: پروردگارا! من از تو درخواست می کنم و به وسیله محمد، پیامبر رحمت، به تو روی می آورم. ای محمد، من در مورد نیازم به وسیله تو به پروردگار خویش متوجه می شوم تا حاجتم را برآورده فرمایی. خدایا! او را شفیع من گردان. به خدا قسم ما هنوز از آنجا متفرق نشده بودیم و مدت ماندن ما زیاد هم طول نکشیده بود که دیدیم مرد نزد ما آمد (و چنان شفا یافت) گویا هرگز نابینا نبود.

از نظر ابن کثیر دمشقی، شاگرد ابن تیمیه نیز این حدیث صحیح است.⁽²⁾

از این روایت بر می آید که توسل به پیامبر گرامی، برای برآورده شدن نیاز جایز است. حتی رسول خدا ﷺ به جای آنکه خود برای آن مرد دعا کند یا

همچون حضرت یعقوب بفرماید: من به زودی برای دعا می‌کنم تا شفا یابی، چنین نکرد، بلکه به آن مرد نابینا دستور داد تا آن گونه دعا کند و با وسیله قرار دادن پیامبر بین خود و خدا از پروردگار جهان، نیاز خود را بخواهد و او چنین کرد و شفا یافت. از این رو، پیامبر اسلام چگونگی توسل خود را به درگاه الهی به این صحابی و امت خود آموخت. این کار به معنای توسل به اولیای الهی و بندگان پاک خدا به درگاه خداوند است که مسلمانان همواره به آن معتقد بوده اند.

1- احمد بن حنبل، مسند، ج 4، ص 138.

2- ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج 6، ص 179.

وهابیون می گویند کمک طلبیدن و توسل به مرده پس از مرگ جایز نیست. آنچه در روایت از توسل به رسول خدا ﷺ آمده، مربوط به زمانی است که ایشان زنده بوده است.

پاسخ آن است که آنچه رسول خدا ﷺ به آن صحابی یاد داد، یک دستور کلی بود؛ زیرا توسل او را به دعای خویش یا زنده بودنش مقید نفرمود، بلکه به او آموخت که بگوید: «اللهم إني أسئلك و أتوجه إليك بنبيك محمد ﷺ نبي الرحمة... اللهم شفعه في».

شاهد سخن این است که ابن حنیف که راوی این حدیث است، آن را فقط مربوط به زمان زندگی دنیوی پیامبر اسلام ندانسته است؛ زیرا در روایتی دیگر آمده که مردی از عثمان (خلیفه سوم) کمک می طلبید، اما وی به او توجه نمی کرد. روزی آن مرد، عثمان بن حنیف را دید و نزد این یار پیامبر اسلام شکایت کرد. وی به او گفت به وضوخانه برو و وضو بگیر و آنگاه به مسجد برو و دو رکعت نماز بگذار، سپس بگو: «اللهم إني أسئلك و أتوجه إليك بنبيك محمد نبي الرحمة يا محمد إني أتوجه بك إلى ربّي ، فتقضي لي حاجتي؛ پروردگارا از تو می طلبم و با نبیت محمد که پیامبر رحمت است، به تو توجه می کنم. ای محمد من به وسیله تو به پروردگارم توجه می کنم، پس حاجاتم را بر آور». آنگاه حاجت را از خدا بخواه. او نیز چنین کرد و پس از آن نزد عثمان رفت و حاجتش برآورده شد.⁽¹⁾

دلیل دیگر که بر توسل به پیامبر پس از رحلت آن حضرت دلالت دارد، این روایت است:

عَنْ مَالِكِ الدَّارِ قَالَ: أَصَابَ النَّاسَ قَحْطٌ فِي زَمَنِ عُمَرَ فَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى قَبْرِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اسْتَسْقِ لَأَمْتِكَ فَإِنَّهُمْ قَدْ هَلَكُوا، فَأَتَى الرَّجُلُ فِي الْمُنَامِ فَقِيلَ لَهُ: أَنْتِ عُمَرُ فَأَقْرْنِي السَّلَامَ وَ أَخْبِرْهُ أَنَّهم مُسَقُونَ.⁽²⁾

1- طبرانی، معجم الكبير، ج 9، ص 31؛ مجمع الزوائد، ج 2، ص 279؛ مبارکفوری، تحفه الاحوزی، ج 10، ص 24.

2- ابن ابی شیبہ، المصنف، ج 7، ص 482؛ فتح الباری، ج 2، ص 412.

مالک می گوید: در زمان عمر مردم به خشک سالی مبتلا شدند. مردی بر سر قبر پیامبر اسلام رفت و گفت: ای رسول خدا ﷺ برای امت باران بطلب، زیرا آنان نابود شدند. آنگاه به خواب رفت. در خواب به او گفته شد نزد عمر برو و سلام برسان و به او خبر بده که سیراب خواهند شد.

بخاری در صحیح نقل می کند:

إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخُطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ إِذَا قَحَطُوا اسْتَسْقَى بِالْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمَطْلَبِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا فَتَسْقِينَا وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا قَالَ فَيُسْقَوْنَ. ⁽¹⁾

هرگاه قحطی رخ می داد، عمر بن خطاب به وسیله عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر اکرم ﷺ طلب باران می کرد و می گفت: خدایا، در زمان حیات پیامبر به او متوسل می شدیم و باران رحمت خود را بر ما نازل می فرمودی. اکنون به عموی پیامبر به سوی تو متوسل می شویم تا ما را سیراب کنی و سیراب می شدند.

از منظر رهبر مذهب شافعی نیز اصل توسل پذیرفتنی است. وی در دو بیت، به این حقیقت اشاره می کند:

آل النَّبِيِّ ذَرِيعَتِي هُمْ إِلَيَّ وَسِيلَتِي
أَرْجُو بِهِمْ اعْطَى غَدًا يَبْدِي الْيَمِينِ صَحِيفَتِي ⁽²⁾

خاندان پیامبر، وسیله من به سوی خدا هستند و امیدوارم که به خاطر آنان، نامه عملم به دست راست من داده شود.

عالمان دیگر اهل سنت نیز بر این امر صحه گذاشته اند. به دلیل اهمیت مسئله توسل، به چند مورد دیگر هم اشاره می کنیم. نورالدین سمهودی چنین می نویسد:

استغاثه و طلب شفاعت و توسل به پیامبر اکرم ﷺ و جاه و برکت او نزد
خداوند، از کردار انبیا و سیره سلف صالح بوده و در هر زمانی انجام

1- محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، جز 2، کتاب الجمعة، باب 3، ص 20، ح. 1010.

2- احمد بن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ج 2، ص 524.

می گرفته است؛ چه قبل از خلقت و چه بعد از آن، در حیات دنیوی و حتی در برزخ و چه در قیامت⁽¹⁾.

قسطلانی می نویسد:

بر زائر رسول خدا ﷺ سزاوار است که زیاد دعا و تضرع و استغاثه، طلب شفاعت و توسل به ذات پاک رسول خدا ﷺ کند و سزاوار کسی که از او طلب شفاعت شده این است که خدا شفاعتش را بپذیرد.⁽²⁾

زینی دحلان نیز می نویسد:

هر کس که ذکرهای پیشینیان و دعاها و اوراد آنان را دنبال کند، در آنها مقدار زیادی از توسل به ذوات مقدسه می یابد که اگر قرار باشد نمونه های توسل آنها را جمع کنیم، کتابی عظیم می شود و کسی بر آنان ایراد نگرفت تا اینکه این منکران (وهابیان) آمدند.⁽³⁾

از این نمونه ها درمی یابیم که ادعای شرک و بدعت شمردن توسل از دیدگاه وهابیان، تنها برای خود آنان پذیرفتنی است و اهل سنت و شیعه، به دلیل مکابره وهابیت، این امر را رها نخواهند کرد.

گفته اند ارتباط پیامبر اسلام پس از مرگ با این دنیا قطع می شود و دیگر بر هیچ کاری توانایی ندارد و حتی نمی تواند برای کسی دعا کند. بنابراین، توسل به عاجز، از نظر عقلی، باطل و شرک است. این سخن، ادعایی باطل است؛ زیرا زندگی پس از مرگ صالحان و پاکان، دلیل قرآنی دارد و ادعای

1- «اعلم أن الاستغاثه و التشفع بالنبی ﷺ و بجاهه و برکته إلى ربّه تعالی من فعل الأنبياء و المرسلین، و سیر السلف الصالحین، واقع فی کل حال، قبل خلقه صلی الله تعالی علیه و سلم و بعد خلقه، فی حیاة الدنیویة و مده البرزخ و عرصات القیامه» (علی بن عبدالله سمهودی، وفاء الوفاء، ج 4، ص 193).

- 2- «وينبغي للزائر أن يكثر من الدعاء و التضرع و الاستغاثه و التشفع و التوسل به ﷺ ،
فجدير بمن استشفع به أن يشفعه الله تعالى فيه» (أحمد بن محمد قسطلاني، المواهب اللدنيه بالمنح
المحمدية، ج 3، ص 604).
- 3- الدرر السنيه، ص 31.

وهابیان در قطع ارتباط افراد پس از مرگ با زندگی دنیا صحیح نیست.
 خداوند به صراحت به زندگی شهیدان پس از مرگ اشاره می کند و می فرماید:
 (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ
 بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ أَلَّا خَوْفٌ
 عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ
 الْمُؤْمِنِينَ) (آل عمران: 169-171)

هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده نپندارید، بلکه زنده اند و
 نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده
 است، شادمانند و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته اند،
 شادی می کنند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می شوند بر نعمت و
 فضل خدا و خداوند پاداش مؤمنان را تباہ نمی گرداند.

در این آیات، بهره مندی شهیدان از نعمت های الهی و خشنودی از آنچه به
 دست آورده اند، دلیل بر زندگی دوباره آنان است. به راستی چگونه می توان
 پذیرفت کسانی که در راه دین به شهادت رسیده اند، پس از شهادت زنده باشند،
 ولی پیامبر اسلام که آورنده دین و پیشوای شهیدان است، زندگی پس از مرگ
 نداشته باشد.

روایات بسیاری نیز حیات پس از مرگ انبیا به ویژه خاتم انبیا را اثبات می
 کند. هیشمی از نویسندگان و دانشمندان مشهور اهل سنت در کتاب مجمع الزوائد
 از عبدالله بن مسعود چنین نقل می کند:

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «زندگی من برای شما خیر و برکت است؛ زیرا با
 همدیگر گفت و گو می کنیم. شما سخن می گوید و من هم با شما سخن می
 گویم. مرگ من هم برای شما خیر است، چون کارهای شما بر من عرضه می

شود و هر کار خوبی را که دیدم، خدا را شکر می کنم و برای هر کار ناپسندی برای شما از خدا آمرزش می خواهم».

هیثمی در این باره می گوید: «این حدیث را بزّاز نقل کرده است و راویان این حدیث همان راویان صحیح هستند».⁽¹⁾

از این روایت بر می آید که رابطه پیامبر اکرم ﷺ حتی پس از مرگ نیز با پیروانش برقرار است.

در روایتی دیگر تصریح شده است که حتی بدن پیامبران نیز از بین نمی رود. رسول الله ﷺ فرمود:

فَاكْثِرُوا عَلَىَّ مِنَ الصَّلَاةِ فِيهِ (يَوْمَ الْجُمُعَةِ) فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ مَعْرُوضَةٌ عَلَيَّ: قَالُوا: يَا رَسُولَ وَكَيْفَ تُعْرَضُ صَلَاتُنَا عَلَيْكَ وَقَدْ أُرْمَتْ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ.⁽²⁾

روز جمعه زیاد بر من درود بفرستید؛ زیرا درودهای شما بر من عرضه می شود. پرسیدند: ای رسول خدا! بدن شما پس از مرگ می پوسد. درودهای ما چگونه به محضر شما می رسد؟ فرمود: زمین به بدن پیامبران آسیب نمی رساند؛ زیرا خداوند، خوردن و نابودی بدن های آنان را بر زمین حرام فرموده است.

این روایت به نظر حاکم نیشابوری صحیح است.⁽³⁾

به دلیل همین روایات و آیات قرآن است که بسیاری از علمای اهل سنت حیات پس از مرگ انبیا را از مسلمات شمرده و برخی از آنان کتاب مستقلى نیز درباره زندگی پیامبران نگاشته اند. برای نمونه، ابن حجر عسقلانی می گوید:

بیهقی کتابی زیبا درباره زندگی پیامبران پس از مرگ گرد آورده و این حدیث را از انس نقل کرده است که «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ أَحْيَاءُ فِي قُبُورِهِمْ يُصَلُّونَ؛ پیامبران در درون قبر زنده اند و نماز می خوانند».⁽⁴⁾

- 1- مجمع الزوائد، ج 9، ص 24
- 2- حاکم نیشابوری، المستدرک، ج 1، ص 278
- 3- حاکم نیشابوری، المستدرک، ج 1، ص 278
- 4- فتح الباری، ج 6، ص 352.

قسطلانی نیز می گوید:

شکی نیست که زنده بودن پیامبران پس از مرگ امری ثابت و روشن و جاودانه است و پیامبر ما چون برتر از همه پیامبران است، زندگی او پس از مرگ کامل تر از دیگر پیامبران خواهد بود.⁽¹⁾

آنچه گفته شد، بخشی از سخنان علمای اهل سنت در برابر وهابیت است. وهابیان معتقدند رفتگان از دنیا ناتوانند و توسل به عاجز، باطل و شرک است، پس نباید به آنان توسل بجوئیم، ما می گوئیم توسل جستن به ناتوان، حتی اگر زنده هم باشد، خلاف عقل است، نه معیار شرک، با این حال، اگر متوسل معتقد باشد کسی نزد خداوند آبرو دارد و می تواند برای قضای حاجاتش، واسطه شود یا می تواند درخواست او را به اذن خداوند انجام دهد، شرک نیست. مسلمانان هم معتقدند که پیامبران و اولیای الهی، به صورت مستقل و بدون استفاده از قدرت الهی نمی توانند حاجت های مردم را برآورند؛ چون مؤثر اصلی تنها ذات احدیت است. همچنان که گفتیم مسلمانان این اعتقاد را از کریمه قرآنی برگرفته اند. آنجا که حضرت عیسی علیه السلام، زنده کردن مردگان و شفایابی بیماران را به اجازه پروردگار می داند و می فرماید:

(أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ طَيْرًا فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ.) (آل عمران: 49)

من از گل چیزی به شکل پرنده می سازم. سپس در آن می دمم و به اجازه خدا پرنده می شود. کور مادرزاد و مبتلایان به بیماری پیری را به اذن خدا شفا می دهم و مردگان را به فرمان خدا زنده می کنم.

بنابراین، تمسک و توسل مسلمانان به پیامبر و اولیای الهی، به دلیل استقلال آنان در برآوردن حاجت نیست. همچنان که سمهودی شافعی، در بیانی کوتاه به همین نکته اشاره می کند و می گوید

1- المواهب اللدنيه بالمنح المحمديه، ج 3، ص 599.

گاهی توسل به پیامبر اکرم ﷺ برای گرفتن حاجت، به این دلیل است که چون او را وسیله برای درخواست و شفیع نزد پروردگار قرار می دهیم و او هم چون این مقام را داراست، قدرت انجام دادن آن را دارد که در حقیقت، درخواست از او به درخواست از خداوند بازمی گردد. مثل اینکه کسی از پیامبر بخواهد در بهشت هم نشین او باشد و قصدش این باشد که رسول خدا ﷺ سبب و وسیله هم نشینی را فراهم کند.⁽¹⁾

از آنچه گذشت، در می یابیم که با توجه به ریشه های قرآنی، روایی، توسل نزد علمای اهل سنت نیز مجاز است. حتی فقیهان حنابله هم جواز توسل را می پذیرند. برای نمونه، ابن قدامه از فقیهان بزرگ حنبلی در مستحبات ورود به مسجد نبوی می نویسد:

مستحب است، با پای راست داخل شود... آنگاه نزد قبر حضرت آمده و پشت به قبله و وسط قبر بایستد و بگوید: السلام علیک ایها النبی و رحمه الله وبرکاته... (آنگاه بخواند): تو در کتابت فرمودی و کلامت حق است: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا) (نساء: 64) اگر آنها هنگامی که به خود ستم می کنند (و مرتکب گناهی می شوند) نزد تو آیند و از خدا طلب آمرزش کنند و پیامبر نیز برای آنها استغفار کند، خدا را تواب و رحیم می یابند. اینک نزد تو آمده ام و از گناهان خویش استغفار می کنم. پس تو را نزد خداوند متعال شفیع خود قرار می دهم.⁽²⁾ سُبکی از دانشمندان بلندآوازه اهل سنت (در گذشته 756 ه. ق) هم می نویسد:

جواز توسل و درخواست شفاعت از رسول اکرم ﷺ برای هر مسلمانی، روشن و واضح است و عمل پیامبران و سیره صالحان گذشته و علما و

- 1- وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى، ج 4، ص. 196.
- 2- عبدالله ابن قدامه، المغنى، ج 3، ص 590.

دانشمندان، حتی عوام بر او گواهی می دهد. هیچ آدم دین داری این کار را انکار نکرده و در هیچ زمان این سخن باطل به گوش نرسیده است تا اینکه ابن تیمیه با سخنان باطل خود، قضیه را بر افراد ضعیف و نادان مشتبه کرد و بدعتی را پایه گذاری کرد که در هیچ عصری سابقه نداشت.⁽¹⁾

ابن تیمیه در برابر سیره مستمر مسلمانان عکس العمل نشان داده و گفته است:

هر کس سفرش را به قصد زیارت قبر رسول اکرم ﷺ انجام دهد، مثل کسانی که به قصد زیارت قبور پیشوایانشان در مدینه و مساجدی که اطراف آن است، سفر می کنند، با اجماع مسلمانان، مخالفت کرده و از شریعت پیامبر اکرم ﷺ خارج شده اند.⁽²⁾ زیارت قبر پیامبر یا غیر او و غیر خدا را خواندن و شریک کردن آنان در کارهای خدایی، حرام و شرک است.⁽³⁾

با توجه به آنچه از سخنان پیشوایان متقدم اهل سنت آوردیم، به کذب بودن ادعای ابن تیمیه پی می بریم.

5- آیا استغاثه و استعانت از اولیا و صالحان شرک است؟

وهابیت استغاثه و کمک خواهی از انبیا و صالحانی را که در گذشته اند، شرک و بدعت می شمارند و می گویند هر کس که بگوید یا علی و یا محمد به دادم برس، مشرک است؛ زیرا از غیر خدا یاری طلبیده است:

محمد بن عبدالوهاب می گفت هرگونه نذر کردن برای غیر خدا و پناه بردن و استغاثه به غیر خدا و خواندن غیر خدا شرک است.⁽⁴⁾

1- تقی الدین سبکی، شفاء السقام، ص. 293

2- ابن تیمیه، الردّ علی الاخنائی، ص. 18

3- ابن تیمیه، الردّ علی الاخنائی، ص. 25

4- کتاب التوحید، ص 157.

پاسخ

استعانت از غیر دو صورت می تواند داشته باشد، اول آنکه کسی را که از او طلب کمک شده، مستقل در یاری رساندن بدانیم. چنین کاری شرک است؛ دوم آنکه او را در یاری رساندن و در وجود مستقل ندانسته، بلکه یکی از عوامل اثرگذاری که خدا قرار داده بدانیم. در چنین صورتی طلب یاری از چنین شخص یا چنین چیزی شرک نیست و خداوند در آیات متعددی به جواز چنین کاری اشاره کرده و یاری طلبیدن از دیگران را مجاز دانسته و غیر خود را واسطه در یاری رساندن به مسلمانان معرفی می کند و می فرماید:

(هُوَ الَّذِي آيَدُكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ.) (انفال: 62)

او همان کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان تقویت کرد.

در آیه دیگر، به مسلمانان فرمان یاری به دیگران داده است و می فرماید:

(إِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ.) (انفال: 72)

اگر از شما در (حفظ) دین (خود) یاری طلبند، بر شماست که آنها را یاری کنید.

مهم تر آنکه پیامبرش را مؤثر در امور و همچون خود، واسطه در رساندن

فضل الهی معرفی می کند:

(وَمَا نَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ.) (توبه: 73)

و آنان جز اینکه خداوند و پیامبرش آنان را از لطف خویش بی نیاز کرده،

عیبی (برای پیامبر و مؤمنین) نیافتند.

خداوند در این آیه با اینکه می توانست فقط بگوید خدا از فضل خود آنان را

بی نیاز کرده است، اما پیامبرش را نیز واسطه در بی نیازی مسلمانان نام برده

است. به همین جهت، در آیه ای دیگر، یکی از جنبه های واسطه در فیض
رسانی پیامبرش را این گونه برمی شمارد:

(وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ
لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا.) (نساء: 64)

اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند، پیش تو می آمدند و از خدا آمرزش
می خواستند و پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز برای آنان آمرزش می خواست، همانا خدا
را توبه پذیر مهربان می یافتند.

بنابراین، مؤثر بودن اولیای الهی در طول اراده خدا و طلب یاری از آنان، تا
زمانی که آنان را مستقل در تأثیر ندانیم، هیچ گونه اشکالی ندارد. آنچه این گفته
را تأیید می کند، روایتی است که در کتاب های معتبر اهل سنت آمده است. ابن
حجر عسقلانی، از عالمان برجسته اهل سنت می گوید:

در زمان خلافت خلیفه دوم، مردم گرفتار خشک سالی شدند. مردی از
اصحاب (بلال بن حارث) به قبر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متوسل شد و گفت: یا رسول
الله! «إِسْتَسْقِ لِأُمَّتِكَ فَإِنَّهُمْ قَدْ هَلَكُوا».⁽¹⁾ ای رسول خدا برای مردم باران بطلب؛
زیرا آنان از تشنگی هلاک شده اند.

بنابراین، نهایت چیزی که وهابیان می توانند مدعی شوند، این است که
بگویند چون این کار طلب از مردگان است و آنان نمی توانند یاری برسانند،
طلب یاری از آنان کاری بیهوده است که در شبهه توسل به آن پاسخ داده شد.

6- آیا طلب شفاعت از پیامبر اسلام و صالحان شرک است؟

وهابیها میگویند طلب شفاعت از پیامبر و صالحان پس از مرگ آنان شرک است و مانند کار مشرکان است که میگفتند: **(مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيَقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى؛)** ما این بتها را نمپرستیم مگر برای نزدیکی به خدا. (زمر: 3) یا می گفتند: **(هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ)** اینها شفیعان ما نزد خداوند. (یونس: 18)

پاسخ

این آیه درباره بت پرستی است. آنان بت ها را می پرستیدند و آنان را خدا می دانستند و برخی می پنداشتند که کار خدا به آنان واگذار شده است، در

1- فتح الباری، ج 2، ص 412.

حالی که هیچ مسلمانی، انبیا و اولیا را نمیپرستد، بلکه می گویند اینها شفیعان ما نزد خدایند و به اذن او شفاعت میکنند؛ زیرا آنان را بندگان مقرب خدا میدانند که خدا به آنها اجازه شفاعت داده است. خداوند میفرماید:

(يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا.) (طه: 109)

در آن روز شفاعت هیچ کس سودی ندارد جز آن مقامی که خداوند به او اجازه فرموده و از گفتارش رضایت دارد.

به عقیده ما خداوند از پیامبر اسلام و اهل بیت او راضی است. به همین جهت، شفاعت آنها را قبول می کند. و همچنان که در شبهات پیشین گفته شد، در طلب شفاعت، فرقی بین حیات دنیایی و برزخی انبیا و اولیا نیست و هرگاه طلب شفاعت از آنان در زمان حیات دنیایی آنان مجاز باشد، پس از مرگ آنان این جواز تبدیل به حرمت نمی شود و مادامی که دلیل و روایت خاصی از این کار باز نداشته باشد، انجام آن بر اباحه خود باقی است. در روایات متعددی وارد شده که برخی اصحاب در هر دو زمان از آن حضرت طلب شفاعت کرده اند و روایتی دلیل بر حرمت وارد نشده است.

قسطلانی می گوید:

شایسته است که زائر نزد قبر پیامبر اکرم ﷺ زیاد دعا و استغاثه کند و متوسل شود و شفاعت بخواهد و بی تابی کند و سزاوار است که خداوند شفاعت پیامبر را در حق او بپذیرد.⁽¹⁾

7- آیا بوسیدن در و دیوار حرم و اماکن مقدس و تبرک به قبور انبیا و اولیا
و صالحان، شرک و بدعت است؟
وهابیها میگویند تبرک جستن به خاک قبر و ضریح قبور انبیا و اولیا شرک
است. ابن تیمیه می نویسد:

1- المواهب اللدنیه، ج 3، ص 417.

مسح و بوسیدن هر قبری، ولو قبر پیامبران شرک است و دست گذاشتن روی قبر پیامبر اسلام و بوسیدن قبر، جایز نیست و مخالف توحید است.⁽¹⁾

پاسخ

اساساً باید دانست که علمای مذاهب چهارگانه درباره تبرک یا مسّ منبر و قبر پیامبر اکرم ﷺ یا قبور صالحین، نظر مثبت دارند. همچنان که علامه امینی پس از سال ها تحقیق می گوید:

از برجستگان مذاهب چهارگانه آنان که آرا و نظریاتشان مورد توجه مسلمین است، کسی را نمی شناسم که معتقد به حرمت چنین کاری باشد و برخی نیز که نهی کرده اند، نهی آنان تنزیهی است، نه تحریمی و قائل به کراهتند، به این گمان که نزدیکی به قبر شریف نبوی، خلاف ادب است. از این رو، بهتر است که از دور ادای احترام کنند.⁽²⁾

بنابراین، عالمان همه مذاهب، حتی احمد بن حنبل، رئیس مذهب حنبلی، که وهابیت خود را پیرو مذهب وی می دانند، آن را جایز می داند. عبدالله پسر احمد بن حنبل می گوید:

از پدرم پرسیدم: مسّ منبر رسول الله و تبرک یا مسّ آن و بوسیدن یا مسّ و متبرک شدن به قبر شریف یا بوسیدن آن به قصد ثواب، چه حکمی دارد؟ پدرم گفت: هیچ اشکالی ندارد.⁽³⁾

دلیل بر جواز این گونه اعمال سیره اهل بیت و یاران پیامبر اسلام در زمان حیات و پس از رحلت آن حضرت است. در کتب صحاح و مسانید، روایات بسیاری درباره تبرک جستن یاران پیامبر اکرم ﷺ به آثار آن حضرت، مانند لباس، آب وضو، ظرف آب و نظیر آن به چشم می خورد که بیانگر پسندیده

بودن این کار است. برای نمونه، بخاری در صحیح خود ضمن روایتی طولانی که
به شرح برخی ویژگی های پیامبر و یاران او می پردازد، می گوید:

1- الجامع الفريد، ص. 638

2- عبدالحسين اميني، الغدير، ج 5، ص. 146

3- وفاء الوفاء، ج 4، ص 217.

هرگاه پیامبر اسلام ﷺ وضو می گرفت، نزدیک بود مسلمانان بر سر به دست آوردن آب وضوی آن حضرت (برای تبرک) با هم بجنگند.⁽¹⁾

مسلم در صحیح خود نقل می کند:

کودکانی را نزد پیامبر می آوردند و آن حضرت به منظور تبرک آنان دعا می کرد.⁽²⁾

نووی نیز می گوید:

از ام ثابت روایت شده است که گفت: رسول خدا ﷺ بر من وارد شد و از دهانه مشکی که آویزان بود، ایستاده آب نوشید. من برخاستم و دهانه مشک را بریدم.

این حدیث را ترمذی روایت می کند و می گوید: «حدیث صحیح و حسن است.» نووی می گوید: ام ثابت دهانه مشک را برید تا جای دهان پیامبر را نگه دارد و بدو تبرک جوید.⁽³⁾

همچنین آمده است که:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا صَلَّى الْغَدَاةَ جَاءَ خَدْمُ الْمَدِينَةِ بِأَنْبِئِهِمْ فِيهَا الْمَاءُ فَمَا يُوتَى بِأَنَاءٍ إِلَّا غَمَسَ يَدَهُ فِيهَا فَرُبُّهَا جَاوَهُ فِي الْغَدَاةِ الْبَارِدَةِ فَيَغْمَسُ يَدَهُ فِيهَا.⁽⁴⁾

خدمت گزاران مدینه هنگام نماز صبح با ظرف آب نزد پیامبر می رفتند. پیامبر گرمای دست مبارک خود را در هر یک از آن ظروف آب فرو می برد. چه بسا در بامداد سردی، خدمت وی می رسیدند و باز هم دست خود را در آب فرو می برد.

پس از رحلت آن حضرت نیز مسلمانان به آثار آن حضرت تبرک می جستند. در منابع اهل سنت از علی عليه السلام نقل شده که فرمود:

1- صحیح بخاری، ج 1، کتاب الوضوء، باب 41، ص 63، ح 189.

- 2- صحيح مسلم، كتاب الاستيذان، باب استحباب تحنيك المولود، ص 1079، ح. 5512
- 3- يحيى بن شرف الدين نووى شافعى، رياض الصالحين، ص 221، باب 110، ح. 764
- 4- صحيح مسلم، كتاب الفضائل، باب (19) قرب النبى، ص 1160، ح 5936؛ مسند احمد، ج 3، ص 137.

پس از خاک سپاری رسول خدا ﷺ، حضرت فاطمه علیها السلام بر سر قبر حاضر شد و مشتی از خاک قبر را برداشت و بر دو چشمش گذاشت و گریست و آنگاه فرمود: بر کسی که تربت احمد را بویید، سزاست که پس از آن بوی خوش دیگری نبوید. بر من مصایبی بارید که اگر بر روزهای روشن فرود می آمد، چون شب تیره می گشت.⁽¹⁾

همچنین نقل شده که عبدالله بن عمر، هنگام زیارت دست بر قبر می نهاد و بلال چهره بر خاک قبر پیامبر اسلام می نهاد. روایاتی نیز داریم که تربت مدینه، شفای هر دردی است. از جمله زرکشی می گوید:

تربت قبر حمزه از منع برداشتن خاک حرمین استثنا شده است؛ زیرا همگان بر جواز آن برای معالجه صداع اتفاق دارند.⁽²⁾

گذشته از تأیید نظری اهل سنت، بر اساس نمونه های رفتاری و عملکرد آنها، اهل سنت به قبر بزرگانشان هم تبرک می جستند. شمس الدین ذهبی شافعی، از عالمان علم رجال می گوید:

شخصی مقداری از خاک قبر سعد بن معاذ را برداشت، سپس به آن نگاهی کرد. ناگهان آن را مشک یافت.⁽³⁾

ابن حجر عسقلانی نیز می گوید:

عبدالله بن غالب حدانی در سال 183 ه. ق، در روز هشتم ذی الحجه یوم الترویة کشته شد و مردم از خاک قبر او همانند مشک بر می داشتند.⁽⁴⁾

از نظر تاریخی هم ثابت شده که مردم از خاک پاک قبر پیامبر اکرم ﷺ و حضرت حمزه، بلکه از کل مدینه به عنوان تبرک بر می داشتند.

1- حسین دیار بکری، تاریخ الخميس، ج 2، ص 173؛ عبدالله بن سعید عبادی، منتهی السؤل علی وسائل الوصول، ج 4، ص 317؛ احمد بن عبدالوهاب نویری، نهایه الارب، ج 18، ص 403.

2- وفاء الوفاء، ج 2، ص 60.

3- سير اعلام النبلاء، ج 1، ص 289.

4- احمد بن حجر عسقلاني، تهذيب التهذيب، ج 5، ص 310.

بنابراین، مسلمانان و پیروان اهل بیت علیهم السلام به پاس احترام رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم خود و برای ابراز محبت بی شایبه خود نسبت به آنان، ضریح مطهرشان را می بوسند یا در و دیوار را لمس می کنند و این کار تنها برای آن است که به پیامبر گرامی و عترت طاهرینش عشق می ورزند. همانند بوسیدن جلد قرآن توسط هر مسلمانی که این کار را احترام به قرآن می دانند، حال آنکه جلد قرآن خود قرآن نیست. چه بسا از پوست حیوانی باشد، اما به اعتبار آنچه در مابین دو جلد قرار می گیرد، بوسیده می شود. بوسیدن ضریح و در و دیوار حرم نیز چنین است و بوسیدن آن به عنوان احترام به کسی است که داخل قبر خوابیده است، چون او را بنده صالح خدا میدانند که قابل احترام است. ادیبی شیرین سخن می گوید:

أَمْرٌ عَلَى الدِّيَارِ سَلَمَى أَقْبَلُ ذَا الْجَدَارِ وَ ذَا الْجَدَارَا
وَمَا حُبُّ الدِّيَارِ شَغَفَنَ قَلْبِي وَلَكِنْ حُبُّ مَنْ سَكَنَ الدِّيَارَا⁽¹⁾

بر دیار سلمی می گذرم. این دیوار و آن دیوار را می بوسم. دوستی آن یار، قلب مرا شاد نمی سازد، بلکه محبت ساکن آن است که مرا به وجد و سرور می آورد.

مسلمانان در عین ارادت و محبت به اولیای خدا، آثار آنان را مانند خودشان، مخلوق و آفریده خدا می دانند که در همه حال، نیازمند و وابسته به خدایند و به راستی از کجای این اعتقاد، شرک و بدعت بر می آید. چگونه است که مسلمانان و به ویژه پیروان اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، امروز با وجود سیره صحابه، توسط وهابیت به شدت متهم به شرک و بدعت می شوند، درحالی که نظریه فرقه های دیگر اهل سنت گواه تأیید این سنت است.

1- تفسیر قرطبی، ج 11، ص 47.

8- آیا ساختن بنا روی قبور و مسجد در کنار آنها بدعت و شرک است؟

ابن تیمیه می گوید:

مشاهدی که روی قبور پیامبران و صالحان از عامه و اهل بیت بنا شده، همه از بدعت های حرامی است که در دین اسلام وارد شده است.⁽¹⁾

اعضای استفتای دایمی وهابیان نیز می نویسند:

بنا ساختن بر قبور، بدعت و منکری است که در آن، غلو در تعظیم صاحب قبر و راهی به سوی شرک است. پس بر ولی امر مسلمانان یا نایب اوست که بناهایی را که روی قبور ساخته شده، ویران و آنها را با زمین یکسان سازد. به طور عملی با این بدعت مقابله و راه شرک بسته شود.⁽²⁾

پاسخ

یکی از منابع احکام ما قرآن است و قرآن بنای بر قبر را جایز می داند؛ زیرا در قرآن در ماجرای اصحاب کهف آمده است: وقتی اصحاب کهف پس از بیداری از خواب دوباره مردند، حاکمان و علمای عصر با هم اختلاف کردند. برخی گفتند برای احترام به این افراد صالح روی قبور آنها یک ساختمان بسازیم و برخی گفتند مسجد بسازیم:

(فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا.) (کهف: 21)

گروهی می گفتند بنایی بر آن بسازید. پروردگارشان از وضع آنها آگاه تر است (ولی آنها که از رازشان آگاهی یافتند و آن را دلیلی بر رستاخیز دیدند) گفتند ما مسجدی در کنار (مدفن) آنها می سازیم (تا خاطره آنها فراموش نشود).

همه اتفاق داشتند که برای احترام به آنها باید روی قبور آنها چیزی بنا شود.

آنان پیرو دین الهی زمان خودشان بودند و بر طبق دین الهی رفتار

1- منهاج السنه، ج 2، صص 435. 437

2- الجنه الدائمہ للبحوث العلمیہ و الافتاء، ش 7210.

می کردند و ما دلیلی نداریم که این سنت در زمان پیامبر ما منسوخ شده است. قرآن نیز وقتی این ماجرا را نقل میکند، با آن مقابله نمیکند، حال آنکه در موارد مشابه، وقتی یکی از اعمال و رفتار زمان جاهلیت یا مسیحیان و یهودیان را نقل میکند یا حتی گاهی رفتار یکی از انبیا را مطرح میکند، برای آنکه از دستورهای الهی محسوب نشود، متذکر میشود. مثلاً وقتی در داستان حضرت یوسف، فرزندان یعقوب میخواهند به مصر بروند تا در آن قحط سالی، از حاکم مصر گندم بگیرند، حضرت یعقوب برای اینکه چشم زخم نخورند یا به علت دیگر، میگوید از یک در وارد نشوید.

خداوند در این جا بر کلام حضرت یعقوب حاشیه ای می زند و میفرماید: و هنگامی که از همان طریق که پدر به آنها دستور داده بود، وارد شدند، این کار هیچ حادثه حتمی الهی را نمیتوانست از آنها دور سازد، جز حاجتی در دل یعقوب (که از این طریق) انجام شد. (یوسف: 68)

پس این خواسته یعقوب را حاجتی از دل یعقوب نامید، نه حکم الهی، اما در آیه مربوط به اصحاب کهف چنین نگفت.

همچنین در آیه 27 سوره حدید، هنگامی که رهبانیت مسیحیان را بیان می کند برای آنکه امری مشروع و از شریعت اسلام به حساب نیاید، می فرماید ما چنین چیزی را برای آنان مقرر نکرده بودیم:

(وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا.)

و رهبانیتی را که ابداع کرده بودند، و ما بر آنها مقرر نداشته بودیم، گرچه هدفشان جلب خشنودی خدا بود، ولی حق آن را رعایت نکردند.

خداوند در ماجرای اصحاب کهف چیزی را متذکر نمی شود. به بیان دیگر، سکوت نشانه امضا و قبول آن است. به همین جهت، از دیرباز سیره مسلمانان بر

این بوده که بر قبور بزرگان دین، حرم و بارگاه بسازند و این سیره در تمامی سرزمین های اسلامی همچنان ادامه داشته است و علاوه بر شیعیان که بر قبور اهل بیت پیامبر اسلام بنا می ساختند، دیگر فرق اسلامی نیز بر روی قبور بزرگان خود و شهیدان راه خدا، گنبد و بارگاه ساخته و به زیارت آن قبور رفته و به آنان احترام می گذاشتند. مانند بارگاه ابوحنیفه و عبدالقادر گیلانی در بغداد و بارگاه محمد بن اسماعیل بخاری، مؤلف صحیح بخاری در سمرقند و مزار حضرت هود و صالح در نجف و قبر هابیل در قریه زبدانی دمشق و مقبره و مسجد بلال در دمشق و مسجد و مزار حضرت ابراهیم، اسحاق، یعقوب، یوسف و ساره در شهر الخلیل و ده ها مزار و بارگاه در سایر مناطق جهان که همچنان پابرجا و مورد احترام مسلمانان است. در این میان تنها وهابیان هستند که پس از تسلط بر سرزمین حجاز با این سیره مسلمانان به مخالفت برخاسته و در این کشور گنبد و بارگاه بزرگان دین را نابود و قبور آنان را با خاک یکسان کردند، مانند قبور ائمه بقیع که در سال 1345 ه. ق ویران شد. همچنین قبر ابراهیم فرزند رسول الله ﷺ که در خانه محمد بن زید بن علی قرار داشت و بنای مسجد روی قبر حمزه ؑ که از اوایل قرن دوم هجری به جای مانده بود. توسط وهابیان نابود شد. نیز بنای قبر سعد بن معاذ که در خانه ابن افلح بود و در زمان عمر بن عبدالعزیز بر روی آن گنبد ساخته بودند، توسط وهابیون تخریب شد.

وهابیون معتقدند دلیل آنان در این گونه اعمال روایتی است که از مسلم نقل شده است:

نهی رسول الله ﷺ أَنْ يُجَصَّصَ الْقَبْرُ وَأَنْ يَعْقَدَ عَلَيْهِ وَأَنْ يُبْنَى عَلَيْهِ.⁽¹⁾

رسول خدا نهی کرد که بر قبرها گچ مالی شده و بر روی آن نشسته شود یا
بر روی آن بنا نهاده شود.

1- صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب النهی عن التخصیص، ص 440، ح 2134.

در این روایت از بنای روی قبر نهی کرده است.

در پاسخ به این روایت باید گفت: این روایت نیز علاوه بر منافات داشتن با سیره قطعیه مسلمانان، بر مدعای وهابیت دلالت ندارد؛ زیرا هر آنچه پیامبر از آن نهی کردند، دلالت بر حرمت ندارد، بلکه برخی نواهی آن حضرت بر حرمت و برخی دلالت بر کراهت دارد که نواهی مورد نظر در این روایت نیز از گروه مکروهات است. چنانکه ابن قُدامه از فقیهان برجسته مذهب حنبلی می گوید: گنج مالی و بنای بر قبور و نوشتن بر روی آنها مکروه است.⁽¹⁾

همچنین از دیدگاه ابوحنیفه، پیشوای مذهب حنفی، بنا بر قبور، مکروه است.⁽²⁾ نووی از عالمان مذهب شافعی نیز از این حدیث کراهت را فهمیده، می گوید بنا بر قبور، کراهت دارد.⁽³⁾

به نظر مذهب مالک نیز بنای بر قبور فقط کراهت دارد.⁽⁴⁾

بنابراین، ادعای وهابیت در این باره مخالف با دیدگاه عالمان مذاهب چهارگانه اهل سنت، حتی مذهب خودشان است. علاوه بر همه اینها کراهت مربوط به قبور افراد عادی است، وگرنه بنا بر سیره مستمر مسلمانان، بنا بر روی قبور بزرگان دین از جمله رسول خدا ﷺ چنین کراهتی ندارد.

دلیل دیگر وهابیان، روایت ابی الهیّاج است که علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

تو را به مأموریتی می فرستم که رسول خدا ﷺ مرا به آن فرستاد: اینکه هیچ تمثالی نیابی، مگر آنکه محو کنی و هیچ قبر مشرفی نیابی، مگر آنکه مساوی سازی.⁽⁵⁾

اینان می گویند طبق روایت، قبور باید با زمین هم سطح باشد.

- 2- علاء الدين سمرقندی، تحفه الفقهاء، ج 1، ص 256.
- 3- المجموع، ج 5، ص 296.
- 4- صالح بن عبد السميع الآبی الازهری، الثمرالدانی، ص 257.
- 5- احمد بن حنبل، مسند، ج 1، ص 96.

پاسخ

آنچه در این روایت آمد، دلیلی بر حرمت بنای بر قبور نیست؛ زیرا با صرف نظر از ضعف سند آن در دلالت حدیث نیز جای بحث و گفت و گو است؛ زیرا جمله «وَلَا قَبْرًا إِلَّا سَوِيَّةً» به معنای تخریب بنای قبور نیست، چون سخنی از بنای بر قبر نشده تا دلیل بر تخریب بنا باشد، بلکه به معنای مسطح کردن قبر در مقابل تسنیم است؛ یعنی بلند کردن قبر و بالا آمدن آن همانند کوهان شتر نباشد، بلکه با کمی ارتفاع از سطح زمین مسطح باشد.

نووی در شرح این روایت می گوید:

سنت آن است که قبر زیاد از سطح زمین بلندتر نباشد و به صورت کوهان شتر نیز نباشد، بلکه به اندازه یک وجب بلند و مسطح باشد.⁽¹⁾

همان کاری که شیعیان اهل بیت از گذشته می کردند، اما برخی از اهل سنت از این کار دوری می کردند و سخن آنها این بود که چون شیعه چنین می کند، نباید همانند آنان قبر را درست کرد، هر چند سنت پیامبر باشد، اما قسطلانی از علمای اهل سنت می گوید: سنت پیامبر اکرم ﷺ، مسطح کردن قبر است و جایز نیست این سنت رها شود، چون شعار پیروان مذهب شیعه شده است (زیرا شیعیان قبر را مسطح می کنند) و میان مسطح کردن قبر و روایت اُبی الهیاج هیچ منافاتی نیست، زیرا منظور روایت، صاف کردن قبر و برابر کردن آن با زمین نیست، بلکه مراد، مسطح کردن در مقابل تسنیم است و این معنا را از جمع میان روایات به دست می آوریم.⁽²⁾

ادعای عجیبی که ابن تیمیه می کند، این است که می گوید:

1- یحیی بن شرف الدین نووی، شرح صحیح مسلم، ج 7، ص 26.

2- «السنه فى القبر تسطيحه و أنه لا يجوز ترك هذه السنه لمجرد أنها صارت شعاراً للروافض و أنه لا منافات بين التسطيح و حديث ابى هياج: لأنه لم يُردّ تسويته بالأرض و إنما أراد تسطيحه جمعاً بين الأخبار» (ارشاد السارى، ج 2، ص 468).

شیعه مشاهدی را که روی قبور ساخته اند، تعظیم می کنند. شبیه مشرکان در آنها اعتکاف می کنند و برای آنها حج انجام می دهند، همان گونه که حجاج به سوی بیت عتیق حج انجام می دهند.⁽¹⁾

چنین ادعایی نیازمند پاسخ گویی نیست؛ زیرا کسانی که با شیعه آشنا نیستند، به خوبی می دانند آنچه این تیمیه مدعی است، تهمتی بیش نیست و آنان حج واجب و مستحب خود را زیارت قبور اهل بیت قرار نداده و احترام آنان به قبور اهل بیت پیامبر ﷺ از باب تعظیم شعائر الله است؛ زیرا خداوند می فرماید:

(مَنْ يَعْظُمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ.) (حج: 32)

و هر کس شعائر دین خدا را بزرگ و محترم دارد، این صفت دل های باتقواست.

شعائر جمع شعیره، به معنای دلیل و علامت است. شعائر الله، یعنی اموری که دلیل و نشانه به سوی خداست. صفا و مروه و مشعر هم از نشانه ها به سوی توحید و دین حنیف است. از این رو، محترمند. شکی نیست که وجود پیامبران و اولیا نیز از بزرگ ترین نشانه های دین خداوند است. حال که چنین است، حفظ آثار و قبورشان نیز ارزشمند است. همچنین قرآن کریم به صراحت، به مودّت و محبت اقربای پیامبر اسلام دستور داده است،، آنجا که می فرماید:

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى.) (شورا: 23)

بگو از شما پاداشی نمی خواهم، مگر مودت ذوی القربی را. آشکار است که بنا بر قبور اقربای پیامبر از مصداق های اظهار محبت و مودّت به اهل بیت ﷺ است.

9- آیا زیارت قبور شرک و حرام است؟

یکی از عقاید وهابیون، عادی جلوه دادن مقامات پیامبران و اولیای الهی و کاستن از جایگاه و مقام آنان است؛ آنان در این راستا زیارت قبور پیامبران و اولیا را حرام می دانند. بر اساس دیدگاه ابن تیمیه، هرگونه مسافرت به قصد

1- منهاج السنه، ج 1، صص 474 479.

زیارت قبور انبیا و صالحان و نذر کردن، سوگند خوردن و بوسیدن و مسح کردن مزار آنان حرام و مایه شرک است. از نظر ابن تیمیه، پیامبران و اولیای الهی، پس از مرگ، کوچک ترین تفاوتی با افراد عادی ندارند. به گفته وی: «لَیْسَ فِی وَجُودِ الْقُبُورِ أَمَانٌ؛ قبرها نمی تواند پناهی برای امت باشد».⁽¹⁾

به نظر ابن تیمیه، هر گونه زیارت قبور، چه قبر پیامبر و غیر آن، شرک و حرام است.⁽²⁾ وی می گوید:

هر کس سفرش را به قصد زیارت قبر رسول اکرم ﷺ انجام دهد، مثل کسانی که به قصد زیارت قبور پیشوایانشان در مدینه و مساجدی که اطراف آن است، سفر می کنند، با اجماع مسلمانان، مخالفت کرده و از شریعت پیامبر اکرم ﷺ خارج شده اند.⁽³⁾

مأموران سعودی، با بهره گیری از همین عقیده اطراف قبر مطهر نبوی حضور دارند و نمی گذارند کسی آنجا بایستد و به قبر رسول خدا نزدیک شود. مهم ترین دلیل وهابیون بر حرمت زیارت قبور، روایتی است که ابو هریره از رسول خدا ﷺ نقل کرده است:

بار سفر بستن جایز نیست، مگر به سوی سه مسجد: مسجدالنبی، مسجدالحرام، و مسجدالاقصی.⁽⁴⁾

پاسخ

یکی از بدترین عیب های ابن تیمیه و پیروانش، یعنی وهابیون آن است که فهم خود از دین را همچون خوارج معیار توحید و شرک دیگران قرار داده اند. فهمی که چه بسا بدفهمی یا اشتباه یا بر فرض صحیح بودن، مخصوص خود و پیروان آنهاست و حق تحمیل نظر خود به پیروان مذاهب

1- ابن تیمیه، الردّ علی الاخنایی، ص. 54

- 2- ابن تيميه، الردّ على الاخنايى، ص.52
- 3- ابن تيميه، الردّ على الاخنايى، ص.18
- 4- صحيح مسلم، كتاب الحج، باب سفر المراه مع محرم الى حج، ص628، ح3151.

دیگر را ندارند، آن هم در جایی که قرآن و سنت و پیشوایان مذاهب دیگر اهل سنت رأی و فتوای دیگری داشته باشند. در اینجا دو موضوع قابل طرح است.

الف) آیه و روایات بر جواز زیارت قبر مؤمنان و صالحان دلالت دارد. خداوند در قرآن خطاب به رسولش می فرماید:

(وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَآ تَأْوُوا لَهُمْ فَايْسِفُونَ.) (توبه: 84)

هرگز بر مرده هیچ یک از آنان (منافقان) نماز مگزار و بر قبر آنان (برای آمرزش خواهی) نایست. آنان به خدا و پیامبر او کفر ورزیده، درحالی که فاسق و بدکارند، مرده اند.

در این آیه، خداوند به پیامبرش دستور می دهد که هیچگاه بر جنازه هیچ یک از منافقان نماز نگذارد و بر قبر آنان نایستد و او را از حضور در کنار قبر منافق بر حذر داشته است. مفهوم آیه آن است که این کار در برابر قبر غیر منافق (مؤمنان) خوب و شایسته است. همان طور که در سیره پیامبر آمده که آن حضرت بر سر قبور مؤمنان حاضر می شد و به آنان سلام می کرد.

از جانب دیگر، دلیل بر بدعت بودن هر عملی آن است که در قرآن یا سنت از آن سخن نرفته باشد. حال آنکه زیارت قبور در سنت رسول خدا ﷺ به اثبات رسیده است. ابوهیره می گوید:

زار النبی قبر أمه فبکی و أبکی من حوله ثم قال فزوروا القبور فإنها تذكركم الموت. (1)

پیامبر قبر مادر خود را زیارت کرد و در کنار قبر او گریست و کسانی را که دور او بودند، گریانند و فرمود: قبرها را زیارت کنید، زیرا زیارت آنها مایه یادآوری مرگ است.

1- صحيح مسلم، كتاب الجنائز، باب 36، ص 443، ح 2148.

عایشه، همسر رسول الله ﷺ هم می گوید:

پیامبر زیارت قبور را به من یاد داد و گفت: پروردگارم دستور داد که به بقیع بیایم و برای آنها آمرزش بخواهم. گفتم: یا رسول الله، من چه بگویم؟ فرمود: بگو سلام بر اهل این دیار از مؤمنان و مسلمانان خدا گذشتگان از ما و بازماندگان از ما را رحمت کند! ما به همین زودی به شما می پیوندیم.⁽¹⁾

مسلم از عایشه نقل می کند:

پیامبر اکرم ﷺ آخر شب به طرف بقیع می رفت و بر اهل بقیع این گونه سلام می کرد: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ».⁽²⁾

طلحه بن عبیدالله می گوید:

ما با رسول خدا ﷺ از مدینه برای زیارت قبر شهیدان خارج شدیم. همین که به منطقه «حرّه واقم» رسیدیم، قبرهایی را دیدیم. پس عرض کردیم: ای رسول خدا! آیا این قبرهای برادران ماست؟ فرمود: این قبرهای اصحاب ماست و هنگامی که به قبرهای شهیدان رسیدیم، فرمود: این قبرهای برادران ماست.⁽³⁾

صنعانی هم نقل می کند:

پیامبر اکرم ﷺ ابتدای هر سالی به زیارت قبر شهیدان اُحد می آمد و به آنان این گونه سلام می کرد: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ بَمَا صَبَرْتُمْ فَنَعَمْ عَقِبَى الدَّارِ». (سلام بر شما به جهت صبری که کردید، و سرای آخرت چه نیکوست). پس از او ابوبکر و عمر و عثمان نیز چنین می کردند.⁽⁴⁾

آن حضرت نه تنها در عمل و رفتار زیارت قبور را مجاز دانسته، بلکه در چندین روایت به زیارت قبور تشویق کرده است. مسلم در صحیحش نقل

1- صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب 36، ص 443، ح 2145.

2- صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب 36، ص 443، ح 2144.

3- سنن ابی داوود، کتاب المناسک، باب زیاره القبور، ص 378، ح 2043.

4- عبدالرزاق صنعاني، مصنف، ج 3، ص 574.

می کند که پیامبر ﷺ فرمود: «من شما را از زیارت قبور بر حذر داشته بودم، اما پس از این به زیارت آنان بروید».⁽¹⁾

عایشه، همسر رسول الله ﷺ نیز از ایشان نقل می کند:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَخَّصَ فِي زِيَارَةِ الْقُبُورِ.⁽²⁾

به جهت همین رخصت بود که صحابه و تابعین به زیارت قبور می رفتند.

امام سجاد علیه السلام می فرماید:

فاطمه علیها السلام دختر پیامبر اکرم ﷺ در هر جمعه به زیارت قبر عموی خود حمزه می رفت و کنار قبر او نماز می خواند و گریه می کرد.⁽³⁾

محب الدین طبری می نویسد:

عمر بن خطاب در سفری با عده ای از اصحابش به حج رفت. در بین راه، پیرمردی به او استغاثه کرد. پس از بازگشت به آن محل، از احوال آن پیرمرد پرسید. گفتند از دار دنیا رفته است. راوی می گوید: «عمر را دیدم که با سرعت به طرف قبر او آمد و در آنجا نماز خواند، سپس قبر را در بغل گرفت و گریه کرد».⁽⁴⁾

به جهت همین روایات، فقهای اهل سنت بر خلاف وهابیت، به جواز زیارت قبور فتوا داده اند.

ابن عابدین، فقیه برجسته حنفی، درباره زیارت قبر مؤمنان می گوید:

اشکالی در زیارت قبور نیست، بلکه مستحب است... و باید در هر هفته زیارت نمایند، اما بهتر آن است که در روز جمعه، شنبه و دوشنبه و پنج شنبه باشد؛ زیرا محمد بن واسع می گوید: مردگان نسبت به زوار خود در روز جمعه و روز قبل و بعدش آگاهی دارند. پس نتیجه این می شود که روز

1- صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب 36، ح. 2149

- 2- محمد بن یزید بن ماجه قزوینی، سنن ابن ماجه، کتاب الجنائز، ج1، باب ما جاء فی زیاره القبور، ص500، ح1570؛ المستدرک، ج1، ص377؛ بیهقی، السنن الکبری، ج4، ص78.
- 3- محب الدین طبری، الرياض النضره، ج2، ص330.
- 4- حاشیه رد المحتار علی در المختار، ج2، ص262.

جمعه بهتر است و همچنین در این روز مستحب است که به زیارت قبر شهدای احد برود، چون که ابن ابی شیبیه روایت کرده که پیامبر سر هر سال به زیارت قبور شهدای احد می آمد و می گفت: «السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار».

ابن عابدین در ادامه، سخن غزالی و ابن حجر را در جواز بار سفر بستن برای زیارت قبور شهدا و صلحا را می آورد.⁽¹⁾ حاکم نیشابوری می گوید: «زیارت قبور سنت مستحب است».⁽²⁾

سمهودی و سُبکی می گویند:

علما بر استحباب زیارت قبور، برای مردان اجماع کرده اند و برخی همچون ظاهریه می گویند واجب است.⁽³⁾

ابن ادریس شافعی می گوید:

زیارت قبور اشکالی ندارد، ولی هنگام زیارت قبور چیزی نگویید که موجب غضب پروردگار می شود.⁽⁴⁾

شیخ منصور علی ناصف نیز می گوید:

نزد جمهور اهل سنت زیارت قبور مستحب است و در نزد ابن حزم در عمر یک بار زیارت قبور واجب است.⁽⁵⁾

بکری دمیاطی از فقهای شافعی مذهب می گوید:

از رسول خدا ﷺ نقل شده کسی نیست که از کنار قبری که صاحب آن قبر را در گذشته می شناخت، عبور کند و بر صاحب قبر سلام کند، جز اینکه صاحب قبر نیز او را شناخته و پاسخ سلام وی را خواهد داد.

وی پس از نقل روایت می گوید: «استحباب زیارت قبور خویشاوندان، به ویژه پدر و مادر تأکید شده است».⁽⁶⁾

- 1- وفاء الوفاء، ج 4، ص 186؛ شفاء السقام، ص 18.
- 2- التاج الجامع للاصول، ج 1، ص 381.
- 3- معرفه السنن و الآثار، ج 3، ص 202.
- 4- المستدرک، ج 1، ص 377.
- 5- نک: سید بکری دمیاطی، اعانه الطالبین.
- 6- شفاء السقام، ص 183.

به همین جهت محمد بن ادريس شافعی، به قبر ابوحنيفه و احمد بن حنبل به قبر شافعی متوسل می شدند.⁽¹⁾

ب) اگر بر اساس فتوای علمای اهل سنت، زیارت قبور صالحان مستحب باشد، زیارت قبر پیامبر و اهل بیت علیهم السلام او به طریق اولی مستحب خواهد بود، چون بخشش و غفران الهی را به همراه دارد. خداوند می فرماید:

(لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا.) (نساء: 64)

و اگر هنگامی که آنان بر خود به گناه ستم کردند، از کردار خود به خدا توبه و به تو رجوع می کردند که بر آنها اسفغفار کنی، البته در این حال، خدای را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

سبکی شافعی، در شفاء السقام می گوید:

دانشمندان اسلامی از این آیه معنای عموم را فهمیده و آن را هم شامل دوران زندگی و هم پس از مرگ پیامبر دانسته اند. برخی نیز گفته اند مستحب است این آیه کنار قبر آن حضرت تلاوت شود. «آیه مربوط به حال حیات پیامبر است، ولی این رتبه و مقامی است که با موت حضرت قطع نمی شود.»⁽²⁾

شاهد بر گفته سبکی، فتاوی عده ای از علمای مذاهب اسلامی در این باره است که یکی از آداب زیارت قبر پیامبر را تلاوت همین آیه به هنگام زیارت دانسته اند، همانند نووی شافعی در المجموع⁽³⁾ و عبدالله بن قدامه حنبلی در المغنی⁽⁴⁾ و عبدالرحمان بن قدامه مقدسی حنبلی در شرح الکبیر⁽⁵⁾ و دمیاطی در اعانه الطالبین⁽⁶⁾ و بهوتی در کشف القناع⁽⁷⁾ و

1- شفاء السقام، ص. 181.

2- المجموع، ج 8، ص. 274.

3- المغنی، ج 3، ص. 590.

- 4- شرح الكبير، ج 3، ص. 494
- 5- اعانه الطالبين، ج 1، ص. 298
- 6- منصور بن يونس بهوتي، كشف القناع، ج 2، ص. 599
- 7- بيهقي، السنن الكبرى، ج 5، ص 246.

با ادله دیگر به اثبات رسیده است که پیامبر پس از رحلت، زندگی برزخی دارد و سلام مردم را می شنود و جواب می گوید و اعمال مردم بر او عرضه می شود. علاوه بر این آیه، در احادیث فراوانی رسول الله ﷺ مردم را به زیارت قبرش تشویق کرده و فرموده است:

مَنْ زَارَنِي بَعْدَ مَوْتِي كَانَ كَمَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي.⁽¹⁾

هر کس پس از مرگم، مرا زیارت کند، مانند این است که مرا در زندگی زیارت کرده است.

از عبدالله بن عمر نیز نقل شده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

مَنْ جَاءَنِي زَائِرًا (لَا تَحْمِلُهُ) إِلَّا زِيَارَتِي كَانَ حَقًّا عَلَيَّ أَنْ أَكُونَ شَفِيعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.⁽²⁾

هر کسی به قصد زیارت به سوی من آید و قصدش فقط زیارتم باشد، بر من است که در روز قیامت، شفیع او باشم.

حال با توجه به روایت اخیر، چگونه امکان دارد که کسی به زیارت قبر آن حضرت برود، اما بار سفر نبندد و چگونه بار سفر بستن برای زیارت جایز نیست؟

عالمان اسلامی به جهت وجود چنین دلایلی به جواز، بلکه استحباب زیارت قبر آن حضرت حکم کرده اند و فقهای مذاهب زیارت قبر رسول خدا ﷺ را نه تنها شرک و بدعت نمی دانند، بلکه مستحب دانسته اند.

ابن عابدین از فقهای حنفی در برابر این پرسش که آیا زیارت قبر رسول خدا ﷺ برای زن ها استحباب دارد؟ می گوید: «آری، هیچ کراهتی هم ندارد. البته بر اساس ضوابط و شرایطی که بعضی از علما بدان اشاره نموده اند، قول برتر در مذهب ما و کرخی و دیگران این است که جواز زیارت قبور برای

- 1- طبرانی، المعجم الكبير، ج 12، ص 225.
- 2- حاشیه رد المختار، ج 2، ص 689.

مردان و زنان ثابت است و هیچ اشکالی در آن نیست، ولی بنا بر غیر مذهب و مبنای ما باز هم قائل به استحباب هستیم، چون اصحاب به طور مطلق به استحباب فتوا داده و ویژه مردها ندانسته اند، بلکه بعضی قائل به وجوب آن شده اند»⁽¹⁾.

غزالی شافعی هم در آداب زیارت گفته است:

پیامبر گفت: من زارنی بعد وفاتی فکأنما زارنی فی حیاتی؛ هر که پس از وفات من مرا زیارت کند، همچنان است که در حیات زیارت کرده بود و گفت: مَنْ وَجَدَ سَعَةً وَلَمْ يَزُرْنِي فَقَدْ جَفَانِي؛ هر که را امکان باشد و مرا زیارت نکند، در حق من جفا کرده است و گفت: مَنْ جَاءَنِي زَائِرًا لَا يُهَمُّهُ إِلَّا زِيَارَتِي كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ أَكُونَ لَهُ شَفِيعًا، هر که به زیارت من آید و مقصودی جز زیارت ندارد، حقی وی را در حضرت الهی ثابت شود که مرا شفیع وی گرداند.

پس هر که قصد مدینه کند، برای زیارت، باید که در راه، درود بسیار بگوید و پیش از رفتن از چاه حرّه غسل کند و خود را خوش بو سازد و پاکیزه ترین جامه های خود را بپوشد و با تواضع و تعظیم راه رود و بگوید: بسم الله و علی ملّه رسول الله، رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا.

پس داخل مسجد رود و پهلوی منبر دو رکعت نماز بگزارد... چه این، محل توقف پیامبر ﷺ بود... و روی به دیوار مشهد آرد... و چون روبه روی مرقد ایستاد، بگوید: السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا نبی الله السلام علیک یا اَمین الله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا صفوه الله السلام علیک یا خیره الله السلام علیک یا اَحمد السلام علیک یا محمد السلام علیک یا ابا القاسم

السلام عليك يا ماحي السلام عليك يا عاقب... و اگر وی را به رسانیدن سلام
سفارش کرده باشند، بگویند: السّلام عليك من فلان،

1- حاشیه رد المختار، ج 2، ص 689.

السَّلام علیک من فلان...، پس بازگردد و نزدیک سر پیامبر ﷺ بایستد، میان مرقد مقدس و اسطوانه ای که در این ایام است و روی به قبله آرد و تحمید و تمجید باری تعالی بگوید و بر پیامبر ﷺ درود بسیار دهد، پس بگوید: (اللَّهُمَّ أَنْتَ قُلْتَ: وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا،) (نساء: 64) بار پروردگارا تو فرمودی: اگر آنها هنگامی که به خود ستم می کردند، به سراغ تو می آمدند و استغفار می کردند و پیامبر نیز برای آنها از خدا طلب آمرزش می کرد، خدا را توبه کننده (بخشنده) و مهربان می یافتند. بار پروردگارا، ما گفته ات را شنیدیم و فرمانت را اطاعت کردیم و قصد زیارت پیامبرت نمودیم تا او را شفیع قرار دهیم در گناهان خود و آنچه از بر دوش می کشیم، درحالی که از لغزش ها توبه کار و به اشتباهات و تقصیر خود اعتراف داریم. پس توبه ما را بپذیر و شفاعت پیامبرت را در حق ما پذیرا باش و به جهت منزلت و حقی که او در نزدت دارد، منزلت ما را در نزدت بالا ببر.

پس به روضه آید و در آن نماز گزارد و چندان که می تواند دعا گوید. چه پیامبر ﷺ گفته است: ما بَيْنَ قَبْرِي وَمِنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَمِنْبَرِي عَلَى حَوْضِي. و نزدیک منبر دعا گوید و مستحب است که دست بر رمانه نهد که پیامبر در خطبه دست بر آن می نهاد.⁽¹⁾

و به همین جهت مسلمانان همواره به زیارت قبر آن حضرت می شتافتند. ابن حجر عسقلانی، از عالمان برجسته اهل سنت می گوید:

در زمان خلافت خلیفه دوم، مردم گرفتار خشک سالی شدند. شخصی از اصحاب به قبر پیامبر اکرم ﷺ متوسل شد و گفت: «یا رسول الله! اِسْتَسْقِ لَأُمَّتِكَ فَإِنَّهُمْ قَدْ هَلَكُوا».⁽²⁾

در روایتی دیگر آمده است:

1- ابوحامد محمد غزالي، احياء العلوم، ج 3، ص 473.

2- فتح الباري، ج 2، ص 412.

بلال پس از وفات رسول خدا ﷺ به شام هجرت کرد. شبی از شب ها رسول خدا ﷺ را در خواب دید که به او فرمود: ای بلال، این چه جفایی است که در حق ما کردی؟ آیا وقتش نشده است که به زیارت ما بیایی؟ بلال سراسیمه از خواب بیدار شد و سوار مرکب شد و به مدینه رسید و به طور مستقیم بر سر قبر رسول خدا ﷺ آمد. سپس گریست و صورت خود را به قبر مبارک مالید.⁽¹⁾

قاضی عیاض هم می گوید: «زیارت قبر پیامبر سنت است و مسلمانان بر آن اجماع دارند».⁽²⁾

سمهودی نیز می گوید: «فاطمه زهرا علیها السلام از تربت قبر پیامبر اکرم ﷺ برداشت و بر چشمانش گذاشت و چند بیت شعر سرود».⁽³⁾

در جایی دیگر آمده است که بلال حبشی خود را روی قبر شریف پیامبر اکرم ﷺ انداخت و بدن خود را به قبر می سایید.⁽⁴⁾ گاه عبدالله بن عمر از سفری باز می گشت، نزد قبر پیامبر می آمد و به آن حضرت سلام می داد. نافع بن هلال می گوید: «بیش از صد بار دیدم که عبدالله عمر به زیارت قبر پیامبر می آمد و می گفت: السلام علی النبی».⁽⁵⁾

همچنین آمده است که محمد بن حنفیه، پس از شهادت برادرش، امام حسین علیهما السلام، بر سر قبر آن حضرت آمد. پس بغض گلوی او را گرفت. آنگاه به سخن در آمد و آن حضرت را ستود.⁽⁶⁾

1- 32. تاریخ دمشق، ج 7، ص 137؛ اسد الغابه، ج 1، ص 208؛ سیر اعلام نبلاء، ج 1، ص 358.

2- قاضی عیاض، الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج 2، ص 83.

3- سمهودی، وفاء الوفا، ج 4، ص 1340.

4- 35. تاریخ الخميس، ج 2، ص 173؛ منتهی السؤل علی وسائل الوصول، ج 4، ص 317؛ نهاییه

الارب، ج 18، ص 403.

5- وفاء الوفا، ج 4، ص 1340.

6- العقد الفريد، ج 3، ص 196.

محمد بن حرب هلالی می گوید:

وارد مدینه شدم و به زیارت قبر پیامبر رفتم و آن را زیارت کردم و در برابر قبر شریف نشستم. در این هنگام عربی آمد و گفت: سلام بر تو ای رسول خدا. شنیده ام خداوند فرموده است اگر آنان وقتی بر نفس خویش ستم کردند، به حضور تو برسند و توبه کنند و رسول خدا درباره آنان آمرزش بخواهد، خدا را تواب و رحیم می یابند. اینک با پشیمانی و استغفار از گناه خویش آمدم تا این بنده گناهکار را در پیشگاه خداوند شفاعت کنی، سپس گریه کرد و اشعاری را سرود و استغفار کرد.⁽¹⁾

ابو خلال، شیخ حنابلہ در عصر خود نیز می گوید:
هیچ مشکلی برایم پیدا نمی شد، مگر آنکه قصد زیارت قبر موسی بن جعفر علیه السلام را می کردم و در آنجا به حضرت متوسل می شدم و خداوند نیز مشکلم را آسان می کرد.⁽²⁾

ابن حبان (درگذشته 350 ه. ق) در کتاب الثقات می نویسد:
بارها به زیارت قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام رفتم. در مدتی که در طوس بودم، هر وقت مشکلی بر من عارض می شد، به زیارت قبر آن حضرت می رفتم و از خداوند می خواستم که مشکلم را برطرف کند و الحمدلله مشکلم برطرف می شد. این معنا را مکرر امتحان کردم و نتیجه گرفتم.⁽³⁾
در احوالات ابن خزیمه آمده است که وی چنان در برابر بارگاه علی بن موسی الرضا در طوس، تعظیم و تواضع کرد که همه همراهان وی در شگفت شدند.⁽⁴⁾

بنابراین، زیارت قبور مؤمنان، به ویژه زیارت قبر پیامبر، نه تنها شرک و حرام نیست، بلکه سنت مستحبی است که همواره مسلمانان به آن پای بند بوده اند و اهل بیت علیهم السلام و یاران نیز به زیارت قبر مطهر آن حضرت می شتافتند،

1- المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیه، ج 3، ص. 597

2- کتاب الثقات، ج 8، ص. 456

3- تاریخ بغداد، ج 1، ص. 120

4- تهذیب التهذیب، ج 7، ص. 339.

ولی نخستین کسی که مردم را از زیارت قبر آن حضرت بازداشت، مروان حکم بود.

حاکم نیشابوری (درگذشته 405 ه. ق) از داود بن ابوصالح نقل می کند:

روزی مروان حکم شخصی را دید که صورت خودش را بر قبر پیامبر اکرم ﷺ گذاشته است. با شتاب به سوی او آمد و گردن او را گرفت و از جای بلند کرد و گفت: می دانی چه می کنی؟ منظور وی این بود که چرا به زیارت سنگ و کلوخ آمده ای؟ زائر، ابویوب انصاری از صحابه پیامبر اکرم ﷺ بود. او گفت: آری، خوب می دانم که چه می کنم. من هرگز به زیارت سنگ نیامده ام، بلکه به زیارت پیامبر ﷺ آمده ام. آنگاه گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: بر دین خدا گریه نکنید، اگر متولیان اهل بودند و آنگاه که نااهلان بر آن حکم راندند، برایش بگریید.⁽¹⁾

حاکم نیشابوری پس از نقل حدیث می گوید که این حدیث صحیح است. این در حالی است که ابن تیمیه و وهابیون، با پیروی از امویان، مسلمانان را از زیارت قبر آن حضرت بازمی دارند.

از آنچه گذشت، در می یابیم که زیارت قبور، نه تنها بدعت نیست، بلکه از سنت و سیره پیامبر اکرم ﷺ، اصحاب و تابعین به شمار می آید و علمای اسلام بر آن اجماع دارند و فلسفه این عمل را نیز بی اعتنایی به دنیا و یاد کردن سفر آخرت می دانند.

همان گونه که در ابتدا گفتیم، دلیل وهابیت بر حرمت سفر برای زیارت قبر پیامبر نیز روایت ابوهریره است که می گوید رسول خدا ﷺ فرموده است: بار سفر نبندید، مگر به سوی سه مسجد؛ مسجدالنبی، مسجدالحرام، و مسجدالاقصی. بنابراین، سفر برای زیارت قبر پیامبر جایز نیست.

1- المستدرک، ج 4، ص 515؛ احمدین حنبل، مسند، ج 5، ص 422.

پاسخ

در این حدیث دو احتمال هست، اول اینکه مستثنا منه «مسجد من المساجد» باشد، یعنی اینکه بار سفر بستن معقول نیست، مگر برای سه مسجد. در این صورت، این روایت دلیل بر حرمت بار سفر بستن برای زیارت قبر پیامبر، نخواهد بود؛ زیرا قبر پیامبر، مسجد نیست تا بار سفر بستن برای زیارتش حرام باشد؛ زیرا آنان که به مدینه مسافرت می کنند، هدفشان زیارت قبر پیامبر است. همچنان که غزالی می گوید:

حدیث درباره مساجد می گوید و مشاهد به معنای مسجد نیست، زیرا مسجدها پس از این سه، در فضیلت برابرند و در هر شهری مسجدی وجود دارد (و هیچ رجحان عقلی بین آنها وجود ندارد تا کسی برای دیدن آنها بار سفر ببندد)، اما برکت زیارت مشاهد (انبیا و علما و اولیا) به حسب درجات آنها در نزد خدا تفاوتی عظیم وجود دارد.⁽¹⁾

دوم اینکه گفته شود مراد روایت آن است که جز برای دیدن سه مسجد، بار سفر بستن جایز نیست. لازمه این برداشت، حرمت هر نوع سفری است، اگرچه به قصد زیارت هم نباشد.

از میان این دو احتمال، آنچه پذیرفتنی است، همان احتمال اول است، زیرا بنابر احتمال دوم فرد مسلمان هیچگاه از شهر و دیار خود نباید سفر کند، نه برای تحصیل و تجارت و زیارت، بلکه فقط مجاز است برای دیدن سه مسجد سفر کند.

از این رو، برداشت وهابیان از این روایت درباره حرمت بار سفر بستن برای زیارت، باطل است. افزون بر اینکه بنا بر روایاتی که گذشت، سفر برای زیارت قبر پیامبر، سفارش خود آن حضرت است.

1- «و الحديث إنما ورد في المساجد. و ليس في معناها المشاهد، لأن المساجد بعد المساجد
الثلاثة متماثلة، و لا بلد إلا و فيه مسجد فلا معنى للرحله إلى مسجد آخر و أما المشاهد فلا
تتساوى، بل برکه زیارتها علی قدر درجاتهم عند الله عزوجل».

با توجه به روایات و سیره رسول خدا ﷺ و اهل بیت علیهم السلام و صحابه و تابعین و حتی سیره ائمه مذاهب اهل سنت، زیارت قبور، به ویژه قبر پیامبر و اهل بیت علیهم السلام، نه تنها جایز، بلکه مستحب است.

10- آیا نذر و قربانی کردن برای صالحان و مؤمنان، شرک و حرام است؟

از جمله اعمالی که وهابیون آن را تحریم کرده اند، موضوع نذر برای اولیا و صالحان است. بن باز، مفتی سابق وهابیان می گوید:

از اقسام کفر در فعل قربانی برای غیر خدا نمودن و قصد قربت به آنان نمودن است که کسی برای اصحاب قبور گاوی یا گوسفندی یا مرغی قربانی نماید.⁽¹⁾

در همین راستا، وهابیان به ذبح و نحر برای اموات و اولیا اشکال می کنند. محمد بن عبدالوهاب می نویسد: «پیامبر با مشرکان جنگید تا اعمالی مانند قربانی کردن، تنها برای خدا باشد».⁽²⁾

پاسخ

باید دانست آنچه در میان مسلمانان، به ویژه شیعه رایج است، نذر برای خدا و اهدای ثواب برای صالحان و مؤمنان است. شیعیان معتقدند که نذر برای غیر خدا به این قصد که آن شخص، شایستگی نذر کردن را دارد و از آن جهت که مالک اشیا بوده و زمام امور به دست اوست، کفر و شرک است.

در مقابل، اگر مقصود نذرکننده این باشد که در واقع، نذرش، صدقه ای باشد تا ثواب آن را به اولیای الهی هدیه کند یا از جانب کسی که از دنیا رفته، انجام دهد، هیچ اشکالی ندارد. هر چند نذر کند که در مکان خاصی چنین کاری انجام دهد.

1- القوادح فی العقیده، ص 16.

2- کشف الشبهات، ص 62.

به گفته عزامی شافعی در فرقان القرآن، کسی که از چگونگی انجام این کارها از مسلمین آگاه باشد، می داند که قصد آنان از ذبایح و نذرهایی که برای مردگان، از انبیا و اولیا می کنند، چیزی جز صدقه از ناحیه آنان نیست و ثواب این اعمال را به آنان هدیه می کنند؛ زیرا دانسته اند که اجماع اهل سنت منعقد شده که صدقه زنده ها برای اموات مفید است و ثواب آن به آنها می رسد⁽¹⁾.

احادیث متعددی در کتاب های اهل سنت، بر جواز چنین نذری دلالت دارد. ثابت بن ضحاک، از پیامبر اکرم ﷺ روایت کرده است:

شخصی به حضرت عرض کرد: نذر کرده ام حیوانی را در بوآنه، نزدیکی ساحل ذبح کنم. آیا این نذر صحیح است؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: آیا در زمان جاهلیت در آنجا بتی پرستش می شد؟ عرض کرد: خیر. فرمود: آیا در آنجا محل به پا داشتن یکی از اعیاد جاهلیت بود؟ عرض کرد: خیر. فرمود: به نذر خود وفا کن، (در همان جا گوسفندی را ذبح کن) زیرا فقط در دو مورد، نذر کردن صحیح نیست، یکی نذر در معصیت خداوند و دیگری نذر در موردی که ملک خود او نباشد.⁽²⁾

ابو داوود در سنن خود روایت می کند:

زنی نزد پیامبر آمد و گفت: «من نذر کرده ام که در فلان مکان که در جاهلیت حیوان ذبح می کردند، قربانی نمایم، حضرت پرسید: آیا برای بت ها چنین می نمودند؟ گفت: نه. فرمود: به نذر خود وفا کن.⁽³⁾

بنابراین، اگر نذر، بنابر رسوم جاهلیت و برای بت و اعیاد کفار نباشد، وفای به نذر در مکان خاصی، مانند مشاهد و زیارتگاه ها اشکال ندارد. روایات اهل سنت نشان می دهد که از طرف دیگران می توان حج به جا آورد و اعمال آن را انجام داد که یکی از آنها قربانی کردن است.

- 1- 3. الغدير فى الكتاب و السنه و الأدب، ج 5، ص. 182
- 2- سنن أبى داود و كتاب الايمان والنذور باب ما يومر به من الوفاء بالنذر، ص 630، ح. 3313
- 3- 5. همان، ح 3312.

در روایتی، انجام قربانی امام علی علیه السلام را از طرف پیامبر بیان می کنند. حنش می گوید: «علی علیه السلام را دیدم که دو قوچ قربانی کرد. پرسیدم: چرا دو تا؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت کرده است که همیشه از طرف او قربانی کنم»⁽¹⁾.

بریده روایت کرده است: «زنی از پیامبر پرسید: آیا می توانم از طرف مادرم بعد از فوتش روزه بگیرم و حج به جای آورم؟ پیامبر فرمود: آری»⁽²⁾.
سعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید:

مادرم فوت شده است و گمان دارم که اگر سخنی می گفت، صدقه ای می داد و یا می گفت برایش صدقه بدهم. آیا اگر من از طرف او صدقه دهم، سودی به حالش خواهد داشت؟ حضرت فرمود: آری. پرسید: کدامین صدقه سودمندتر است؟ فرمود: «الماء»، پس سعد چاهی کند و گفت: این برای مادر سعد باشد⁽³⁾.
این روایات به صراحت می گوید که بخشش زنده ها برای مردگان سودمند است و دیگر آنکه قصد و نیت در این گونه امور فقط خداست و مقصود گوینده از اینکه این صدقه یا نذر برای فلان مرده باشد، ثواب آن است، نه اینکه برای تقرب به مرده باشد. به همین جهت، سعد پس از حفر چاه گفت: «هذه لأُمِّ سعد»، یعنی ثواب آن برای مادرم باشد. دیگر نذرها، بخشش ها و قربانی ها که مسلمانان برای قبور انبیا و اولیا به نیازمندان هدیه می کنند، تنها به قصد تقرب به خدا و رسیدن ثواب آن به صالحان انجام می گیرد.
همانند روایت بالا از عایشه نیز نقل شده است که نویسندگان صحیحین و سنن معتبر نزد اهل سنت آن را نقل کرده اند:

1- سنن ابی داوود، کتاب الضحایا، باب 1، ص 527، ح 2790؛ مسند، ج 1، ص 150.
2- سنن ابی داوود، کتاب الوصایا، باب 12، ح 2877؛ احمد بن حنبل، مسند، ج 5، ص 349.

3- سنن أبى داوود، كتاب الزكاه باب فى فضل سقى الماء، ص315، ح1681؛ تاريخ الخميس فى أحوال أنفس النفيس، ج 1، ص469؛ الجامع لأحكام القرآن، ج 7، ص215؛ عبدالرحمان بن محمد تعالى، جواهر الحسان فى تفسير القرآن، ج 1، ص537.

و عن عائشه: أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: إِنَّ أُمِّي إِفْتَلَتَتْ نَفْسَهَا وَأَرَاهَا لَوْ تَكَلَّمْتُ، تَصَدَّقْتُ، فَهَلْ لَهَا مِنْ أَجْرِ إِنْ تَصَدَّقْتُ عَنْهَا؟ قَالَ: نَعَمْ.⁽¹⁾

عایشه می گوید: مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: مادرم مرد، اما اگر (پیش از مرگ) سخن می گفت (دستور) صدقه می داد. آیا اگر من از جانب او صدقه دهم، برای او فایده دارد؟ فرمود: آری.

دلیل دیگر بر جواز چنین نذرهایی، سیره مسلمانان است که برای برخی از قبور اولیا نذر می کردند و علما و فقهای سلف بر چنین کاری خرده نگرفته و آن را شرک نشمرده اند.

یکی از این قبرها در بغداد است که متعلق به یکی از نوادگان امیرالمؤمنین علیه السلام، به نام عبیدالله بن محمد است که به نقل خطیب بغدادی مسلمانان جهت نذر کردن برای آنجا و برآورده شدن حاجاتشان آن را قبرالنذور نامیده اند.⁽²⁾

خلاصه کلام اینکه آنچه نذر در معصیت و نذر در مال دیگران است، حرام و نارواست و نذری که برای خداوند باشد، در واقع صدقه ای است که ثواب آن به اولیای الهی هدیه می شود و دلیلی بر نفی آن وجود ندارد.

در حقیقت، اگر کسی، حیوانی را با قصد عبادت برای غیر خدا ذبح کند، همان طور که بت پرستان این کار شرک آلود را انجام می دادند، این کار شرک است، ولی اگر کسی، حیوانی را از طرف انبیا و اوصیا یا مؤمنان قربانی کند تا ثوابش را به آنها هدیه دهد، همانند آنکه برخی قرآن می خوانند و ثواب آن را برای انبیا و اوصیا یا مؤمنان هدیه می کنند، به یقین، در کار او پاداش بزرگ نهفته است.

1- ریاض الصالحین، ص 259، ح. 948.

2- تاریخ بغداد، ج 1، ص 135.

قصد تمام قربانی کنندگان مسلمان، برای اولیای الهی نیز همین است و جز این نخواهد بود. چه شیعیان، چون ائمه خود به توحید باور دارند و می‌کوشند کار را برای خدا انجام دهند و هیچگاه برای مخلوقات، عمل عبادی انجام نمی‌دهند. اهل سنت نیز همانند شیعیان به انجام قربانی برای دیگران اذعان می‌کنند. چگونه است که با توجه به روایات وارده و نیت خالص نذرکننده به انجام کار برای خدا، محمد بن عبدالوهاب از طرف خود به دیگران نسبتی نامناسب می‌دهد و با برداشت شخصی دیگران را مشرک می‌داند. حال آنکه چنین برداشتی با برداشت همه پیشوایان مذاهب اسلامی در تعارض است تا آنجا که این سخن وی سبب تألیف کتابی توسط برادرش سلیمان در رد او شده است که آن را الرد علی من کفر المسلمین بسبب النذر لغير الله نامید.⁽¹⁾

11- آیا سوگند خوردن به غیر خدا شرک است؟

بن باز، مفتی سابق وهابیان می گوید:

سوگند و قسم خوردن به هیچ کدام از مخلوقات، اعم از پیامبر ﷺ و کعبه و شرافت و غیره در نظر اکثریت علما جایز نیست، بلکه عده ای عدم جواز آن را به صورت اجماع نقل کرده اند.⁽²⁾

وی همچنین مدعی است: «قسم خوردن به غیر خدا از محرمات شرکیه می باشد.»⁽³⁾ بالاتر آنکه وهابیون قسم به غیر خدا را شرک می دانند.

پاسخ

همه می دانیم که آموزه های قرآنی و رفتار رسول اکرم ﷺ، از ارزنده ترین معیارهای شناخت حق از باطل و توحید از شرک هستند. از این رو، شایسته

1- خیرالدین زرکلی، الأعلام، ج 3، ص. 130

2- پناهگاه توحید، ص. 110

3- پناهگاه توحید، ص. 114.

است تا هر اندیشه و رفتاری را بی هیچ تعصبی با محک منطق وحی و سیره نبی اکرم ﷺ بسنجیم و آنگاه داوری و حکم کنیم.

در قرآن مجید می بینیم که به آفریده های خداوند، چون «جان پیامبر ﷺ»، روان انسان، قلم، خورشید، ماه، ستاره، روز و شب، آسمان و زمین و زمان سوگند یاد شده است و اینها همه مخلوقات خدا هستند. اگر این عمل منکر و بد بود، خداوند آن را انجام نمی داد. خداوند می فرماید:

(لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ.) (حجر: 72)

(ای پیامبر) به جانت سوگند، آنان در مستی (تمایلات نفسانی) خویش سرگردانند.

خداوند تنها در سوره الشمس، به هفت مورد سوگند خورده است که خورشید، ماه، روز، شب، آسمان، زمین، نفس انسان از آن جمله اند. (وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا)

سوگند به خورشید و نور عالم تاب آن.

(وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاها)

و سوگند به ماه که به دنبال خورشید ظاهر می شود.

(وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا)

و سوگند به روز که نور خورشید را جلوه گر می سازد.

(وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا)

و سوگند به شب هنگامی که [تاریکی آن] روز را می پوشاند.

(وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا)

و سوگند به آسمان و ذات اقدس که آن را بنا فرمود.

(وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا)

و سوگند به زمین و آن آفریننده ای که آن را گسترانید.

(وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا)

و سوگند به روح و آن خدایی که آن را آفرید و نظام و کمال بخشید.

(فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)

خداوند در آیه های 1 تا 3 سوره نازعات، به سه مورد و در سوره مرسلات،

به 1 تا 3 مورد قسم خورده است. همچنین در سوره های طارق، قلم، عصر،

بلد، تین، لیل، فجر و طور به غیر خود سوگند یاد کرده است.

بدین ترتیب، آیا قرآن مجید را که منادی توحید و یکتاپرستی است، می توان

مروج دوگانه پرستی دانست؟

در روایات فراوانی هم که از طریق شیعه و سنی رسیده است، قسم خوردن به

غیر خداوند فراوان مشاهده می شود. احمد بن حنبل، پیشوای حنبلیان که وهابی

ها، خود را به او منتسب می دانند، در کتاب مسند خود از رسول خدا

ﷺ چنین روایت می کند:

فَلَعَمْرِي لَأَنْ تَكَلَّمَ بِمَعْرُوفٍ وَتَنَهَى عَنْ مُنْكَرٍ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَسْكُتَ⁽¹⁾.

به جانم سوگند، اگر امر به معروف و نهی از منکر کنی، بهتر از آن است که

ساکت باشی.

در صحیح مسلم هم آمده است:

مردی از نجد خدمت رسول الله ﷺ رسید و درباره اسلام و انجام تکالیف

پرسش هایی کرد. وی پس از شنیدن دستورهای پیامبر اکرم ﷺ گفت: به خدا

سوگند، بر این تکالیف زیاد نمی کنم و از آن کم نمی کنم. آنگاه رسول خدا

ﷺ فرمود: قسم به پدرش، رستگار شد، اگر راست می گوید یا فرمود: به

پدرش قسم، داخل بهشت شود، اگر راست می گوید.⁽²⁾

این روایات نشان دهنده سیره رفتاری رسول الله ﷺ بر صحت قسم به غیر خدا است. این سیره در بین صحابه رسول الله ﷺ نیز مشهود است. به گونه ای که یار و برادر رسول خدا ﷺ ، حضرت علی علیه السلام ، در نامه ای به معاویه چنین می نویسد:

1- مسند، ج 5، ص 225.

2- صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب الصلوات التي هي احد اركان الاسلام، ص 32، ح 10.

به جان خودم سوگند، اگر به عقل خود نظر کنی، نه هوای نفست، هر آینه مرا
مبراترین مردم از خون عثمان خواهی دید.⁽¹⁾

علی ابن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ در بسیاری از فرازهای سخنان خویش به جان
خود سوگند یاد کرده است. برای نمونه، ایشان فرموده است:
وَلَعَمْرِي لَيُضَعِفَنَّ لَكُمْ التَّيَهُ مِنْ بَعْدِي أَضْعَافًا.⁽²⁾

به جانم سوگند، پس از من، سرگردانی شما، چند برابر خواهد شد.
ابن عباس نیز درباره جواز متعه می گوید:
فَلَعَمْرِي لَقَدْ كَانَتْ الْمَتْعَةُ تُفْعَلُ عَلَى عَهْدِ إِمَامِ الْمُتَّقِينَ يُرِيدُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.⁽³⁾
به جانم قسم همانا در زمان امام متقین یعنی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متعه انجام می
شد.

عایشه در پاسخ به پرسشی درباره طواف می گوید:
فَلَعَمْرِي مَا أَتَمَّ اللَّهُ حَجَّ مَنْ لَمْ يَطُفْ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ.⁽⁴⁾
به جانم قسم که خداوند حج کسی را تمام نکرده که طواف بین صفا و مروه
نکند.

با توجه به روایات پیش گفته، کسانی که بخش عظیمی از مسلمانان جهان را
به خاطر جایز دانستن سوگند به غیر خدا، مشرک می پندارند، نظرشان درباره
قسم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، ابن عباس و عایشه چیست؟ چگونه آن را
توجیه می کنند؟ آیا آنان نیز مشرک بوده اند؟ مگر آنها در کنار آیات و روایات،
به سیره صحابه و یاران نزدیک رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نمی نگرند که دلیل و
گواه روشن دیگری بر جایز بودن قسم به غیر خداوند است؟

-
- 1- عبدالحمید ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 76.
 - 2- عبدالحمید ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 284.
 - 3- صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب نکاح المتعه، ص 656، ج 3319.

4- صحيح مسلم، كتاب الحج، باب 4، ح 2969.

روشن است که در برابر این همه روایت و نص، هیچ اجتهاد و استحسانی نمی تواند عرض اندام کند و هیچ دلیل دیگری نمی تواند، بیان خداوند در قرآن، شیوه پیامبر گرامی و سیره صحابه را زیر سؤال ببرد و آنان را به شرک و دوگانه پرستی متهم سازد.

بنابراین، اگر احياناً ظاهر روایتی با آنچه در دلایل قطعی به ثبوت رسیده، مخالف باشد، باید به گونه ای توجیه و تأویل شود.

فصل سوم: شبهه های عقیدتی

مقصود از شبهه های عقیدتی شبهه هایی است که ابن تیمیه و پیروانش (وهابیان) درباره عقیده شیعه مطرح کرده اند.

1- آیا پیروی از اکثریت معیار حق و حق گرایی است؟

یکی از شبهاتی که وهابیان مطرح می کنند این است که چرا شما شیعیان بر اساس سنت پیامبر ﷺ رفتار نکردید و همچون بیشتر مسلمانان، پیرو یکی از مذاهب چهارگانه حنبلی، مالکی، شافعی یا حنفی نیستید. اندک بودن شیعیان، دلیل بر بطلان راه و عقیده آنان است.

پاسخ

اکثریت نمیتواند معیار حقگرایی یا بطلان باشد، بلکه در امور سیاسی و اجتماعی، تنها یک راهکار برای رفع مخاصمه ها و امثال آن است. به همین جهت، خداوند پیروی از اکثریت را باطل دانسته و آن را محکوم کرده است:

(أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ) اکثر مردم سپاس گزار نیستند. (بقره: 243)

(أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) اکثر مردم نمی دانند. (اعراف: 187)

(أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ) اکثر مردم ایمان نمی آورند. (هود: 17)

در این آیات خداوند می فرماید که اکثر مردم ناسپاس و نادان و بی ایمانند، بلکه از این مهم تر، در خطاب به رسولش می گوید:

(وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ.) (انعام: 116)

و اگر اکثر کسانی را که در روی زمین هستند اطاعت کنی تو را از راه خدا گمراه می کنند، آنها تنها از گمان و از تخمین و حدس (واهی) پیروی می کنند.

اگر اکثریت معیار حق‌گرایی باشد، پس همه مسلمانان باید دست از عقیده خود بردارند، زیرا اکثریت مردم جهان، دینی غیر از اسلام دارند. آنچه معیار حق‌گرایی برای هر مسلمانی است و هر مسلمانی وظیفه دارد که به آن پای بند باشد، همان چیزی است که رسول خدا ﷺ به آن امر کرده است، یعنی پیروی توأمان از کتاب و عترت که این دستور حضرت در کتاب‌های شیعه و اهل سنت به روایات متواتر تقلین و خلیفتین مشهور است و در یکی از معتبرترین کتاب‌های حدیثی اهل سنت، یعنی صحیح مسلم نیز آمده است و حدیثی است که بیش از سی تن از صحابه آن را نقل کرده اند.⁽¹⁾

مسلم در کتاب صحیح خود از رسول خدا ﷺ آورده است که فرمود:
 أَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ تَقْلِينَ أَوْلَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ فَخُذُوا بَكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ... وَ أَهْلَ بَيْتِي أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي.⁽²⁾

ای مردم همانا من بشرم چه بسا که فرستاده پروردگارم (عزرائیل) به سویم آید و من اجابت نمایم، (ولی من شما را رها نکرده) در بین شما دو چیز گران بها به جای می‌گذارم، اولین آن کتاب خداست که در آن نور و هدایت

1- سید علی میلانی، حدیث الثقلین، ص. 17.

2- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علی بن ابی طالب، ص 1200، ح 6119.

است، پس کتاب خدا را بگیرید و به آن تمسک کنید و دیگری اهل بیت من است. خدا را درباره اهل بیتم یادآورتان می شوم (که درباره آنان خدا را در نظر بگیرید).

در سنن ترمذی این روایت از زیدبن ارقم نقل شده است که می گوید رسول خدا ﷺ فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا اعْظُمُ مِنَ الْآخَرِ، كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عِترتي اهل بيتي وَلَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا⁽¹⁾

من در بین شما چیزی می گذارم که اگر به آن تمسک کنید، هرگز گمراه نخواهید شد. کتاب خدا ریسمان آویزان از آسمان به سوی زمین و عترتم است که همان اهل بیتم است و آن دو هرگز از یکدیگر جدا نمی گردند تا آنکه در کنار حوض (کوثر) نزد من آیند. پس نیک بنگرید که چگونه درباره آن دو انجام وظیفه می کنید.

این روایت، در پیروی از اهل بیت ﷺ در کنار قرآن صراحت دارد و می گوید که تنها راه نجات، پیروی از قرآن و اهل بیت است و از جانب دیگر این روایت نیز مربوط به حوض کوثر است، همان که پیامبر ﷺ فرمود که عده ای از اصحاب را از آن دور می سازند⁽²⁾ ولی در اینجا می فرماید اهل بیت به من ملحق می شوند و ما به دستور رسول خدا ﷺ از اهل بیت او پیروی می کنیم تا همچون آنان به سوی بهشت هدایت شویم.

سند این حدیث نیز معتبر است و حدیثی صحیح، بلکه متواتر است. و در کتاب مسند احمد بن حنبل، پیشوای حنبله و وهابیان، در چندین جا این حدیث آمده و در آن موارد هیچ اشاره ای به ضعف این روایت نشده است،⁽³⁾

- 1- محمد بن عیسیٰ ترمذی، سنن ترمذی، کتاب المناقب عن رسول الله 9، باب مناقب اهل البيت:، ص 1078، ح 3813
- 2- در پرسش 12 به روایات آن پرداخته شد.
- 3- احمد بن حنبل، مسند، ج 3، صص 14، 17، 26 و 59، ج 4، ص 367.

بلکه هیشمی در مجمع الزوائد می گوید: «احمد این روایت را نقل کرده و سندش نیکو است».⁽¹⁾

جلال الدین سیوطی شافعی نیز در تفسیرش از معجم طبرانی از ابوسعید خدری از رسول خدا ﷺ نقل می کند که فرمود:

ای مردم همانا بین شما دو چیز به جای میگذارم که اگر بعد از من به آن دو تمسک کنید، گمراه نمیگردید؛ یکی از آن دو بزرگ تر از دیگری است، یکی کتاب خداست که ریسمان کشیده شده ما بین آسمان و زمین است و دیگری عترتم است که همان اهل بیتم میباشند و آن دو از هم جدا نگردند تا اینکه سر حوض (کوثر) بر من وارد گردند.⁽²⁾

وی همچنین از زید بن ارقم نقل می کند که:

رسول خدا ﷺ فرمود: «من پیش از شما می روم و شما بر سر حوض (کوثر) بر من وارد می شوید، اما نیک بنگرید که چگونه با دو ثقلم برخورد می کنید. پرسیدند: مراد از دو ثقل چیست؟ فرمود: ثقل بزرگ کتاب خداوند عزیز و جلیل است که یک طرف آن در دستان خداست و طرف دیگر آن در دستان شماست، پس به آن تمسک نمایید تا نلغزید و گمراه نشوید و اما ثقل کوچک عترت من است و آن دو ثقل از هم جدا نمی گردند تا آنکه بر سر حوض بر من وارد گردند؛ زیرا من این را برای آنان از خدا خواسته ام. پس شما از کتاب و عترتم پیشی نگیرید؛ زیرا هلاک می گردید و به آنان چیزی نیاموزید؛ زیرا آنان از شما داناترند».⁽³⁾

ابن کثیر دمشقی، شاگرد ابن تیمیه و ذهبی درباره حدیث ثقلین میگوید:

در روایات صحیح به ثبت رسیده که رسول خدا ﷺ در خطبه غدیر خم فرمود: همانا من دو چیز گران بها بین شما به جای میگذارم، کتاب خدا و عترتم و آن دو از هم جدا نگردند تا در حوض بر من وارد شوند⁽⁴⁾.

1- مجمع الزوائد، ج 9، ص 163.

2- جلال الدین سیوطی، الدر المنثور، ج 2، ص 60.

3- جلال الدین سیوطی، الدر المنثور، ج 2، ص 60.

4- اسماعیل بن کنیر، تفسیر القرآن العظیم، ج 7، ص 185.

بنابراین، شیعه از کسانی پیروی می کند که رسول خدا ﷺ به دستور خداوند به پیروی از آنان امر کرده است. از این رو، همه معارف دین از اصول اعتقادات تا فروع فقهی را از آنان گرفته است، حال آنکه دیگر مذاهب اسلامی اصول دین خود را از امثال واصل بن عطا⁽¹⁾ و ابوالحسن اشعری⁽²⁾ و ابوعلی ماتریدی⁽³⁾ یا از کسی مانند ابن تیمیه گرفته اند و در فروع فقهی از کسانی پیروی می کنند که نه رسول خدا ﷺ را دیده اند و نه روایتی از آن حضرت شنیده اند، زیرا ابوحنیفه پیشوای مذهب حنفی در سال 80 هجری در کوفه از خانواده ای ایرانی و اجدادی مجوسی به دنیا آمد و در سال 150، در زندان بغداد مرد.⁽⁴⁾ مالک بن انس، پیشوای مذهب مالکی، در سال 95 در مدینه به دنیا آمد و در سال 179 در همان شهر جان سپرد.⁽⁵⁾ محمد بن ادریس شافعی در سال 150 در غزه به دنیا آمد و در سال 204 در مصر از دنیا رفت.⁽⁶⁾ احمد بن حنبل، پیشوای حنابله در 164 در بغداد به دنیا آمد و در سال 241 در همان جا مرد.⁽⁷⁾

1- مؤسس فرقه کلامی معتزله که در سال 80 ه. ق در مدینه متولد شد و در سال 131 ه. ق در کوفه از دنیا رفت. معتزله در ابتدا پیروان زیادی داشت، اما از دوران متوکل عباسی با این فرقه مبارزه شد و امروزه پیروان شناخته شده ای در میان اهل سنت ندارد.

2- ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری، مؤسس فرقه کلامی اشعری در سال 260 ه. ق در بصره به دنیا آمد و در سال 324 در بغداد درگذشت. امروزه شافعی مذهببان اهل سنت در عقاید خود، پیرو وی هستند.

3- ابوالحسن محمد بن محمد ماتریدی، متولد در ماترید سمرقند، مؤسس فرقه کلامی ماتریدی بود که در سال 333 ه. ق در همان شهر فوت کرد. وی در برخی اصول با اشعری اختلاف عقیده داشت. امروزه بیشتر حنفی ها در عقیده، پیرو وی هستند.

4- 13 بغدادی در تاریخ خود می گوید: «زوطی جدّ ابوحنیفه از کابل بوده است (و کابل در گذشته جزو قلمرو ساسانیان بود)»، تاریخ بغداد، ج 13، ص 326. صبحی محمضانی، فلسفه قانون گذاری در اسلام، برگردان: گلستانی، ص 37.

- 5- صبحی محمصانی، فلسفه قانون گذاری در اسلام، برگردان: گلستانی، ص 45.
- 6- صبحی محمصانی، فلسفه قانون گذاری در اسلام، برگردان: گلستانی، ص 49.
- 7- صبحی محمصانی، فلسفه قانون گذاری در اسلام، برگردان: گلستانی، ص 54.

از این رو، هیچ یک از آنان نه تنها پیامبر؛ بلکه اصحاب را نیز ندیده و حدیثی از آنان نشنیده اند. به همین جهت، امامان چهارگانه فقهی اهل سنت نیز در اصول عقاید و در احکام فقهی و منابع اصولی با یکدیگر اختلاف دارند. برخی قیاس را یکی از منابع احکام می دانند و برخی نمی دانند. برخی استحسان را از ادله می دانند و برخی نمی دانند. برخی مصالح مرسله را از دلایل احکام می دانند و برخی نمی دانند⁽¹⁾، قرآن را مخلوق می دانستند و برخی نه، برخی عقیده به جبر دارند و برخی عقیده به اختیار و... به همین جهت فرقه های کلامی اشعری، ماتریدی، معتزلی، وهابی و دیوبندی و بریلوی و مذاهب فقهی با گرایش حنفی، مالکی و شافعی و حنبلی و ظاهری و دهها فرقه دیگر پدید آوردند⁽²⁾ و به بیان رسول خدا ﷺ، بیش از هفتاد و دو فرقه و گروه شدند⁽³⁾.

به راستی کدام یک از این دو گروه شایسته پیروی هستند؟ کسانی که پرورش یافته رسول خداوند و از اول با دینداری و طهارت و پاکی رشد یافتند و آنگاه اصول و فروع دین را به دیگران آموختند یا کسانی که نه پیامبر ﷺ را دیده و نه از نزدیک معارف دین را از او فرا گرفته اند؟

اگر معیار حق گرایی، پیروی از مذاهب چهارگانه باشد، حکم مسلمانانی که پیش از پیشوایان چهارگانه می زیستند و مقلد اینها نبودند، چیست؟ آیا همه آنها به مرگ جاهلیت مرده اند؟

اشکال بعدی این است که در کدام آیه یا روایت، نام این چهار نفر آمده و گفته شده همه مسلمانان می باید از اینان تقلید کنند و پس از اینها راه اجتهاد

1- صبحی محمضانی، فلسفه قانون گذاری در اسلام، برگردان: گلستانی، صص 156، 161.

2- برای آشنایی با فرق، نک: صالح الوردانی، فرق اهل السنه.

3- سنن ترمذی، کتاب الایمان، باب ما جاء فی افتراق الامه، ص 759، ح 2639.

بسته شده است. اینها که رسول خدا ﷺ را ندیده بودند، چگونه به فهم و تفسیر قرآن و احکام الهی دست یافتند؟

اگر بگویند آنان تفسیر و فهم آیات را از تابعین تابعین و تابعین از اصحاب فرا گرفته اند و اصحاب حافظ شریعت و ناقلان سنت رسول خدا ﷺ به تابعین بودند، می گوئیم چگونه اصحاب، حافظان سنت و ناقل روایات رسول خدا ﷺ در تفسیر آیات و بیان احکام بودند و حال آنکه در بین اهل سنت، بیش از صد سال نوشتن حدیث ممنوع بوده است تا آنکه مالک بن انس، به دستور منصور دوانیقی به جمع آوری حدیث پرداخت؟⁽¹⁾

از طرفی عقیده به اینکه اصحاب حافظ شریعت و ناقلان آن بودند، خلاف آن چیزی است که بخاری در کتاب صحیح خود می گوید؛ زیرا بخاری در کتابش از ام درداء نقل می کند که روزی ابو درداء با خشم و ناراحتی وارد منزل شد. از وی پرسیدم: چرا عصبانی هستی؟ گفت: به خدا قسم از امت محمد ﷺ چیزی از شریعت نمی شناسم که باقی مانده باشد، غیر از نمازی که به جماعت می خوانند.⁽²⁾ ابن حجر عسقلانی در شرح این کلام می گوید: «ظاهراً این حرف ابودرداء مربوط به آخر عمر وی و اواخر خلافت عثمان است».⁽³⁾

پس از گذشت اندک زمانی، نماز جماعت نیز تباه می شود، همان طور که بخاری از زهری نقل می کند:

در شهر دمشق نزد انس بن مالک (صحابی معروف) رفتم. دیدم گریه می کند. پرسیدم: چه چیزی تو را به گریه انداخته است؟ انس گفت: از چیزهایی که می شناختم، جز نماز باقی نمانده بود. این هم تباه گردیده است.⁽⁴⁾

1- قاضی عیاض، ترتیب المدارک، ج 2، ص 37.

2- محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، ج 1، ص 180، کتاب الاذان، باب 31، ح 650.

3- احمد بن حجر عسقلانی، فتح الباری، شرح صحیح بخاری، ج 2، ص 116.

4- صحيح بخارى، كتاب مواقيت الصلاه، ج 1، باب 9، ص 152، ح 530.

اگر اصحاب، حافظ شریعت و نقل کنندگان آن تابعین بودند، چرا وضعیت احکام به اینجا رسید؟ یا باید بگویید بخاری دروغ گفته است که چنین نسبتی را به آنان داده است یا آنکه راست گفته و اوضاع دینی مردم پس از رسول خدا ﷺ چنین بوده است. در این صورت احکام صحیح چگونه به دست پیشوایان چهارگانه شما رسیده است و چه اطمینانی وجود دارد که آنچه آنان فهمیده و بیان کرده اند، همان چیزی است که خدا و رسولش گفته اند.

شیعه چنین مشکلی ندارد؛ زیرا به گفته رسول خدا ﷺ همه معارف دین خود را از اصول اعتقادی تا مبانی عرفان و اخلاق و همچنین قواعد و اصول استنباط احکام و فروع آن را از طریق اهل بیت علیهم السلام از رسول خدا ﷺ و از کسانی دریافت کرده است که در دامن رسول خدا ﷺ پرورش یافته و به طور مستقیم آن علوم را از آن حضرت گرفته اند.

اولین کسی که در عالم اسلام به نوشتن احادیث پیامبر اقدام کرد، حضرت علی علیهما السلام بود که با املای پیامبر، به تدوین حدیث پرداخت⁽¹⁾ و آن حضرت چنان اشتیاقی به دیدار پیامبر و کسب علوم از آن حضرت داشت که سر از پا نمیشناخت، چنانکه ایشان فرمود من روزی دو بار بر حضرت وارد می شدم. هرگاه سؤال مینمودم، پاسخ میشنیدم و هرگاه من سکوت می نمودم، رسول خدا ﷺ شروع به گفتن مینمودند.⁽²⁾

این بدان جهت بود که حضرت علی علیهما السلام ظرفیت بالای علمی را داشت و پیامبر از خدا خواسته بود که ظرفیت آن حضرت را بالا ببرد. چنانکه مکحول در ذیل آیه (تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ)، (الحاقه: 11) می گوید:

1- شیخ آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج 2، ص 306

2- محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج 1، ص 64.

هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمود: «سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ يَجْعَلَهَا أَذْنَ عَلِيٍّ. فَكَانَ عَلِيٌّ يَقُولُ: مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَيْئًا قَطُّ فَنَسِيتُهُ»⁽¹⁾

من از خدا خواستم که گوش علی را از این گوش های شنوا و نگه دارنده حقایق قرار دهد و به دنبال آن علی علیه السلام می فرمود: من هیچ سخنی بعد از آن از رسول خدا ﷺ نشنیدم که آن را فراموش کنم، بلکه همیشه آن را به خاطر داشتم».

همچنین رسول خدا ﷺ به علی فرمود:

إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَدْنِيكَ وَ لَا أَقْصِيكَ وَأَنْ أَعْلَمَكَ وَأَنْ تَعِيَ وَ حَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ تَعِيَ⁽²⁾.

خدای سبحان مرا فرمان داد، تو را به خویشتن نزدیک سازم و به تو علم و دانش بیاموزم تا شنوا گردی و خداوند بر خود مقرر فرمود که گوش تو را شنوا قرار دهد.

به سبب همین شوق و اشتیاق بود که حضرت از روی افتخار میگفت:

در قرآن آیه ای است که کسی جز من بدان عمل نکرد و آن آیه (إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ جُؤَاكُمُ صَدَقَةً) چون خواهید که با رسول راز گوئید، پیش از آن راز گفتن صدقه دهید (مجادله: 12) بود. چهار دینار داشتم. آن را به ده درهم فروختم و با آن با حضرت، نجوا و گفتگو کردم و ده پرسش از آن حضرت نمودم و برای هر پرسش درهمی را صدقه دادم.⁽³⁾

1- محمد بن احمد قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج 18، ص 264؛ عبدالرحمان بن محمد بن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج 10، ص 3369.

2- تفسیر القرآن العظیم (ابن ابی حاتم)، ج 10، ص 3370؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج 8، ص 228؛ محمد بن جریر طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 29، ص 36؛ محمد شوکانی، فتح القدر، ج 5، ص 228؛ محمود آلوسی، روح المعانی، ج 14، ص 225؛ سیوطی، الدر المنثور فی تفسیر

المأثور، ج 6، ص260؛ احمد بن ابراهيم ثعلبي، الكشف و البيان عن تفسير القرآن، ج 10، ص28 (با اندكى تفاوت).

3- علي بن احمد واحدى، أسباب نزول القرآن، ص432؛ قاضى عبدالله بيبضاوى، أنوار التنزيل و أسرار التأويل، ج 5، ص195؛ اسماعيل برسوى، تفسير روح البيان، ج 9، ص 405؛ حسن بن محمد نيشابورى، تفسير غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج 6، ص275؛ قرطبى، الجامع لأحكام القرآن، ج 18، ص301؛ حسين بغوى، معالم التنزيل فى تفسير القرآن، ج 5، ص48؛ جارالله زمخشري، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، ج 4، ص494؛ محمد بن عمر فخر رازى، مفاتيح الغيب، ج 29، ص495.

این خلوت نشینی ها جز برای آن حضرت رخ نداد و علوم پیامبر
 ﷺ جز نزد او جمع نشده است. به همین جهت، رسول خدا ﷺ فرمود:
 أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيُّ بَائِهَا فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ (العلم) فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَائِهَا.⁽¹⁾
 من شهر علمم و علی در ورودی آن شهر است هر کسی طالب علم است از
 در آن شهر (علی) باید وارد شود.
 حضرت آنچه از پیامبر می آموخت، در صحیفه ای یادداشت می کرد که
 بعدها به صحیفه علی علیه السلام یا کتاب علی علیه السلام معروف شد و نزد امامان ما بود
 و عترت آن را به هر کس که مایل بودند، نشان میدادند و گاه میگفتند در کتاب
 علی علیه السلام چنین است و با آن کتاب برای بعضی از یاران احتجاج می کردند.⁽²⁾

2- آیا شیعه پیرو اهل بیت علیهم السلام است؟ اگر چنین است، چرا مذهب خود را مذهب جعفری نام نهاده و آن را مذهب اهل بیت ندانسته است؟

پاسخ

در زمان پدید آمدن مذاهب مختلف فقهی و پایه گذاری مذاهب چهارگانه اهل سنت، از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، امام جعفر صادق علیه السلام هم عصر آنان بود و مکتب فقهی اهل بیت را مطرح و عده ای را بر این اساس تربیت کرد. برای جداسازی مکتب فقهی اهل بیت علیهم السلام از دیگر مذاهب، آن را مذهب جعفری در مقابل مذهب حنفی، مالکی و... نام نهادند، و گرنه امام جعفر بن محمد علیه السلام بارها می فرمود:

هر آنچه من می گویم، از پدرم، از پدرش، علی بن الحسین، از جدّم، حسین و او از حسن و او از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند و حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله، گفته خدا تعالی است.⁽³⁾

1- محمد عبدالرئوف مناوی، فیض القدر، ج 1 ص 49؛ المستدرک، ج 3، ص 127؛ جلال الدین سیوطی، جامع الصغیر، ج 1، ص 415.

2- اصول کافی، ج 1، صص 41 و 407، ج 2، صص 71، 136، 259 و 278.

3- محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد، ج 2، ص 186؛ محمد بن حرعاملی، وسائل الشیعه، ج 27، ص 83، ح 33271.

3- آیا عقیده به عصمت اهل بیت علیهم السلام غلو است؟

از دیگر شبهاتی که وهابیت به آن دامن می زنند، زیر سؤال بردن عصمت امامان شیعه علیهم السلام، به ویژه علی علیه السلام است. گاه دعا‌های اهل بیت علیهم السلام را که در آنها از خدا طلب بخشش شده، دلیل بر نداشتن عصمت می گیرند و گاهی نیز برخی موضع گیری های آنان را دلیل بر معصوم نبودن آنان قرار می دهند و می گویند امام حسن علیه السلام با آنکه اصحابی داشت، صلح کرد و امام حسین علیه السلام با آنکه یآوری نداشت، قیام کرد، پس معلوم می شود که یکی از آن دو خطا کرده اند. خطای هر یک را بپذیرید، او از عصمت خارج می شود بنابراین شیعه در عقیده به عصمت آنان غلو می کند و به راه خطا می رود، زیرا غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله معصومی نیست.

پاسخ

عقیده به عصمت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله غلو نیست؛ زیرا آیات و روایات متعدد بر عصمت آنان دلالت داشته و با صراحت آنان را به طهارت و پاکی ستوده است که آیه 33 سوره احزاب یکی از این آیات است که خداوند در آن می فرماید:

(إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.)

همانا خداوند اراده کرده که پلیدی را از شما اهل بیت دور و به طور کامل پاکتان کند.

در این آیه اهل بیت به طهارت و پاکی ستوده شده اند و در روایات متعدد و معتبر نزد عالمان اهل سنت، رسول خدا صلی الله علیه و آله به معرفی آنان پرداخته است:

1. ابن عباس هنگامی که دید عده ای درباره علی علیه السلام بدگویی می کنند،

برخاست و دوازده ویژگی آن حضرت را برشمرد. از جمله فرمود:

وَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثَوْبَهُ فَوَضَعَهُ عَلَى عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَحُسَيْنٍ وَ قَالَ: (إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (1).

رسول خدا ﷺ عباى خود را بر روی على ﷺ و فاطمه و حسن و حسين ﷺ انداخت و فرمود: همانا خداوند اراده نموده كه پلیدی را از شما اهل بیت دور نموده و به طور كامل پاكتان نماید.

سند این روایت معتبر است همان طور كه هیثمی از عالمان اهل سنت، در مجمع الزوائد می گوید:

این روایت را احمد (بن حنبل) و طبرانی در کتاب خود آورده اند و سند روایت احمد همان سند صحیح (بخاری) است. غیر از ابی بلج فزاری كه او نیز ثقة می باشد، هر چند در او لینت وجود دارد (2).

حاکم نیشابوری نیز پس از نقل این روایت می گوید: این روایت صحیح السند می باشد، اما (بخاری و مسلم) آن را به این صورت نقل نکرده اند (3).

ابن عباس در روایتی دیگر می گوید:

ما نه ماه شاهد بودیم كه هر روز پنج بار رسول خدا ﷺ به هنگام نمازهای پنج گانه دم در خانه على ﷺ می آمد و می گفت سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما اهل البیت (إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) به سوی نماز بشتابید. (4)

2. أم سلمه، همسر پیامبر می گوید:

1- مجمع الزوائد، ج 9، ص 119؛ المستدرک، ج 3، ص 133؛ مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 331، البدایه و النهایه، ج 7، ص 374؛ على بن عساکر دمشق، تاریخ دمشق، ج 42، ص 100؛ احمد بن عسقلانی، الاصابه، ج 4، ص 467.

2- مجمع الزوائد، ج 9، ص 119، (لین از الفاظ جرح در علم رجال است، اما جرحی که راوی را از عدالت ساقط نمی کند).

3- المستدرک، ج 3، ص 133.

4- الدرالمثور، ج 5، ص 199؛ احمد مراغی، تفسیر مراغی، ج 22، ص 7.

آیه (إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) در اتاق من نازل شد و در اتاق من هفت نفر بودند، جبرئیل و میکائیل و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و من دم در اتاق نشسته بودیم. از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم آیا من از اهل بیت نیستم. فرمود: «انک إلى خیر انک من أزواج النبی صلی الله علیه و آله». (1)

3. پسر عموی ابن حوشب می گوید: با پدرم نزد عایشه رفتیم و درباره علی از وی پرسش کردیم. عایشه گفت: درباره کسی پرسش نمودید که محبوب ترین افراد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و دختر و محبوب ترین فرد در پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله (فاطمه) زیر دست او بود. خودم دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را با حسن و حسین فرا خواند و عبای خود را بر روی آنها کشید و گفت: «اللهم هؤلاء أهل بیتی، فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیراً؛ بار پروردگارا اینان اهل بیت منند رجس و پلیدی را از آنان دور نما و به طور کامل پاکشان ساز.» به او نزدیک شدم و گفتم: آیا من از اهل بیت تو نیستم؟ فرمود: «تنحی فإنک علی خیر؛ دور شو تو بر خیری». (2)

از عایشه کلام دیگری نیز نقل شده است. ابن تیمیه از بنیان گذاران مکتب سلفی و پیشوای وهابیان در کتابی که در رد شیعه نوشته است، می گوید:

حدیث کسا صحیح است و احمد (بن حنبل) و ترمذی از ام سلمه نقل کرده اند و مسلم نیز در کتاب صحیح خود آن را از عایشه به این صورت نقل کرده که عایشه می گوید: صبح روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با عبایی نقش دار از منزل خارج

می شد که حسن نزد وی آمد. حضرت او را داخل عبا برد. پس از او حسین آمد. او را نیز به داخل عبا برد. آنگاه فاطمه، سپس علی آمد.

1- الدر المنثور، ج 5، ص 198

2- تفسیر ابن کثیر، ج 6، ص 368؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ج 9، ص 3129؛ تفسیر الکشف و البیان، ج 8، ص 43.

آنان را نیز زیر عبا جا داد. آنگاه فرمود: (إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ
الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)⁽¹⁾

در اعتبار این روایت همین بس که در صحیح مسلم آمده است.⁽²⁾ و برخی از
مفسران گفته اند: بدان که بر صحت این روایت بین مفسران و اهل حدیث اتفاق
وجود دارد.⁽³⁾

ابن حجر هیتمی در صواعق المحرقة که در رد شیعه نوشته است، می گوید:
«اکثر مفسران بر آنند که این آیه درباره علی و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلام نازل شده است».⁽⁴⁾

ابن حجر عسقلانی نیز در شرح صحیح بخاری در معنای اهل بیت می گوید:
در تفسیر آیه انما یرید الله به اثبات رسیده که ام سلمه گفت، هنگامی که این
آیه نازل شد، پیامبر، فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام را فرا خواند و عبایی
بر سرشان کشید و فرمود: «اللهم هؤلاء اهل بیتی».

این روایت را ترمذی و دیگران نقل کرده اند. بنابراین مرجع اهل بیت به
خدیجه باز می گردد؛ زیرا حسن و حسین از فاطمه و او دختر خدیجه است و
علی نیز از کودکی در خانه خدیجه بزرگ شد. سپس با دخترش ازدواج کرد.
پس روشن شد که اهل بیت پیامبر به خدیجه بر می گردد.⁽⁵⁾

شمس الدین محمد ذهبی، از صاحب نظران برجسته در علم رجال و حدیث،
نزد اهل سنت به صراحت می گوید:

-
- 1- احمد بن تیمیه، منهاج السنه، تصحیح: محمد رشاد، ج 5، ص 13.
 - 2- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل اهل بیت النبی، ص 1207، ح 6155.
 - 3- مفاتیح الغیب، ج 8، ص 248؛ نیشابوری، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج 2، ص 178.
 - 4- الصواعق المحرقة، ج 2، ص 421.
 - 5- فتح الباری، ج 7، ص 104.

این روایت که پیامبر عباى خود را بر روى فاطمه و همسر و دو فرزندش کشید و گفت: بار پروردگارا اینان اهل بیت من هستند، پلیدی را از آنان دور کن و به طور کامل پاکشان ساز، صحیح است.⁽¹⁾

دلیل دوم بر عصمت اهل بیت پیامبر ﷺ، احادیث ثقلین است که در شبهات پیشین به آن پرداخته شد. این روایات بر چند مطلب مهم و اساسی دلالت دارد: 1. دلالت بر عصمت اهل بیت پیامبر از هر گمراهی، چرا که پیامبر تصریح کرد که اگر کسی به هر دو متمسک شود، هرگز گمراه نخواهد گشت و این مطلب متفرع بر این است که کتاب و عترت، مصون از گمراهی باشند. پس همان طور که قرآن نوری است که ظلمت در آن نیست و حقى است که باطل به آن راه نمیابد و هدایتی است که ضلالت ندارد، اهل بیت نیز چنینند. پیامبر اسلام، عترت را همدوش قرآن کریم قرار داد و تصریح کرد آن دو با همدو و تا روز قیامت از یکدیگر جدا نمی شوند. ازاین رو، آن دو با هم مرجع احکام دین و هدایت مردم به سوى رضوان الهی هستند و محال است چیزی که خطا و گمراهی در او راه میابد، به سوى حق هدایت کند. 2. دلالت بر رهبری عترت تا برپایی قیامت؛ زیرا فرمود: «أَنْهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ». این جمله دلیلی است که بعد از پیامبر، زمین از امامی که از عترت و هم تراز کتاب باشد، خالی نخواهد بود، زیرا اگر کتاب الهی، یعنی قرآن باشد، ولی فردی از عترت در جهان زنده نباشد، لازمه اش جدایی قرآن از عترت است و لازمه عقیده به چنین چیزی، انکار کلام رسول خداست. به همین جهت شیعه عقیده دارد که امام زمان علیه السلام هم اکنون زنده است و بقای جهان، به حیات این انسان کامل بستگی دارد.

1- سیر اعلام النبلاء، ج 2، ص 122.

3. بر برتری عترت از همه مردم بعد از پیامبر اسلام دلالت دارد؛ به همین جهت، امت باید به آنها و قرآن متمسک شوند. اگر برتر یا هم پایه با آنان کسی وجود داشت، حتماً پیامبر به آنها اشاره می کرد. 4. دلالت دارد که همه مردم محتاج آنان هستند، ولی آنان از همه بی نیازند. به همین جهت بر مردم لازم است که تابع آنان باشند، چون فرمود: *فَلَا تُقَدِّمُوهُمَا قَتْلَهُمَا وَلَا تَعْلَمُوهُمَا فَانَّهُمَا* *أَعْلَمُ مِنْكُمْ*؛ پس شما از کتاب و عترتم پیشی نگیرید، زیرا هلاک می شوید و به آنان چیزی نیاموزید، زیرا آنان از شما داناترند.⁽¹⁾ 5. دلالت دارد که اهل بیت *علیهم السلام* عالم به جمیع کتابند، زیرا اگر جاهل به بعضی از امور قرآنی باشند، در همان قسمت از کتاب جدا خواهند بود. در این صورت متمسک به آن دو از خطا مصون نخواهد بود. 6. دلالت دارد که هدایت منحصر در تمسک به آن دو با هم است: «مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا ابداً». بنابراین، هفتاد و یک فرقه به آن علت گمراه شمرده میشوند که به آن دو با هم تمسک نکرده اند و فرقه ناجیه گروهی است که به هر دو با هم تمسک جوید تا اهل نجات باشد. اینکه گفته اند در دعاهاى آنان اعتراف به گناه و طلب بخشش از خداست، این کار با عصمت آنان منافاتی ندارد، زیرا رسول خدا *صلی الله علیه و آله* با آنکه پاک و معصوم بود، استغفار می کرد و می گفت: «أَنَّهُ لِيُغَانُ عَلَى قَلْبِي فَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً؛ به درستی که خاطراتی در دلم خطور می کند (که ممکن است بین من و پروردگارم حجاب شود) از این رو همه روزه هفتاد بار استغفار می کنم».⁽²⁾

اینکه می گویند روش امام حسن *علیه السلام* با امام حسین *علیه السلام* در برخورد با حاکمیت وقت متفاوت بود، در روش آنان اختلافی نیست، بلکه موضع گیری

1- الدر المنثور، ج 2، ص 60.

2- أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج 4، ص 75.

آنان همانند جنگ و صلح هایی بوده که جدشان رسول خدا ﷺ بنا بر مقتضیات زمان با مشرکان و اهل کتاب داشته است و گاهی نیز مورد انتقاد برخی اصحاب واقع می شد، مانند صلحی که در سال هشتم بین مشرکین و رسول خدا برقرار شد.⁽¹⁾

4- آیا آیه تطهیر فقط مخصوص چهار نفر از اهل بیت پیامبر اکرم ﷺ

است؟

وهابی ها می گویند آیه تطهیر فقط چهار نفر را پاک می داند. شما عصمت بقیه امامان خود را چگونه اثبات می کنید؟

پاسخ

با توجه به دلالت حدیث ثقلین که در پاسخ پیشین گفته شد و همچنین با توجه به پاسخ شبهه بعدی که درباره خلفای دوازده گانه پیامبر اسلام است، پاسخ این شبهه روشن می شود، زیرا خلفای رسول خدا ﷺ دوازده نفرند و آنان یکی از دو یادگار پیامبرند که از قرآن جدا نمی شوند و از جانب دیگر کسی که به آن دو (کتاب و عترت) تمسک کند، گمراه نمی شود. پس این افراد همگی باید پاک و معصوم باشند تا بتوانند از قرآن جدا نشوند و عامل مصون ساز از گمراهی دیگران باشند.

1- ابن اسحاق می نویسد: «قرار صلح در حدیبیه به انجام رسید و جز نوشتن صلح نامه چیزی نمانده بود که عمر از جای برجست و نزد ابوبکر آمد و گفت: ابوبکر! مگر این مرد پیامبر خدا نیست؟ گفت: چرا. گفت: مگر ما مسلمان نیستیم؟ گفت: چرا. گفت: مگر اینان مشرک نیستند؟ گفت: چرا. گفت: پس چرا در راه دین خود تن به خواری دهیم؟ ابوبکر گفت: عمر! فرمان وی را بپذیر که من به رسالت وی گواهی می دهم. عمر گفت: من هم به رسالت وی گواهی می دهم. آنگاه نزد رسول خدا آمد و گفت: ای رسول خدا! مگر پیامبر خدا نیستی؟ گفت: چرا. گفت: مگر ما مسلمان نیستیم؟ گفت: چرا. گفت: مگر اینان مشرک نیستند؟ گفت: چرا. گفت: پس چرا در راه دین خود تن به خواری دهیم؟ رسول

خدا گفت: من بنده خدا و پیامبر اویم و هرگز امر وی را مخالفت نخواهم کرد و او هم هرگز مرا و نخواهد گذاشت». (محمدابراهیم آیتی، تاریخ پیامبر اسلام راه دیگر اثبات عصمت امامان دیگر همین اعتراف شبهه گر است؛ زیرا اگر عصمت این چهار نفر مورد قبول باشد، پس اینان هیچگاه سخن به گزاف نمی گویند و از جمله سخنان اینان، بشارت به دوازده امام پاک برای امت از خاندان پیامبر اسلام است که نه تن از آنان از نسل امام حسین علیه السلام هستند که مجموع این روایات در کتاب های متعدد جمع آوری گشته است.⁽¹⁾

5- آیا امامان شیعه، خلیفه پیامبرند؟ حال آنکه جز دو نفرشان بر مردم حکومت نکردند؟

وهابیان سلب قدرت سیاسی از اهل بیت پیامبر را دلیل بر خلیفه نبودن آنان می دانند. بر این اساس می گویند از بین دوازده امام شیعه، فقط علی علیه السلام و حسن علیه السلام مدت کوتاهی بر مردم حکومت کردند. پس چگونه است که شما آنان را خلفای پیامبر اسلام می نامید؟

پاسخ

برای پاسخ به این پرسش توجه به مسئولیت ها و اختیارات رسول خدا صلی الله علیه و آله لازم است تا معلوم شود که خلیفه او چه وظایفی بر عهده دارد و آیا امامان شیعه آن وظایف را انجام داده اند یا نه.

بنا به تصریح آیات قرآن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چندین مسئولیت از جانب خدا داشت که حاکمیت سیاسی بر مردم فقط یکی از وظایف رسول خدا صلی الله علیه و آله بود:

1. مأمور به دریافت و ابلاغ وحی الهی

خداوند می فرماید:

ای پیامبر! آنچه را از سوی پروردگارت به تو نازل شده است اعلام کن.

(مائده: 67)

1- نک: شیخ حر عاملی، اثبات الوصیه؛ لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ج 1.

2. تفسیر وتبین وحی

و ما این ذکر (قرآن) را بر تو نازل کردیم تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها تبیین کنی، شاید اندیشه کنند. (نحل: 44)

3. تعلیم مردم همراه تزکیه

خداوند می فرماید:

او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنها بخواند، و آنها را پاکیزه کند، و کتاب و حکمت بیاموزد، هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند. (جمعه: 4)

4. حکومت

خداوند می فرماید:

ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر را. (نساء: 59)

و همچنین خداوند در جایی دیگر می فرماید:

پیامبر نسبت به مؤمنان از خود آنها اولی است. (احزاب: 6)

5. قضاوت

خداوند فرمود:

ما این کتاب را به حق بر تو فرستادیم تا به آنچه خداوند به تو آموخته، در میان مردم قضاوت کنی و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی. (نساء: 105)

از این مسئولیت ها فقط نبوت که همان دریافت و ابلاغ وحی از جانب خداست، به تصریح خداوند پایان یافته است: «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نبود، ولی رسول خدا و خاتم و آخرین پیامبران است». (احزاب: 40)

البته وظایف دیگر همچنان باقی است. از این رو، به عقیده شیعه، خلیفه و جانشین پیامبر اسلام ﷺ کسی است که بتواند بقیه وظایف رسول خدا ﷺ را به خوبی انجام بدهد و مردم را همه جانبه به سوی خدا رهنمون شود و چنین کسانی جز همانان که رسول خدا ﷺ معرفی کرده، نمی توانند باشند، همان

کسانی که رسول خدا ﷺ بر اساس روایت مشهور خلیفتین آنان را یکی از دو خلیفه خود معرفی کرده است. هم چنان که احمد بن حنبل، پیشوای مذهب حنبلی در کتابش از رسول خدا ﷺ روایت کرد که فرمود:

همانا دو خلیفه در میان شما میگذارم، کتاب خدای عزوجل که ریسمان محکم آویزان بین زمین و آسمان است و عترتم، اهل بیتم و آن دو از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا اینکه هر دو بر سر حوض کوثر بر من درآیند.⁽¹⁾

از جانب دیگر، در روایت متواتر و مورد قبول نزد همه فرق اسلامی، شمار آنان را دوازده نفر معرفی کردند که محدثان و مورخان و مفسران در کتاب های خود آوردند. مسلم در صحیح خود و احمد حنبل در مسند و دیگر نویسندگان کتاب های حدیثی در کتابهای خود تعداد خلفا را دوازده نفر آوردند. آنان از جابر بن سمره نقل کرده اند که رسول خدا ﷺ فرمود:

لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزاً مَنِعاً إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً.⁽²⁾

این دین همواره عزیز و والاست تا دوازده خلیفه (در میان شماست).

در روایتی دیگر حضرت فرمود:

لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِماً حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ أَوْ يَكُونَ عَلَيْكُمْ إِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.⁽³⁾

دین همواره استوار است تا قیامت برپا شود یا دوازده خلیفه که همگی از قریش هستند، بر شما حاکم باشند.

1- مسند احمد بن حنبل، ج 5، ص 182؛ مجمع الزوائد، ج 1، ص 170؛ سلیمان بن احمد طبرانی، معجم الکبیر، ج 5، ص 153.

2- صحیح مسلم، کتاب الاماره باب الناس تبع لقریش، ص 926، ح 4603؛ سنن ابوداود، کتاب المهدی، باب اول، ص 796، ح 4280؛ مسند احمد بن حنبل، ج 5، صص 86 و 89 و 90؛ المستدرک، ج 3، ص 617.

3- مسند احمد بن حنبل، ج 5، ص 89؛ صحيح مسلم، ص 926، ح 6404؛ سنن ابي داود، ص 796،
ح 4280.

این روایات از روایتهای معتبر و خدشه ناپذیر نزد اهل سنت است که در آن به صراحت خلفای جانشین پیامبر اسلام را دوازده نفر می داند. دلیل بر تطبیق این روایات بر اهل بیت توسط پیامبر، سخن ابن کثیر دمشقی است. وی از زید بن ارقم نقل میکند:

هنگامی که رسول خدا ﷺ از حجه الوداع باز میگشت، در غدیر خم فرود آمد و دستور داد تا زیر درختان را تمیز کردند، سپس به سخنرانی پرداخت و فرمود: همانا من دعوت شدم و اجابت نمودم. (مرگم نزدیک است). همانا دو چیز گران بها بین شما به جای گذاردم که هر یک از دیگری بزرگ تر است؛ کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم، پس نیک بنگرید، چگونه از جانبم درباره آن دو برخورد میکنید.

آن دو از همدیگر هرگز جدا نمیگردند تا بر سر حوض (کوثر) بر من وارد گردند، سپس فرمود: همانا خدا مولای من است و من ولی و سرپرست همه مؤمنان میباشم. آنگاه دو دست علی علیه السلام را گرفت فرمود: کسی که من ولی و سرپرست اویم این (علی) ولی و سرپرست اوست. بار پروردگارا دوست بدار کسی را که او را دوست بدارد و دشمنی بدار کسی که او را دشمن بدارد. راوی (ابوالطفیل) میگوید از زید پرسیدم آیا تو خودت از رسول خدا ﷺ شنیدی؟ گفت: در بیابان کسی نبود جز اینکه آن را با چشمش دید و با گوشش شنید. ابن کثیر پس از نقل این روایت میگوید:

این روایت را بدین صورت تنها نسائی (در سنن خود) ذکر نموده شیخ ما ابو عبدالله (شمس الدین محمد) ذهبی می گوید این روایت صحیح است.⁽¹⁾

با توجه به سخن ذهبی که از بزرگان علم حدیث و رجال اهل سنت است و حدیث فوق را درست میداند و ابن کثیر دمشقی که بدون تقد آن را نقل کرده است، شک و شبه های در صحت این روایت نمیماند.

1- البدایه و النهایه، ج 5، ص 228.

رسول خدا ﷺ از طرفی می فرماید: خلفای من دوازده نفرند و از جانب دیگر اهل بیت خود را یکی از دو خلیفه خود می نامد و در روز غدیر، وقتی علی را به خلافت معرفی می کند، می فرماید: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ.» باز حدیث ثقلین را یاد آور می شود تا بنمایاند که علی ؑ یکی از دوازده خلیفه ای است که او بشارتش را داده است تا یکی از مصادیق خلفای اثنا عشر را به مردم معرفی کند. بنابراین، اولین آنها امیرالمؤمنین علی ؑ و آخرین آنها حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است. همان طور که ابن کثیر دمشقی به آن اعتراف می کند و در تفسیر آیه (وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا)؛ و از آنها دوازده رهبر و سرپرست برانگیختیم...». (مأئده: 12) می گوید:

امام احمد بن حنبل از مسروق نقل می کند ما نزد عبدالله بن مسعود قرآن می آموختیم که مردی از وی پرسید: آیا از رسول خدا ﷺ پرسیدید که این امت صاحب چند خلیفه است؟ ابن مسعود پاسخ داد: «از زمانی که وارد عراق شده ام، پیش از تو کسی چنین پرسشی را از من ننمود. آری از آن حضرت پرسیدیم، فرمود: به تعداد نقبای بنی اسرائیل می باشند».

ابن کثیر پس از آوردن این حدیث به روایت مسلم اشاره می کند و آنگاه می گوید:

از همین خلفای دوازده گانه است. همان مهدی که هم نام پیامبر اسلام است و کنیه اش، کنیه رسول خدا ﷺ است و جهان را همچنان که پر از ظلم و ستم شده، از عدل و داد پر می کند و در تورات نیز به حضرت اسماعیل بشارت داده شد که خداوند از پشت وی دوازده بزرگ را بر می انگیزاند و آنان همین دوازده نفری هستند که در روایت ابن مسعود و جابر بن سمره یاد شدند.⁽¹⁾

همان خلفایی که رسول خدا ﷺ درباره آنان فرمود:

لا يزال هذا الدين عزيزاً مَنيعاً الى اثني عشر خليفه.⁽²⁾

این دین همواره عزیز و والاست تا دوازده خلیفه (در میان شماست).

1- تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ج 3، ص 59 و ج 6، ص 72.

2- صحیح مسلم، کتاب الاماره، باب الناس تبع لقريش، ص 926، ح 4603؛ مسند احمد بن حنبل،

ج 5، ص 86؛ سنن ابی داوود، کتاب المهدی، باب اول، ص 796، ح 4280.

ما می‌گوییم اینان همان کسانی هستند که رسول خدا ﷺ آنان را معرفی کرده و برخی از عالمان اهل سنت، همچون ابن صَبَّاح مالکی و سبط ابن جوزی و... در کتاب‌های خود به معرفی آنان پرداخته‌اند. همچنان که حموینی⁽¹⁾ در فراید السمطین، با سند معتبر از ابن عباس نقل می‌کند:

مردی یهودی به نام نعل نزد پیامبر آمد و از چیزهای مختلفی پرسش کرد. یکی از پرسش‌ها این بود: هر پیامبری را وصی است و پیامبر ما موسی، وصی خود را یوشع بن نون قرار داد. وصی تو کیست؟ فرمود: ولی و خلیفه پس از من، علی بن ابی طالب و پس از او دو سبط من حسن و حسین و نه تن از نسل حسینند.

یهودی گفت: نام آنها را برایم بگو. فرمود: وقتی حسین علیه السلام درگذشت، فرزندش علی و پس از علی پسرش محمد و پس از او فرزندش جعفر و پس از جعفر فرزندش موسی و پس از او علی و پس از علی فرزندش محمد و پس از او پسرش علی و پس از او پسرش حسن و سپس حجه بن الحسن است که این دوازده امام به عدد نقبای بنی اسرائیلند»⁽²⁾.

بر این اساس، عقیده شیعه تنها عقیده‌ای است که مبتنی بر سخن رسول خدا ﷺ درباره خلفای دوازده گانه است. علاوه بر این، اعترافات بزرگان اهل سنت درباره جلالت قدر امامان شیعه خود بهترین شاهد صدق بر شایستگی آنان بر خلافت و جانشینی پیامبر اسلام ﷺ در جمیع شئون است که در اینجا فقط به آنچه شمس الدین ذهبی شافعی از معاصران ابن کثیر در این باره گفته بسنده می‌شود.

وی در هنگام بیان شرح حال حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌گوید:

- 1- ذهبی درباره اش می گوید: «امام، محدث، اوحد کامل، فخرالاسلام، صدر الدین، ابراهیم بن محمد حمویه خراسانی که خیلی به روایات توجه داشته و به کسب اجزای آن می پرداخت، قرائتی نیکو داشت و خوش منظر و با هیبت و دین دار و صالح و از مشایخ صوفیه بود.» تذکره الحفاظ، ج 4، ص. 1506
- 2- ابراهیم بن محمد حمویه جوینی خراسانی، فرائد السمطین، ج 2، ص 133، ح 431.

منتظر شریف ابوالقاسم محمد بن حسن عسکری فرزند علی هادی... خاتم دوازده سروری که امامیه مدعی عصمت آنان است... اما مولای ما امام علی از خلفای راشدین و از کسانی است که شهادت به بهشتی بودنش داده شده است او را خیلی دوست داریم... و دو فرزندش حسن و حسین دو سبط رسول خدا ﷺ و دو سرور جوانان بهشتند که اگر به خلافت می رسیدند شایسته آن بودند و زین العابدین ارجمند و بلندمرتبه و از بزرگ عالمان عامل که شایستگی امامت را داشت. و همچنین پسرش ابوجعفر باقر، سید، امام، فقیه، بوده و شایستگی خلافت را داشت. و همچنین پسرش جعفر صادق بلندمرتبه از پیشوایان علم و دانش که برای خلافت از ابوجعفر منصور شایسته تر بود و فرزندش موسی (کاظم) بلندمرتبه دارای علومی نیکو که برای خلافت از هارون شایسته تر بود. و پسرش علی بن موسی نیز بلند مرتبه و دارای علم و بیان و موقعیت بی نظیر در پیش مردم بود. و پسرش جواد از سروران قومش بود... و همچنین فرزندش ملقب به هادی شریف و بزرگوار بود و همچنین است پسر او حسن بن علی عسکری که رحمت خدا بر همه آنان باد.⁽¹⁾

با توجه به آنچه گفته شد، وقتی رسول خدا ﷺ به صراحت در حدیث متواتر خلیفتین و ثقلین مورد قبول عالمان اهل سنت، اهل بیت خود را یکی از دو خلیفه ماندگار پس از خود معرفی می کند و در این روایت شمار آنان را دوازده نفر می داند و از سویی این دوازده نفر به اعتراف بزرگان اهل سنت همچون ذهبی از شایستگان برای خلافت بوده اند، دیگر این اشکال پذیرفتنی نیست که چون آنان حاکم نشدند، پس آنان خلیفه رسول خدا ﷺ نیستند. این اشکال به خود مسلمانان روزگار خلفا برمی گردد که چرا با آنکه شایستگی از

اهل بیت برای حکومت وجود داشت، آنان را رها کردید و به سراغ دیگران رفتید. از این رو، روی گردانی مردم از آنان به معنای سلب شایستگی از آنان

1- سیر اعلام النبلاء، ج 13، صص 119 و 120.

برای خلافت نمی شود و همچنین محروم شدن آنان از بخشی از حقوق خود یعنی حاکمیت سیاسی سبب نشد که آنان دیگر مسئولیت های خویش را انجام ندهند و کسی توان برابری با آنان را در صحنه های علم و عمل نداشت و همه بزرگان اسلام در تمامی مذاهب در همه علوم و معارف دین و امدار علوم آنانند.⁽¹⁾

آری اینان خلفای رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} همانان که رسول خدا نشناختن آنان را مرگ جاهلیت برشمرده و فرموده است:

کسی که از جماعت مسلمانان به اندازه یک وجب دور شود، طوق اسلام را از گردنش بیرون ساخته است، مگر آنکه باز گردد و کسی که بمیرد و امام مسلمانان را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است.⁽²⁾

پس سخن ابن حجر عسقلانی درست نیست که خلفای دوازده گانه را شامل چهار نفر از خلفای راشدین، حسن بن علی، معاویه بن ابوسفیان، یزید بن معاویه، عبدالله بن زبیر، عبدالملک بن مروان، ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک و عمر بن عبدالعزیز⁽³⁾ می داند.

6- آیا شیعه به ارتداد همه صحابه جز سه نفر عقیده دارد؟

وهابیون می گویند در برخی از کتاب های شیعیان آمده است که همه اصحاب جز سه نفر مرتد شده اند. این گفته چگونه با جان نثاری آنان در راه خدا پس از پیامبر اسلام ﷺ سازگار است؟ مگر همین اصحاب نبودند که پس از آن حضرت، دین اسلام را حفظ کردند و به ما رساندند؟

پاسخ

اینکه میگویند در برخی کتابهای شیعه، از ارتداد صحابه سخن به میان آمده است، باید سند این روایات بررسی شود و دید آیا معتبر است یا نه؟

1- علامه حسن بن یوسف حلی، نهج الحق وکشف الصدق، ص. 237

2- المستدرک، ج 1، ص 77؛ الدر المنثور، ج 2، ص 61؛ مجمع الزوائد، ج 5، ص 225.

3- فتح الباری، ج 13، ص 182.

بر فرض صحت، مراد از ارتداد در این روایات، ارتداد از دین نیست، بلکه برگشت از عهد ولایت و بیعتی است که در روز عید غدیر در حضور پیامبر اسلام ﷺ با امام علی علیه السلام بسته بودند و ولایت را به وی تبریک گفته بودند، اما پس از رحلت رسول خدا ﷺ این عهد را شکستند.

علاوه بر این، روایاتی که در کتاب های معتبر اهل سنت درباره ارتداد صحابه وارد شده، چه توجیهی دارد؟ محمد بن اسماعیل بخاری در کتاب صحیح خود (که معتبرترین کتاب در نزد اهل سنت است) از رسول خدا ﷺ نقل می کند که فرمود:

بر سر حوض (کوثر) مردانی از اصحابم وارد میگردند، ولی آنان را دور میکنند. میگویم: بارالها اینها اصحاب منند. گفته میشود: تو نمی دانی پس از تو چه کردند، آنان مرتد شده و به قهقرا (و جاهلیت) بازگشتند.⁽¹⁾

در روایتی دیگر نقل می کند:

زمانی فرا میرسد (در روز قیامت) که من ایستاده ام و گروهی بر من وارد میشوند که من آنان را میشناسم (و از اصحاب منند) سپس مردی از میان من و آنان بر میخیزد و دستور میدهد برخیزید و بشتابید. میپرسم: کجا؟ میگوید: به خدا سوگند به سوی آتش (جهنم) میپرسم: اینان چه کار کرده اند؟ پاسخ میدهد: پس از تو آنان به گذشته (جاهلیت) بازگشته و مرتد شدند. پس گروهی دیگر می آیند که باز آنان را میشناسم. مردی بین من و آنان بر میخیزد و به آنان میگوید بشتابید. میگویم: کجا؟ میگوید: به خدا سوگند به سوی آتش. میپرسم: کارشان چه بود؟ میگوید: آنان پس از تو، به گذشته (جاهلیت) برگشته و مرتد شدند و از میان آنان کسی نجات نمی یابد، مگر به اندازه شتران گم شده و از قافله عقب مانده.⁽²⁾

آیا بخاری در نقل روایت اشتباه کرده و دروغ گفته یا آنکه راست گفته و اشتباهی در کار نبوده است؟ اگر درست است، مراد از ارتداد اصحاب در این روایات چیست؟ آن تعداد اندک که نجات می یابند، چه کسانی هستند؟

1- صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ج 7، ص 265، ح. 6586.

2- صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ج 7، ص 265، ح. 6586.

فصل چهارم: شبهه های تاریخی

زیر فصل ها

1. آیا تشیع، ساخته عبدالله بن سبا است که اولین اختلاف را در جهان اسلام پدید آورد؟
2. آیا خروج امام حسین علیه السلام علیه یزید برای فسادانگیزی بود؟
3. آیا بر امام حسین علیه السلام لازم نبود که از اولی الامر زمان خود (یزید) اطاعت کند؟
4. آیا یزید به کشته شدن حسین علیه السلام راضی نبود؟
5. آیا معاویه، کاتب وحی بوده است؟
6. آیا شیعیان اصحاب را قبول ندارند و آنان را لعن و نفرین میکنند؟

1- آیا تشیع، ساخته عبدالله بن سبا است که اولین اختلاف را در جهان اسلام

پدید آورد؟

وهابیان می گویند اولین کسی که در جهان اسلام اختلاف ایجاد کرد، عبدالله بن سبا یهودی بود که شیعه را به طرف داری از علی علیه السلام بنا نهاد و مردم را به دور خود جمع کرد و آنان را علیه عثمان شوراند و زمینه قتل وی را فراهم کرد.

پاسخ

اینکه تأسیس شیعه را به فردی به نام عبدالله بن سبا یهودی نسبت می دهند، ادعایی بی اساس است؛ زیرا عبدالله بن سبا افسانه ای بیش نیست و برخی از بزرگان، تخیلی بودن وجود چنین فردی را به اثبات رسانده اند.⁽¹⁾ بنابر دلایل تاریخی و روایات معتبر در نزد اهل سنت، مؤسس شیعه خود پیامبر بوده است؛ زیرا شیعه به کسانی گفته می شود که خود را پیرو علی علیه السلام می دانند و پیروی از آن حضرت، دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و در کتاب های اهل سنت، روایات متعددی در فضیلت شیعه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده

1- نک: مرتضی عسکری، عبدالله بن سبا؛ شیخ علی آل محسن، عبدالله بن سبا؛ حقیقه ام خرافه.

است. یکی از روایاتی که مفسران آورده اند، روایت جابر بن عبدالله انصاری است. وی می گوید:

ما نزد رسول خدا ﷺ بودیم که علی علیه السلام به سوی ما آمد. رسول خدا ﷺ فرمود: قسم به آنکه جانم در دست اوست، این (علی) و شیعیانش روز قیامت رستگارند. در همین هنگام این آیه نازل شد: همانا کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند، آنها بهترین آفریدگان هستند. پس از آن اصحاب هرگاه علی را می دیدند، می گفتند: بهترین آفریدگان، آمد. ⁽¹⁾

اینکه وهابیان اولین اختلاف در امت اسلامی را به شیعه نسبت می دهند، تهمت است؛ زیرا عالمان شیعه به پیروی از اهل بیت علیهم السلام در طول تاریخ همواره امت اسلامی را به وحدت دعوت کردند و بنابر اعتراف بزرگان اهل سنت، اولین اختلاف توسط غیر شیعه بنا نهاده شد. همچنان که شهرستانی از عالمان اهل سنت درباره اولین اختلاف در اسلام، در کتاب ملل و نحل خود می گوید: «اولین نزاع و اختلاف بنا به نقل ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری به هنگام مرض رسول خدا ﷺ رخ داد».

وی با سند خودش از عبدالله بن عباس نقل می کند:

هنگامی که بیماری پیامبر ﷺ شدت یافت همان بیماری که با آن از دنیا رفت فرمود برایم دوات و قلم بیاورید تا چیزی برایتان بنویسم که بعد از من گمراه نشوید. عمر گفت: بر رسول خدا تب عارض شده (نعوذ بالله) هذیان می گوید کتاب خدا ما را بس است. با این گفته وی، سر و صدا و دعوا زیاد شد. رسول خدا ﷺ ناراحت شده و فرمود از نزدم برخیزید و بیرون بروید

1- محمد بن على شوكانى، فتح القدير، ج 5، ص 582؛ الدر المنثور فى تفسير المأثور، ج 6، ص 379. «عن جابر بن عبدالله قال كنا عند النبی 9 فاقبل على فقال النبی 9: و الذى نفسى بيده ان هذا و شيعته هم الفائزون يوم القيامة و نزلت إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (بينه: 7) فكان أصحاب النبی 9 إذا أقبل على قالوا قد جاء خير البريه».

شایسته نیست احترام مرا نگه ندارید و در نزد دعا کنید به همین جهت ابن عباس می گفت: همه فاجعه از آنجا شروع شد که به خاطر دعا و اختلاف نگذاشتند آنچه رسول خدا می خواست، نوشته شود.⁽¹⁾

و همچنین مسلم در صحیح این ماجرا را از سعید بن جبیر چنین نقل می کند: ابن عباس با گریه شدید می گفت: پنج شنبه چه پنج شنبه ای بود روزی که رسول خدا ﷺ فرمود: کتاب و دوات بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید، اما گفتند رسول خدا ﷺ هذیان می گوید.⁽²⁾ بنابراین، اولین اختلاف توسط دیگران بنا نهاده شد، ولی چرا نگذاشتند رسول خدا ﷺ آنچه را بنویسد که از گمراهی امت جلوگیری می کند؟ خدا درباره رسول خدا می فرماید:

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ) (نجم: 3)

او هیچگاه از روی هوای نفس سخن نمی گوید.

چگونه دستور خداوند را در اطاعت از رسولش نادیده گرفتند، آنجا که می فرماید: (مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) (حشر: 7)

آنچه را پیامبر خدا به شما (دستور) می دهد بپذیرید و آنچه را که نهی می کند، رها کنید و از عدم اطاعت امر خداوند بپرهیزید که خداوند سخت کیفر است.

حال آنکه خداوند می فرماید:

1- عبدالکریم شهرستانی، ملل و نحل، ج 1، ص 29، مقدمه الرابعه؛ صحیح بخاری، کتاب المرضی، باب 17، ج 7، ص 12، ح 5669؛ همان، ج 8، کتاب الاعتصام بالكتاب والسنة، باب کراهیه الخلاف، ج 8، ص 203، ح 7366

2- صحیح مسلم، آخر کتاب الوصیه، ص 811، ح 4124.

(فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحِثُّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيَسَلَّمُوا تَسْلِيمًا.) (نساء: 65)

سوگند به پروردگارت آنها ایمان نمی آورند، مگر آن زمانی که تو را داور اختلافاتشان قرار دهند و بعد از صدور حکم تو هیچ گونه ناراحتی و سنگینی از نتیجه آن در دل نداشته باشند و در ظاهر و باطن تسلیم حق گردند.

وهابیت باید پاسخ این چراها را بدهد و همچنین باید پاسخ گو باشد که چرا بر طبل اختلاف بین مسلمانان می کوبند و دیگر مسلمانان را تکفیر می کنند؟ آیا خدا و رسول به آنان چنین دستوری داده یا آنکه از جای دیگر فرمان می برند.

2- آیا خروج امام حسین علیه السلام علیه یزید برای فسادانگیزی بود؟

یکی از کارهای وهابیت به ویژه ابن تیمیه، دفاع از بنی امیه به ویژه معاویه و یزید و زیر سؤال بردن قیام امام حسین علیه السلام است. وی کتابی در فضایل معاویه و یزید نگاشت و برای آنها فضایلی دروغین برشمرد. او در کتاب خود درباره امام حسین علیه السلام می گوید:

خروج حسین نه مصلحت دنیایی داشت و نه مصلحت آخرتی...، بلکه در خروجش علیه یزید و قتلش فساد رخ داد که اگر در شهرش می ماند چنین فساد رخ نمی داد و او در این کار با دستور رسول خدا مخالفت نموده است.⁽¹⁾

پاسخ

دشمنی ابن تیمیه نسبت به اهل بیت پیامبر اسلام و محبتی که نسبت به بنی امیه دارد، وی را بر آن داشته که حتی آیات و روایاتی را که در فضایل امام حسین علیه السلام در کتب معتبر خودشان آمده، نیز نادیده بگیرد و چنین حکم

1- منهاج السنه، ج 4، ص 530.

براند. امام حسین علیه السلام از کسانی است که همه مسلمانان به فرمان خداوند مأمور به دوست داشتن اویند. در تفاسیر اهل سنت از ابن عباس نقل شده هنگامی که آیه **(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ)** (شورا: 23) من هیچ مزدی از شما در برابر رسالتم طلب نمی کنم، جز دوستی با خویشاوندان نزدیک من.» بر پیامبر نازل شد، پرسیدند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله این خویشانی که مودت آنان بر ما واجب شده، چه کسانی هستند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو فرزندشان.⁽¹⁾

همچنین بنا به نقل مفسران اهل سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره دوستی امام حسین و برادر و پدر و مادرش فرمود:

مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيدًا.

هر کس با دوستداری آل محمد بمیرد، شهید مرده است.

أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُورًا لَهُ.

هر کس با دوستداری آل محمد بمیرد، با بخشش گناهان مرده است.

أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِبًا.

هر کس با دوستداری آل محمد بمیرد، توبه کار مرده است.

أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِنًا مُسْتَكْمِلَ الْإِيمَانِ.

هر کس با دوستداری آل محمد بمیرد، با ایمان کامل مرده است.

أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ يَزِفُّ إِلَى الْجَنَّةِ كَمَا تَزِفُّ الْعُرْسُ إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا.

1- فتح القدیر، ج 4، ص 615؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ج 10، ص 3276؛ تفسیر کشاف، ج 4، ص 220؛ عبدالحق بن عطیه اندلسی، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج 5، ص 24؛ الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج 8، ص 310؛ تفسیر روح البیان، ج 8، ص 311؛ عبدالرحمان بن علی بن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج 4، ص 64؛ حسن بن محمد نیشابوری، تفسیر غرائب

القرآن و رغائب الفرقان، ج 6، ص74؛ أنوار التنزيل و أسرار التأويل، ج 5، ص 80؛ احمد بن محمد بن عجيته، البحر المديد، ج5، ص231؛ عزيز نسفى، تفسير مدارك التنزيل، ج3، ص253؛ مفاتيح الغيب (تفسير كبير)، ج 27، ص 596؛ رشيدالدين احمد ميبدي، تفسير كشف الاسرار، ج9، ص23؛ طبرانى، المعجم الكبير، ج3، ص47؛ الدر المنثور فى تفسير المأثور، ج 6، ص7؛ الجامع لأحكام القرآن، ج 16، ص22.

بدانید هر کس با دوستداری آل محمد بمیرد، او را همانند عروس (با احترام) به سوی بهشت می برند.

أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ فُتِحَ لَهُ فِي قَبْرِهِ بَابَانِ إِلَى الْجَنَّةِ.
بدانید هر کس با دوستداری آل محمد بمیرد، از قبرش دو در به سوی بهشت برایش می گشایند.

أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ مِزَارَ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ.
هر کس با دوستداری آل محمد بمیرد، خداوند قبرش را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار می دهد.

أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ عَلَى السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ.
هر کس با دوستداری آل محمد بمیرد بر سنت (من) و جماعت (مسلمانی) مرده است.

أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبًا بَيْنَ عَيْنَيْهِ آيِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ.

هر کس با دشمنی آل محمد بمیرد، روز قیامت آورده می شود، درحالی که روی پیشانی اش نوشته شده است که از رحمت خدا نصیبی ندارد.

أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ كَافِرًا.
هر کس با دشمنی آل محمد بمیرد بر کفر مرده است.
أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشْمَنَّ رَائِحَةُ الْجَنَّةِ.⁽¹⁾
هر کس با دشمنی آل محمد بمیرد، بوی بهشت را نخواهد بویید.

از وهابی مسلکان می پرسیم آیا امکان دارد پیامبری که به فرموده خداوند هرگز از روی هوا و هوس سخن نمی گوید: (مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى)، بی جهت

این همه بر حبّ خاندانش تأکید کند، آن هم کسی که بعدها ممکن است علیه
اولی الامر خودش قیام کند و در زمین فساد کند.

1- تفسیر کشاف، ج 4، ص 220؛ مفاتیح الغیب، ج 27، ص 595؛ روح البیان،
ج 8، ص 313؛ الجامع الاحکام القرآن قرطبی، ج 16، ص 23؛ غرائب القرآن
نیشابوری، ج 6، ص 74؛ الكشف والبیان، ج 8، ص 314؛ تفسیر المحرر الوجیز،
ج 5، ص 34؛ تفسیر ابن عربی، ج 2، ص 232؛ تفسیر البحر المدید، ج 5، ص 212.

آیا امام حسین که سلام و صلوات خدا بر او باد، همان کسی نیست که اهل سنت در کتاب های خود از رسول خدا ﷺ درباره او و برادرش نقل کرده اند که فرمود: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ حسن و حسین دو سرور جوانان بهشتند».⁽¹⁾ آیا کسی که به بیان پیامبر خدا ﷺ، بهشتی است، برای دنیا و تصاحب قدرت دست به شورش و فساد روی زمین می زند، حال آنکه خداوند می فرماید: (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُلُهَا لِلَّذِينَ لَا يَرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.) (قصص: 83) این سرای آخرت را تنها برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است. آیا رسول خدا ﷺ کسی را که اهل شورش و فساد است، بهشتی می داند و برخلاف قرآن حرف می زند؟ «آیا امام حسین همان کسی نیست که رسول خدا ﷺ درباره اش فرمود: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا؛ حسین از من و من از حسینم خدا دوست دارد کسی را که حسین را دوست بدارد».⁽²⁾ اگر ابن تیمیه فقط به معنای همین یک حدیث پی برده بود، هرگز درباره قیام حسین علیه السلام چنین سخنی نمی گفت؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در این کلام حق مطلب را ادا کرده است. از طرفی فرمود: حسین علیه السلام از من است تا میزان پیوند او را به خود نشان دهد، وگرنه همه می دانستند او نوه پیامبر اسلام ﷺ است. از سوی دیگر، فرمود: من از حسینم یعنی بقای من و مکتبم به حسین علیه السلام است. به همین جهت در ادامه فرمود: خداوند کسی را که حسین را دوست بدارد، دوست می دارد. آیا خداوند قدرت طلبی را که برای کسب

1- سنن ترمذی، کتاب المناقب عن رسول الله، باب 30، ص 1075، ح 3793.

2- سنن ترمذی، کتاب المناقب عن رسول الله، باب 30، ص 1076، ح 3800.

قدرت اقدام به شورش می کند دوست دارد و حال آنکه در قرآنش خبر داده
که مفسدان را دوست ندارد: «و هرگز فساد در زمین منما که خدا مفسدان را
دوست ندارد». (قصص: 77)
آیا رسول خدا ﷺ برخلاف قرآن سخن می گوید و شورش گر را محبوب
خدا می نامد؟

3- آیا بر امام حسین علیه السلام لازم نبود که از اولی الامر زمان خود (یزید)

اطاعت کند؟

می گویند: بر امام حسین علیه السلام لازم بود از اولی الامر خود اطاعت کند؛ زیرا عمر می گوید:

فَاطِعُ الْإِمَامِ وَإِنْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا إِنْ ضَرَبَكَ فَاصْبِرْ وَإِنْ أَمَرَكَ بِأَمْرٍ فَاصْبِرْ وَ
إِنْ حَرَمَكَ فَاصْبِرْ وَإِنْ ظَلَمَكَ فَاصْبِرْ وَإِنْ أَمَرَكَ بِأَمْرٍ يَنْقُصُ دِينَكَ فَقُلْ: سَمِعَ
وَطَاعَهُ، دَمِي دُونَ دِينِي.⁽¹⁾

از امامت اطاعت کن، هر چند غلام حبشی باشد. اگر تو را زد، صبر کن و
اگر به تو فرمان به انجام کاری داد، صبر نما (انجام بده). اگر تو را از حقوق
محروم کرد، صبر کن و اگر به تو ظلم کرد، باز صبر کن و اگر تو را به چیزی
دستور داد که سبب خدشه در دینت می شود، اطاعت کن و بگو به روی چشم،
خونم فدای دینم باد.

پاسخ

اولاً این سخن از خلیفه دوم است، نه رسول خدا ﷺ و بنا بر گفته پیشوایان همه مذاهب اسلامی، سنت پیامبر اسلام ﷺ برای ما حجت است، نه سنت دیگران. ثانیاً این سخن برخلاف دستور خداوند است که می فرماید:

(وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ) (هود: 113)

و تکیه بر ظالمان نکنید که موجب می شود آتش، شما را فرو گیرد.

1- احمد بن حسین بن علی بیهقی، سنن بیهقی، ج 8، ص 159.

وقتی اعتماد بر ظالمان چنین عقوبتی دارد، آیا ممکن است خداوند اجازه اطاعت از آنان را بدهد؟

امام حسین علیه السلام در مخالفت با ظلم ظالم پیرو وصیت پدرش بود که در واپسین روزهای عمرش به فرزندان و شیعیانش دستور داد:

كُونُوا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا اَوْصِيكُمْ اَوْصِيَكُمْ وَجَمِيعَ وَلَدِي وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي ⁽¹⁾

به شما دو تن (حسن و حسین) و همه فرزندانم و به کسانی که این نوشته ام به دست او می رسد، وصیت می کنم که دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید.

به همین جهت، امام حسین علیه السلام هنگامی که خواست علیه یزید قیام کند، در وصیت نامه ای که در مدینه به برادرش، محمد حنفیه داد، نوشت:

من برای خودخواهی و خوش گذرانی و فسادگری و ستم گری از مدینه خارج نشدم، بلکه خروجم برای امر به معروف و نهی از منکر می باشد و می خواهم امت جدم را اصلاح نمایم و به سیره و روش جدم و پدرم رفتار نمایم. ⁽²⁾

در سخن زیبای دیگری، با استناد به کلام جدش فرمود:

همانا شما می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش فرمود: کسی که سلطان ستم گری را ببیند که حرام خدا را حلال نموده و عهد خدا را ترک کرده و با سنت رسول الله صلی الله علیه و آله به مخالفت برخاسته و در میان مردم به گناه و تجاوز به حقوق آنان روی آورده، آنگاه بر ضد آن سلطان با گفتار و رفتارش به مخالفت برنخیزد، حق خداوند است که او را با همان ستم گر محشور گرداند. آن گاه حضرت فرمود: شما همچنین می دانید که اینان (یعنی بنی امیه) اطاعت شیطان را برگزیده و از اطاعت خدای رحمان روی برگردانده و به فساد و تباهی روی آورده و اجرای حدود الهی را تعطیل نموده اند و بیت المال را تاراج کردند و حلال الهی را حرام و حرام الهی را حلال نمودند

- 1- نهج البلاغه، برگردان: محمد دشتی، نامه 47.
- 2- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج 44، ص 329.

و من امروز به جهت خویشاوندی با رسول خدا ﷺ سزاوار به این اقدام
علیه آنانم.⁽¹⁾

4- آیا یزید به کشته شدن حسین علیه السلام راضی نبود؟

یکی دیگر از کارهای سلفیون، به ویژه ابن تیمیه، انکار حقایق مسلم تاریخی است. وی ستم های یزید و پدرش را منکر است و حتی به اسارت رفتن اهل بیت امام حسین علیه السلام را انکار کرده ⁽²⁾ و نوشته است: «یزید به کشتن حسین راضی نبود و حتی از این امر اظهار نارضایتی کرد» ⁽³⁾.

پاسخ

ابن تیمیه در حالی این سخنان را در دفاع از یزید می گوید که وی بنا به نقل مورخین بیش از سه سال حکومت نکرد و در این سه سال سه جنایت بزرگ را مرتکب شد. در سال اول حکومت خود، سرور جوانان بهشت را به شهادت رساند و وقتی خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را پیش او به اسارت بردند، با زدن چوب بر دندان های مبارک سر بریده از روی غرور منکر دین شد و کفر خود را ظاهر کرد و گفت:

لَعِبْتُ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ ⁽⁴⁾

(بنی) هاشم با فرمانروایی بازی کرد. نه خبری آمد و نه وحیی نازل شد. در سال دوم، شهر مدینه را به خاک و خون کشید و لشکریانش جنایاتی مرتکب شدند که مسلمان از گفتنش شرم می کند. برای پی بردن به این جنایات می توان به کتاب البدایه و النهایه نوشته ابن کثیر دمشقی، شاگرد ابن

1- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج 44، ص 382.

2- منهاج السنه، ج 4، ص 472.

3- منهاج السنه، ج 4، ص 355.

4- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج 10، ص 60.

تیمیه که وهابیت به سخنانش اعتماد می کنند، مراجعه کرد. جنایت در شهری که پیامبر اسلام ﷺ بنا به نقل اهل سنت درباره اش فرمود:

مَنْ أَخَافَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَخَافَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةُ وَالنَّاسُ أَجْمَعِينَ⁽¹⁾.

کسی که مردم مدینه را ترسان سازد، خدا او را بترساند و لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او خواهد بود.

او در سال سوم حکومت خود، لشکری برای شکست دادن عبدالله بن زبیر فرستاد که به مکه پناهنده شده بود. آنان کعبه را به منجنیق بستند و ویران ساختند.

ابن تیمیه در حالی منکر بدیهیات تاریخی است که در نقطه مقابل او علمای اهل سنت پیش و پس از او نظر دیگری دارند. آنان پس از بر شمردن جنایت یزید بن معاویه درباره امام حسین (علیه السلام) و اهل بیت او و جنایات دیگرش به شدت وی را سرزنش کرده و مستحق لعن دانسته اند. تفتازانی از متکلمان برجسته اهل سنت می گوید:

حق این است که رضایت یزید به قتل حسین (علیه السلام) و خوش حالی او از این امر و اهانت به اهل بیت رسول خدا ﷺ از جمله متواترات است و ما در کفر او شکی نداریم: لعنت خدا بر او و بر انصار و اعوانش باد⁽²⁾.

جاحظ می گوید:

جنایت هایی که یزید مرتکب آن شد، از قبیل کشتن حسین، به اسارت بردن اهل بیتش، چوب زدن به دندان ها و سر مبارک حضرت، ترساندن اهل مدینه و خراب کردن کعبه، همگی بر قساوت و غلظت و نفاق و خروج از ایمان او دلالت دارد. پس او فاسق و ملعون است و هر کس که از دشنام دادن ملعون

- 1- مسند احمد بن حنبل، ج 4، ص 55.
- 2- شرح العقاید النسفیة، ص 187.

جلوگیری کند، خودش ملعون است.⁽¹⁾ آلوسی می گوید: هر کسی بگوید: یزید با این کارش معصیت نکرده است و لعنش جایز نیست، باید در شمار انصار یزید قرار گیرد.⁽²⁾

5- آیا معاویه، کاتب وحی بوده است؟

وهابیان لعن کردن معاویه را جایز نمی دانند و می گویند معاویه از اصحاب پیامبر و کاتب وحی بوده است و لعن چنین کسی جایز نیست. خداوند نیز می فرماید:

(وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ) (انعام: 108) (معبود) کسانی را که غیر خدا را می خوانند (کفار و مشرکان) را دشنام ندهید، مباد آنها (نیز) از روی ظلم و جهل، خدا را دشنام دهند.

پاسخ

اینکه می گویند معاویه از کاتبان وحی بود، درست نیست؛ زیرا وی کاتب وحی نبود، بلکه بنا بر نقل ذهبی از ابوالحسن کوفی، وی تنها نویسنده برخی نامه‌های حضرت پیامبر بود.⁽³⁾ ابن عبدربه اندلسی نیز میگوید معاویه و خالد بن سعید نامه های معمولی را مینوشتند.⁽⁴⁾

معاویه نه تنها کاتب وحی نبود، بلکه هیچ فضیلتی نیز در اسلام برای او ذکر نشده است. ذهبی از اسحاق بن راهویه نقل می کند که هیچ روایتی از پیامبر اسلام درباره فضایل معاویه صحیح نیست.⁽⁵⁾

نسائی، نویسنده کتاب سنن که در نزد اهل سنت معروف و معتبر است، همین عقیده را دارد؛ زیرا وقتی اهل دمشق از نسائی خواستند که در مدح

1- رسائل جاحظ، ج 2، ص 14.

- 2- تفسير روح المعاني، ج 26، ص 73.
- 3- سير اعلام النبلاء، ج 3، ص 123.
- 4- احمد بن محمد بن عبدربه، العقد الفريد، ج 4، ص 244.
- 5- سير اعلام النبلاء، ج 3، ص 132 و ج 14، ص 129.

معاویه حدیثی نقل کند، در پاسخ گفت: «من چه چیز در فضیلت او نقل کنم؟
جز اینکه پیامبر اسلام درباره او فرمود: خدا شکمش را سیر نکند».⁽¹⁾
حسن بصری می گوید:

معاویه چهار خصلت داشت که اگر یکی از آنها را می داشت، برای هلاک و
تبه کاری و گناه او کافی بود. او شمشیر بر این امت کشید و کار (خلافت) را
بدون مشورت مسلمین ربود و حال اینکه بقیه یاران پیغمبر هنوز زنده و اهل
فضل و تقوا میان مردم بودند. دوم اینکه فرزند خود را (یزید) که دائم الخمر بود،
به ولایت عهدی و خلافت مسلمین منصوب کرد. یزید هم باده گسار و هم
دیباپوش و هم تنبورزن بود. سیم اینکه زیاد (زنازاده) را برادر خود نمود و حال
اینکه پیغمبر فرموده فرزند برای فراش (روابط شرعی) است و زناکار جز سنگ
بهره ای نخواهد داشت. چهارم قتل حجر و یاران او. اینکه می گویند سبّ و
لعن، حرام است، آیا این کار برای همه زشت و ناپسند است یا فقط برای
شیعیان. اگر برای همه حرام است، چرا معاویه این سنت حرام را پایه گذاری
کرد؟ در کتاب های معتبر اهل سنت آمده که معاویه اولین کسی بود که سب و
لعن امیرالمؤمنین علی علیه السلام را مرسوم کرد و دستور داد آن حضرت را بر سر
منبرها لعن و نفرین کنند. این کار ناپسند او بیش از صد سال رواج داشت. او
حتی به اصحابی که این کار را نمیکردند، اعتراض میکرد.

در کتاب صحیح مسلم، در روایتی آمده که معاویه به سعد وقاص گفت:
چه چیز مانع تو از سب علی است؟ وی در پاسخ گفت: به خاطر سه سخن
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که هرگاه به یاد می آورم، هرگز نمی توانم او را سب نمایم؛
زیرا اگر یکی از آن سخنان درباره من بود، از شتران سرخ موی ارزشش برایم

بیشتر بود. اول آنکه رسول خدا ﷺ در یکی از جنگ ها علی را جانشین خود
در شهر قرار داد. علی پرسید: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا مرا در

1- علی بن محمد بن اثیر، کامل ابن اثیر، ج 3، ص 487.

پیش زن ها و بچه ها به جا می گذاری ؟ شنیدم که رسول خدا ﷺ به او گفت: آیا راضی نمی شوی که برایم همچون هارون نسبت به موسی باشی، الا اینکه بعد از من نبوتی نیست و همچنین از رسول خدا ﷺ در جنگ خیبر شنیدم که فرمود: فردا پرچم جنگ را به کسی می سپارم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند. ما گردن های خود را دراز کردیم تا ما را ببیند و انتخاب کند، اما او گفت علی را برایم بیاورید. علی را درحالی که چشمانش درد داشت، آوردند. حضرت آب دهانش را بر چشمان علی مالید (و شفاء داد) و آنگاه پرچم را به دست او داد و خداوند او را پیروزی داد و همچنین هنگامی که این آیه: بیاوید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود. (آل عمران: 61) [که درباره مباحثه با مسیحیان است] نازل شد، رسول خدا ﷺ، علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند و گفت: بار پروردگارا اینان اهل منند. (1) (به همین دلیل من علی را سب و لعن نمی کنم).

وهابیان می گویند: معاویه اجتهاد کرد و در اجتهادش در لعن و سب علی علیه السلام خطا کرده است. ما در روایات خودمان داریم که رسول خدا ﷺ فرمود: «کسی که اجتهاد کند و به درستی اجتهاد کند، دو اجر دارد و اگر خطا کند، یک پاداش دارد». (2)

پاسخ

آیا اجتهاد اصول و ضوابطی دارد یا ندارد؟

کتاب و سنت منابعی است که همه مذاهب اسلامی، از جمله حنفی، مالکی، حنبلی و شافعی، روی آن اتفاق دارند که اجتهاد باید بر اساس آن دو باشد.

در کجای قرآن و سنت آمده که سب و لعن بر امیرالمؤمنین، برادر رسول خدا

جایز است؟ اگر اجتهاد مورد ادعای معاویه را بپذیریم، سب و لعنی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

1- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی بن ابی طالب، ص 1198، ح. 6114

2- فتح الباری، ج 1، ص 60.

که توسط برخی شیعیان شنیده میشود، بر اساس اجتهاد است؛ چون شیعیان راه اجتهاد را باز میدانند؛ حال اگر مجتهدی، لعن معاویه را جایز بداند، بر مقلدینش چنین چیزی جایز است. این مجتهد بنا بر روایت اهل سنت اگر خطا کرده باشد، اشکالی بر او نیست و او یک پاداش نیز نزد خدا دارد.

از طرفی خداوند ظالمین را لعن می کند و میفرماید:

(أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ.) (هود: 18)

آگاه باشید که لعنت خداوند بر ستم کاران است.

معاویه، ظالم بود؛ زیرا با آنکه همه مسلمانان در مدینه با علی عَلَيْهِ السَّلَام بیعت کرده بودند، فقط معاویه که یکی از استانداران علی عَلَيْهِ السَّلَام به شمار می آمد، سر به طغیان برداشت و علیه اولی الامر زمانش، امیرالمؤمنین خروج کرد و دستور خداوند در چنین حالتی جنگ با طغیان گر است؛ زیرا می فرماید: «هرگاه دو طایفه از مسلمانان با هم به جنگ و نزاع بپردازند، بین آنها صلح و آشتی برقرار کنید و اگر یکی از آن دو گروه به دیگری تجاوز کند، با طایفه ظالم مقابله و جنگ کنید تا به امر خداوند تسلیم شود». (حجرات: 9)

پس بر همه لازم بود، علی عَلَيْهِ السَّلَام را یاری دهند و ستم گر را نابود سازند؛ زیرا بنا به گفته ابن کثیر در تفسیرش، نصب دو امام یا بیشتر در روی زمین جایز نیست، چون رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «مَنْ جَاءَكُمْ وَأَمْرُكُمْ جَمِيعٌ يَرِيدُ أَنْ يَفْرُقَ بَيْنَكُمْ فَأَقْتُلُوهُ كَأَنَّمَنْ كَانَ»؛ و این عقیده جمهور علماست و بر این مطلب عده ای از جمله امام الحرمین، ادعای اجماع کرده اند.⁽¹⁾

در صحیح مسلم نیز از ابوسعید خدری نقل شده که گفت:

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «إِذَا بُوِيعَ لِخُلُوفَتَيْنِ فَاقْتُلُوا الْآخَرَ مِنْهُمَا؛ هرگاه برای دو خلیفه بیعت گرفته شود، دومی آنها را بکشید».⁽²⁾

- 1- تفسير القرآن العظيم (ابن كثير)، ج 1، ص 130، ذيل آيه 30 بقره.
- 2- صحيح مسلم، كتاب الاماره، باب اذا بويع لخليفتين، ص 943، ح 4692.

6- آیا شیعیان اصحاب را قبول ندارند و آنان را لعن و نفرین میکنند؟

از جمله تبلیغات و هابیت علیه شیعه در میان دیگر مسلمانان آن است که شیعه را دشمن همه صحابه پیامبر اسلام معرفی می کنند و آنان را سب و لعن کننده به اصحاب کرام می نامند. ازاین رو، قتل شیعه را جایز می دانند.

پاسخ

اینکه میگویند شیعیان، صحابه را قبول ندارند، تهمتی است که بر شیعه می زنند مگر امیرالمؤمنین علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام از صحابه نیستند؟ مگر ابوذر، مقداد و سلمان، ابویوب انصاری، حُجر بن عدی، عمار، ابورافع، جابر بن عبدالله انصاری، بلال حبشی، حذیفه بن یمان، خزیمه بن ثابت، ابن عباس، عدی بن حاتم، و ده ها تن دیگر از کسانی که در کنار پیامبر اسلام بودند و در زمان حکومت علی علیه السلام همراهی اش کردند، جزو صحابه نیستند که شیعه به همه آنان احترام می گذارد و برخلاف نظر وهابیون حتی به زیارت قبر آنان میروند. آری، شیعه همچون مذاهب دیگر همه صحابه را عادل نمی داند، بلکه بر اساس گواهی قرآن و سنت و تاریخ، اصحاب پیامبر را جزو چند گروه می داند:

اول مؤمنانی که در راه مستقیم هدایت استوار ماندند و برخی در دفاع از آرمان اسلامی در کنار پیامبر اسلام جان باختند یا پس از آن حضرت نیز از صراط مستقیم منحرف نشدند.

دوم کسانی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنار آن حضرت بودند، ولی پس از رحلت آن حضرت به دنیاطلبی روی آوردند و از ادامه مسیر حق بازماندند.

سوم گروهی که در زمان رسول خدا ﷺ منافقانه زیستند و آیات متعدد در وصف آنان نازل شد، پس از پیامبر اسلام نیز به رفتار منافقانه خود ادامه دادند. چهارم تازه مسلمانانی که از اسلام شناخت چندانی نداشتند. به همین جهت، برخی از آنان پس از رحلت پیامبر اسلام، مرتد و به وسیله سجاح و اسود عنسی گمراه شدند و برخی مانند قریش آزاد شده پیامبر با حفظ ظاهر مسلمانی به قدرت رسیدند و انتقام خود را از اسلام و مسلمانان گرفتند. بر این اساس، شیعه فقط گروه اول را عادل و صالح می داند و به آنان احترام گذاشته، به زیارت قبر آنان می رود و برای آنان از خداوند طلب مغفرت و علو درجات می کند. همچنین به عنوان اسوه های شجاعت و دینداری و ایثار و گذشت به آنان می نگرد و نام آنان را روی فرزندان خود می نهد.

فصل پنجم: شبهه های فقهی

زیر فصل ها

1. آیا زیارت قبور بر زنان حرام است؟
2. آیا نماز گزاردن و دعا در کنار قبور انبیا و اولیا و صالحان حرام و بدعت است؟
3. آیا برگزاری مراسم عزاداری و سوگواری برای پیامبران و صالحان بدعت است؟
4. آیا بزرگداشت زادروز انبیا و اولیا، بدعت است؟
5. چرا هنگام صلوات فرستادن بر محمد، آل آن حضرت را نیز بر او عطف می کنید؟
6. چرا شیعیان نمازهای پنج گانه را در سه نوبت می خوانند؟
7. چرا شیعیان بر تربت سجده می کنند؟ سجده بر تربت بدعت است.
8. چرا شیعه هنگام نماز خواندن دست بسته نماز نمی خواند؟
9. چرا شیعیان بعد از سوره حمد، آمین نمی گویند؟
10. چرا شیعیان نماز تراویح نمی خوانند؟
11. چرا اذان شیعیان با اذان اهل سنت متفاوت است؟
12. چرا شیعیان در اذان و اقامه به ولایت امیرالمومنین شهادت می دهند؟
13. چرا علمای شیعه از درآمد کسب، خمس می گیرند؟

1- آیا زیارت قبور بر زنان حرام است؟

بر اساس دیدگاه وهابیون، زنان هیچ شأن و منزلت اجتماعی ندارند. آنان بر اساس روایتی که رئیس مذهبشان ابن حنبل نقل می کند، زنان را در ردیف حیوانات به شمار می آورند.⁽¹⁾ به همین جهت، زنان در کشور عربستان از بسیاری از امور اجتماعی حتی رانندگی محرومند. حتی آنان زیارت قبور را برای مردان بدون بار سفر بستن اجازه می دهند، ولی به زنان به طور مطلق اجازه زیارت قبور امواتشان را نمی دهند و چنین کاری را حرام می دانند.

شورای استفتای وهابیون در این باره می گوید:

زیارت قبور تنها برای مردان مشروع است. آن هم بدون شدّ حال (بار سفر بستن) و در شهر خود، ولی برای زنان به طور مطلق مشروع نیست.⁽²⁾ دلیل آنان روایتی است که آن را به پیامبر اسلام منسوب ساخته اند که در آن حدیث آمده است:

1- ابن قدامه حنبلی در کتاب فقه خود از احمد بن حنبل نقل می کند که اگر از جلوی نمازگزار

سه چیز رد شود، نماز او را قطع می کند: سگ سیاه، زن و خر. (مغنی، ج 2، ص 80).

2- فتاوی الجنه الدائمہ، ج 1، ص 288.

لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَائِرَاتِ الْقُبُورِ.⁽¹⁾

رسول خدا ﷺ زنانی را که به زیارت قبور می روند، لعن نموده است.

پاسخ

در پاسخ وهابیان همین بس که فتوای آنان با اجماع همه مسلمین و نظر هر چهار مذهب اهل سنت، مخالف است؛ زیرا هیچ یک از مذاهب اهل سنت حکم به حرمت نداده اند. نهایت چیزی که برخی گفته اند، کراهت آن یا حرمت آن برای زنان جوانی است که خوف به گناه افتادن برای آنان وجود داشته باشد.

1. ابن قدامه از فقیهان مذهب حنبلی (در گذشته 682) می گوید:

درباره زیارت قبرها توسط زنان، دو روایت وجود دارد. یک روایت از ام عطیه که بر کراهت دلالت می کند و دیگری روایتی است که بر عدم کراهت دلالت می کند زیرا پیامبر ﷺ در این روایت فرمود: «كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنِ زِيَارَةِ الْقُبُورِ فَزُورُوهَا؛ من شما را از زیارت قبرها منع نمودم، اما پس از این به زیارت بروید.» این روایت عام است و دلالت دارد که پیش از این نهی شده و از این پس نسخ شده است و در این حکم جواز، زن و مرد داخل هستند.⁽²⁾ (و هر دو گروه می توانند به زیارت قبور بروند).

2. نووی از عالمان شافعی مذهب در کتابش می نویسد:

جمهور فقها یقین دارند که زیارت قبور برای زنان کراهت دارد، آن هم کراهت تنزیهی (نه تحریمی)، اما رویانی در کتابش، البحر، دو دیدگاه را بیان می کند؛ یک دیدگاه همین است که جمهور گفته اند و دیدگاه دوم این است که کراهت نیز ندارد. آنگاه می گوید: دیدگاه درست همین است.⁽³⁾

3. سرخسی از فقیهان حنفی مذهب در مبسوط خود می گوید:

1- مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 229.

2- الشرح الكبير، ج 2، ص 427.

3- المجموع، ج 5، ص 310.

به نظر ما (صنفی ها) رخصت در زیارت قبور هم در حق مردان و هم زنان ثابت است؛ زیرا روایت شده که عایشه همواره به زیارت قبر پیامبر می رفت و هنگامی که به حج می رفت، به زیارت قبر برادرش عبدالرحمان می رفت و در رثایش شعر گفت.⁽¹⁾

4. رعینی از فقهای مالکی مذهب نیز درباره زیارت قبور می گوید:
زیارت قبور برای مردان به اتفاق علما جایز است و اما برای زنان نیز اگر پیر باشند، جایز است، اما برای زنان جوان اگر خوف به گناه افتادن برای آنان باشد، جایز نیست.⁽²⁾

بنابراین، زیارت قبور برای زنان از دیدگاه همه مذاهب اسلامی جایز است و روایات متعددی که راویان اهل سنت نقل کرده اند، این نظر را تأیید می کنند، مانند:

إِنَّ فَاطِمَةَ كَانَتْ تَزُورُ قَبْرَ عَمِّهَا حَمْزَةَ كُلَّ جُمُعَةٍ فَتُصَلِّي وَ تَبْكِي عِنْدَهُ⁽³⁾
فاطمه زهرا عليها السلام هر جمعه به زیارت قبر عمویش حمزه می رفت و آنجا نماز می خواند و گریه می کرد.
همچنین ابن ابی ملیکه می گوید:
رَأَيْتُ عَائِشَةَ تَزُورُ قَبْرَ أَخِيهَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ وَ مَاتَ بِالْحَبَشِيِّ وَ قُبِرَ بِمَكَّةَ.⁽⁴⁾

عایشه را دیدم که به زیارت قبر برادرش، عبدالرحمان می رفت. او در منطقه ای به نام حبشی [که در نزدیکی مکه است] مُرد و به مکه [انتقال یافت و] مدفون شد.

حاکم نیشابوری نیز می گوید:

1- المبسوط، ج 24، ص 10.

- 2- مواهب الجليل، ج3، ص.50
- 3- سنن الكبرى، ج4، ص78؛ المستدرک، ج1، ص.377
- 4- مصنف عبدالرزاق، ج3، ص570.

هنگامی که عایشه حج به جای آورد، نزد قبر برادرش رفت و گریست و در رثای او شعر خواند⁽¹⁾

ابن ابی ملیکه می گوید:

روزی عایشه از قبرستان باز می گشت. از وی پرسیدند: از کجا می آیی؟ گفت: از نزد قبر برادرم عبدالرحمان. پرسیدند: مگر پیامبر از زیارت قبور منع ننموده بود؟ گفت: «نهی کرده بود، اما بعد دستور به زیارت داد».⁽²⁾

این روایت، حدیث «لعن الله زائرات القبور» را نسخ می کند یا با آن معارض است. همچنین روایت «لَعَنَ اللهُ زَائِرَاتِ الْقُبُورِ» که از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده، راوی آن ابوصالح مشهور به باذان است که از دیدگاه صاحب نظران علم رجال، فردی ضعیف است و به حدیث او احتجاج نمی شود.⁽³⁾ بنابراین، به این روایت نمی توان عمل کرد. در مقابل، روایات پیشین، در برابر این روایت و ناسخ این روایت هستند.

2- آیا نماز گزاردن و دعا در کنار قبور انبیا و اولیا و صالحان حرام و

بدعت است؟

از جمله چیزهایی که نزد وهابیت جایز نیست، نماز و دعا در کنار هر قبری، حتی در کنار مشاهد انبیا و اولیاست. محمد بن عبدالوهاب می گوید:

نماز خواندن در مساجدی که بر قبور انبیا و صالحان بنا شده است، جایز نیست و بنای مسجد بر قبور حرام است.⁽⁴⁾

شیخ صالح فوزان، عضو هیئت افتای سعودی می نویسد:

1- المستدرک، ج 1، ص 476

2- السنن الکبری، ج 4، ص 78؛ المستدرک، ج 1، ص 376

3- یوسف حافظ مزی، تهذیب الکمال، ج 4، ص 7؛ ناصرالدین آلبانی، ادواء الغلیل، ج 3، ص 212؛ ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج 1، ص 365

4- محمد بن ابراهیم بن النعمان، الجامع الفرید، کتاب الزیاره، ص 383.

رفت و آمد زیاد کنار قبر رسول اکرم ﷺ و نشستن در آنجا و سلام گفتن به حضرت، بدعت به شمار می آید. همچنین دعا کردن به این نیت که شاید در آنجا به اجابت برسد، از بدعت ها به حساب می آید.⁽¹⁾

پاسخ

خواندن نماز و دعا کنار قبور انبیا و اولیا، نه تنها حرام و بدعت نیست، بلکه از اموری است که نزد مذاهب اسلامی امری پسندیده است، حتی بسیاری از علمای اهل سنت به جواز نماز خواندن در کنار مقبره های انسان های معمولی فتوا داده اند. درباره نظر مالک بن انس، پیشوای مذهب مالکی گفته اند: مالک، اشکالی در نماز خواندن کنار قبرستان نمی دید. اگرچه در اطراف نمازگزار در سمت جلو و پشت سر یا راست و چپ وی قبرهایی باشد.⁽²⁾ همچنین از مالک نقل شده است:

نماز خواندن در قبرستان اشکال ندارد. به من رسیده است که بعضی اصحاب پیامبر اکرم ﷺ در قبرستان نماز می خواندند.⁽³⁾

ابن قدامه مقدسی از فقهای حنبلی مذهب می گوید: از علی رضی الله عنه و ابن عباس و ابن عمر و عطا و نخعی و جابر بن سمره و حسن و مالک و اسحاق و ابو ثور نقل شده که نماز در مقبره مکروه است، اما نظر احمد و ابوحنیفه و شافعی بر این است که نماز در این مکان مادامی که نجس نباشد، صحیح است. زیرا رسول خدا ﷺ فرمود: «جُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا، زمین برایم مکان سجده و پاک قرار داده شده است». در کلامی دیگر نیز فرمود: «فَحيثما ادرکتک الصَّلَاةُ فَصَلِّ فانه مَسْجِدٌ؛ هر مکانی که وقت نماز شد، همان جا نماز بگذار، همان جا مسجد است». دلیل دیگر آن است که

1- مجله الدعوه، ش 1612، ص. 37

2- «كان مالك لا يرى بأساً بالصلاه في المقابر و هو اذا صلّى في المقبره كانت القبور بين يديه و خلفه و عن يمينه و شماله» (عبدالرحمان قاسم، المدونه الكبرى، ج 1، ص 90).

3- «و قال مالك لا بأس بالصلاه في المقابر و قال بلغني إن بعض اصحاب النبي كانوا يصلّون في المقبره» (همان).

مقبره، مکان پاکی است. از این رو، نماز در آن همانند نماز در صحرا صحیح است.⁽¹⁾

عبدالغنی نابلسی هم می گوید:

اگر مکان قبرها، مسجد شود یا در راه واقع شود و یا قبر یکی از اولیای الهی باشد یا عالمی از محققان برای تعظیم روح شریفش برای اعلام و آگاهی دادن به اینکه او یکی از اولیاء الله است، نماز و دعا بخواند تا مردم به او تبرک جویند و در کنار آرامگاه او دعا کنند و مستجاب شود، چنین کاری جایز است و منعی ندارد.⁽²⁾

بنابراین، نماز گزاردن در کنار قبور اولیا و صالحان یا قبر پیامبر اکرم ﷺ نه تنها اشکال ندارد، بلکه یکی از مکان های اجابت دعاست. همچنان که شمس الدین ذهبی از اندیشمندان اهل سنت می گوید:

دعا در کنار قبور انبیا و اولیا و سایر بقاع مستجاب می گردد، اما سبب اصلی اجابت شدن دعا حضور قلب دعاکننده و خشوع و تضرع اوست و بدون تردید دعا در بارگاه پیامبر ﷺ و در مسجد و به هنگام سحرگاهان و امثال آن اجابت می شود و این اجابت برای کسی است که زیاد دعا نماید؛ چراکه دعای هر مضطری مورد اجابت است.⁽³⁾

دلیل بر جواز چنین کاری روایات متعددی است که در منابع اهل سنت آمده و در پاسخ به شبهات گذشته تعدادی از آنها آورده شد. از این رو، در اینجا به بیان یک روایت بسنده می کنیم.

در روایت آمده است که فاطمه زهرا علیها السلام هر هفته روز جمعه کنار قبر حضرت حمزه حضور می یافت و در آنجا نماز می گزارد و گریه می کرد.⁽⁴⁾

1- الشرح الكبير، ج 1، ص 478.

2- نابلسی، الحدیقه الندیہ، ج 2، ص 630.

3- سیر اعلام النبلاء، ج 17، ص 77.

4- سنن الکبری، ج 4، ص 78؛ المستدرک، ج 1، ص 377.

حاکم نیشابوری برای تأیید این حدیث گفته است که راویان این حدیث همگی مورد اطمینان (ثقه) هستند⁽¹⁾.

ناگفته نماند که مسلمانان نیز به این سیره عمل می کردند. برای نمونه، ابن خلکان می گوید:

سیده نفیسه، دختر حسن بن زید بن حسن بن علی علیه السلام در محله ای به نام «درب السباع» به خاک سپرده شده و قبر او در مصر معروف به استجابت دعاست و بسیار هم مجرب است⁽²⁾.

شافعی همیشه به زیارت قبر ابوحنیفه می رفت و در آنجا دعا می کرد و نماز می خواند. علی بن میمون می گوید:

از شافعی شنیدم که گفت: من به قبر ابوحنیفه تبرک می جویم و هر روز به زیارت قبرش می آیم و هرگاه حاجتی داشتم، دو رکعت نماز می گزارم و کنار قبر ابوحنیفه حاجتم را از خدا می طلبم⁽³⁾.

وهابیان، برای اثبات ادعای خود به دو حدیث استشهاد می کنند:

اول حدیث «لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ؛ خداوند، یهود را لعنت کند، چون قبور پیامبران خود را مسجد عبادت قرار دادند».

دوم حدیث «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَثَنًا؛ بار خدایا! قبر مرا بت قرار مده»⁽⁴⁾.

در این باره چند پاسخ وجود دارد. نخست آنکه هر دو حدیث از نظر سند مشکل دارد. در سند حدیث اول افرادی آمده اند که یا ضعیفند یا مجهول؛ مانند مطرح بن یزید که به تصریح صاحب نظران اهل سنت ضعیف است⁽⁵⁾.

1- مستدرک حاکم، ج 1، ص 377.

2- وفیات الاعیان، ج 5، ص 424.

3- تاریخ بغداد، ج 1، ص 135.

4- مسند احمد بن حنبل، ج 2، ص 246.

5- عبدالله ابن عدى، الكامل فى الضعفاء، ج6، ص449؛ احمد نسائى، كتاب الضعفاء والمتروكين،
ص237، ش 566؛ الجرح و التعديل، ج8، ص409، ش1870.

هم چنین عبدالله بن عثمان بن خثیم ضعیف است و روایاتش مورد قبول نیست⁽¹⁾ و عبدالرحمان بن به همان هم ناشناخته است،⁽²⁾ ولی حدیث دوم مرسل است.⁽³⁾ همچنین حدیث هیچ دلالتی بر حرمت نمازگزاری و دعا کردن در کنار قبور ندارد.

سیوطی از ابن عبدالبر نقل می کند که برخی گفته اند معنای حدیث، نهی از سجده بر قبور انبیاست و برخی گفته اند مراد، نهی از قبله قرار دادن آنها و نماز به سوی آنهاست.⁽⁴⁾

هر یک از این دو معنا باشد، عبادت و دعا خواندن در کنار قبور انبیا و اولیا، هیچ یک از این دو کار (سجده بر قبور انبیا و قبله قرار دادن قبور انبیا) نیست. بنابراین، روایت به چنین کاری ربطی ندارد. ابن حجر عسقلانی در این باره می گوید:

نیاکان آنان (یهود و نصاری) عکس هایی از مردگان خود ترسیم کردند تا به آن انس گیرند و به یاد افراد صالحشان باشند. همچون آنان تلاش کنند و در کنار قبرشان به عبادت خدا بپردازند، ولی بازماندگان آنها به اهداف نیاکان خود جاهل بودند. شیطان هم وسوسه کرد و به آنان چنین کرد که نیاکان شما این عکس ها را می پرستیدند و آن را تعظیم می کردند. پس پیامبر اکرم ﷺ مردم را از این انحراف بر حذر داشت... . همچنان که بیضاوی در این باره می گوید: چون یهود و نصاری بر قبور پیامبران سجده می کردند و آن را قبله و جهت نماز قرار می دادند و همانند بت با آن رفتار می کردند، پیامبر ﷺ آنها را لعن نمود، اما کسی که در کنار قبر شخص صالحی سجده به قصد تبرک نماید، نه به قصد تعظیم و یا نماز به سوی قبر داخل در این لعن نیست.⁽⁵⁾

1- محمد بن عمرو عقیلی، الضعفاء الکبیر، ج 2، ص 282، ش 846.

- 2- میزان الاعتدال، ج 2، ص 551.
- 3- موطا مالک، ج 1، ص 72.
- 4- جلال الدین سیوطی، تنویر الحوالک فی شرح موطا مالک، ص 189، ش 414.
- 5- فتح الباری، ج 1، ص 438.

با توجه به کلام ابن حجر، این روایات به نماز خواندن برای خداوند و رو به کعبه ایستادن در کنار قبور صالحان ربطی ندارد؛ زیرا روایت به کنیسه حبشه اشاره دارد که هنگام مرگ فردی از صالحان خود، مسجدی بر روی قبرش بنا می کردند و عکس هایی روی آن می گذاشتند و به سوی آن عکس ها و قبر سجده می کردند. پس چگونه می توان از این روایت، به حرمت نماز در کنار قبور برای مسلمانان حکم صادر کرد، درحالی که زیارت قبر پیامبر اعظم ﷺ و ائمه طاهرين و اولیای الهی و نماز خواندن برای خداوند در آنجا و دعا کردن در کنار مشاهد مشرفه اسباب نزدیکی به خداست همان طور که شمس الدین ذهبی می گوید:

کسی که در کنار حجره مقدسه به حالت سر افکنده بایستد و بر پیامبر خدا ﷺ صلوات بفرستد، خوش به حال او که زیارت نیکویی نموده... به خدا قسم که شکسته دلی و صیحه زدن و گریه شدید کردن هنگام دیدن قبر پیامبر به فرد مسلمان دست نمی دهد، مگر به جهت محبت شدید به خدا و رسول او که همین حب معیار و جدا کننده بهشتیان از جهنمیان است، پس زیارت قبرش از بهترین اسباب قرب به خداست.⁽¹⁾

آری زیارت قبر انبیا و اولیا و نماز خواندن و دعا کردن همه به جهت محبت و برای تقرب به خداست و سبب شرک نمی شود؛ زیرا مسلمانان هر جا بخواهند نماز بخوانند، قبله آنان خانه خداست، نه قبور افراد. حتی در کنار قبر رسول الله ﷺ نیز رو به قبله نماز می گزارند.

3- آیا برگزاری مراسم عزاداری و سوگواری برای پیامبران و صالحان

بدعت است؟

بر اساس اندیشه وهابیان برگزاری مراسم سوگواری پیامبران و صالحان

بدعت است. آنان در این باره می گویند:

1- سیر اعلام النبلاء، ج 4، ص 484.

مراسم سوگواری برای پیامبران و صالحان و همچنین مراسم بزرگداشت آنان جایز نیست و بدعت در دین و شرک به حساب می آید.⁽¹⁾

پاسخ

گریه و زاری کردن در سوگ عزیزان، از سوی کسانی که از عواطف انسانی برخوردارند، امری عادی و فطری است و از آنجا که دین اسلام، دین فطرت است، جلوی آن را نگرفته است، بلکه ضمن دعوت به صبر، از گفتن برخی سخنان که نشان دهنده نارضایتی نسبت به قضای الهی در حالت غم و اندوه است، بر حذر داشته و در برخی از موارد سفارش کرده است که برای سوگ برخی بزرگان دین گریه و ناله سر دهید و کتاب و سنت بر جواز چنین کاری دلالت دارد. خداوند در شرح حال حضرت یعقوب در فراق یوسف می فرماید:

(قَالَ يَا أَسْفَى عَلَى يَوْسُفَ وَأَبْيَضْتُ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يَوْسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ.) (یوسف: 84 86) و [یعقوب] گفت: ای دریغا بر یوسف عزیزم! و چشمان او [بر اثر گریه زیاد] سفید شدند و او خشم خود را از پسرانش در درون خود فرو می برد و بروز نمی داد. آنها گفتند: به خدا قسم! تو دست از گریه و زاری برای یوسف بر نمی داری تا سخت بیمار شوی و یا جانث را از دست بدهی. یعقوب گفت: من از درد و غم خود تنها نزد خداوند شِکوه می برم و من چیزی از خداوند می دانم که شما نمی دانید. این آیه به صراحت می گوید که یکی از انبیای بزرگ الهی سال ها در فراغ فرزند دل بندش گریست، با آنکه می دانست او زنده است و این گریه، منافاتی با مقام صبر او نداشت؛ زیرا خداوند پس از بیان این آیات، حضرت یعقوب

1- فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة و الإفتاء، ج 3، ص 54.

را تخطئه نکرد که چرا بر این مصیبت صبر نکرده است، بلکه در آیه دیگر از قول او می آورد که گفت: فصبر جمیل. پس معلوم می شود که گریه با صبر تعارض ندارد. همچنین در حالات حضرت رسول خاتم صلی الله علیه و آله نیز روایات متعددی وارد شده که دلالت بر گریه کردن آن حضرت در فراق عزیزان دارد؛ زیرا آن حضرت از عواطف پاک انسانی بیش از دیگران بر خوردار بود. به همین جهت در روایت آمده است: هنگامی که فرزند آن حضرت یعنی ابراهیم از دنیا رفت آن حضرت گریست، عبدالرحمان بن عوف گفت: آیا شما هم گریه می کنید؟ حضرت فرمود: این گریه رحمت است. ای پسر عوف، چشم اشک می ریزد و قلب محزون است، اما چیزی که خلاف رضای پروردگارم باشد، نمی گویم. آنگاه فرمود: ای ابراهیم ما به فراغ تو محزونیم.⁽¹⁾ همچنین از ابن مسعود نقل شده است که در سوگ حمزه کسی را ندیدیم که همچون رسول خدا صلی الله علیه و آله گریسته باشد.⁽²⁾ همچنین ابن کثیر و دیگر مورخان نوشته اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در بازگشت از احد در محله «بنی عبد الأشهل» و «بنی ظفر» شنید که زنان انصار بر کشته های خود گریه و شیون می کنند، گریست و گفت: لیکن حمزه را زانی نیست که بر وی گریه کنند. سعد بن معاذ و اسید بن حضیر که این سخن را شنیدند، در بازگشتن به محله بنی عبدالاشهل، به زنانشان گفتند تا بروند و بر «حمزه»، عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله سوگواری کنند، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید که بر در مسجد برای حمزه گریه و شیون می کنند، فرمود: «خدا رحمتتان کند. برگردید که در هم دردی کوتاهی نکردید».⁽³⁾

1- صحیح بخاری، ج 2، کتاب الجنائز، باب 43، قول النبی انا بک لمحزونون، ص 105.

2- السیره الحلبیه، ج 2، ص 534.

3- البدایه و النهایه، ج 4، ص 55؛ أنساب الأشراف، ج 4، ص 289.

علاوه بر همه اینها روایت های متعدد دیگری نقل شده که آن حضرت بر حسین علیه السلام پیش از شهادت آن حضرت گریسته است که از ذکر آنها اجتناب می کنیم.⁽¹⁾

همچنین گفته شده است:

إِنَّ فَاطِمَةَ كَانَتْ تَزُورُ قَبْرَ عَمِّهَا حَمْزَةَ كُلَّ جُمُعَةٍ فَتُصَلِّي وَتَبْكِي عِنْدَهُ. (2)
فاطمه زهرا علیها السلام هر جمعه به زیارت قبر عمویش حمزه می رفت و آنجا نماز می خواند و گریه می کرد.

4- آیا بزرگداشت زادروز انبیا و اولیا، بدعت است؟

وهابیون برگزاری مراسم میلاد حضرت رسول اکرم ﷺ و دیگر اولیا را بدعت می دانند.

بن باز، مفتی اعظم سعودی می نویسد:

مراسم میلاد پیامبر گرامی جایز نیست، چون بدعت در دین محسوب می شود. رسول گرامی و خلفای راشدین و صحابه حضرت و دیگر تابعین، چنین مراسمی انجام نمی داده اند.⁽³⁾

پاسخ

خداوند متّان در قرآن مجید به تجلیل از پیامبر گرامی اسلام ﷺ پرداخته است و می فرماید: (وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ) آوازه تو را در جهان بلند کردیم». (انشراح: 4)

معلوم می شود که خداوند می خواهد شکوه و جلال پیامبر در جهان گسترش یابد و خود نیز در آیات قرآن وی را می ستاید. از جانب دیگر هم قرآن کریم، مسلمانان را به دوستی پیامبر گرامی اسلام و اهل بیت آن حضرت دعوت می کند:

1- نک: علامه امینی، سیرتنا و سنتنا.

2- سنن الکبری، ج 4، ص 78؛ المستدرک، ج 1، ص 377.

3- فتاوی الجنه الدائمہ للبحوث العلمیہ و الإفتاء، ج 3، ص 18.

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى). (شوری : 23)

ای پیامبر، بگو از شما پاداشی جز دوستی خویشاوندانم نمی خواهم.

شکی نیست که مسلمانان به پیروی از کتاب آسمانی خویش، با برگزاری یادواره های شکوه مند، از مقام والای آن اسوه کمال و فضیلت تجلیل می کنند و جلوه ای از عشق و علاقه خویش را نسبت به پیامبر و خاندان پاک او به نمایش می گذارند و این گونه مراتب پیروی خود را از فرمان های الهی اعلام می دارند، روشن است که هدف مسلمانان از برگزاری چنین مراسمی، جز بلند آوازه ساختن پیامبر گرامی چیز دیگری نیست. همان چیزی که قرآن کریم آن را پذیرفته است. به همین جهت، پیروان آیین اسلام از دیر باز به برپایی مراسم جشن میلاد رسول گرامی اسلام ﷺ و روز مبعث، همت می گماشتند. حسین بن محمد دیار بکری می نویسد: مسلمانان جهان، همواره در ماه ولادت پیامبر ﷺ جشن می گیرند و ولیمه می دهند و در شب های آن ماه، صدقه می دهند، شادمانی می کنند و به انواع نیکی ها جامه عمل می پوشانند و مولودی می خوانند و رحمت ها و برکت های فراگیر بر همگان آشکار می شود.⁽¹⁾ آنچه دیار بکری گفته، همان فتوای حافظ سخاوی از علمای اهل سنت است که این کار را مشروع می داند، نه بدعت.⁽²⁾ قسطلانی در المواهب اللدنیه می گوید: در طول تاریخ، مسلمانان در ماه میلاد پیامبر اکرم ﷺ جشن برپا می کنند و به مردم اطعام می دهند و با انواع صدقات، به مستمندان یاری می رسانند و با

1- دیار بکری، تاریخ الخمیس، ج 1، ص 223.

2- محمد بن یوسف الصالحی الشامی، سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد، ج 1، ص 362.

اظهار سرور و اعتنا به خواندن مولودی آن حضرت، به او اظهار ارادت می کنند. خداوند رحمت کند کسانی را که به این کار عظیم دست می زنند⁽¹⁾ از سیوطی شافعی که یکی از علمای معروف اهل سنت است، پرسیدند: مولودی خوانی در ماه ربیع الاول از نظر شرع، امری پسندیده است یا ناپسند؟ آیا کسی که آن را انجام می دهد، مشمول ثواب می شود یا خیر؟ سیوطی در پاسخ گفت:

جواب این است که اصل مولودی خوانی عبارت است از اجتماع مردم و خواندن بخشی از قرآن و خواندن روایات در شأن پیامبر اکرم ﷺ، در پایان نیز طبق های غذا را می آورند و بین مردم پخش می کنند. این کار عملی نیکوست که به بانی و شرکت کننده آن ثواب داده می شود؛ زیرا با این عمل، قدر و منزلت پیامبر اکرم ﷺ، بزرگ داشته و در ولادت آن حضرت، شادی می شود.⁽²⁾

به راستی آیا شایسته است این عمل مطلوب را بدعت شماریم و خود را از برپایی چنین مراسمی محروم کنیم و برپایی این سنت حسنه را به دلیل همراه شدن احتمالی این مراسم با اختلاط زنان و مردان یا اجرای موسیقی و مانند آن زیر سؤال ببریم؟ ما باید از کار گناه جلوگیری کنیم؛ زیرا در هر مکان و زمانی، انجام گناه حرام است. نباید برای امور جانبی و احتمالی، از برپایی یک سنت حسنه جلوگیری کنیم، بلکه در اصل باید از اعمال خلاف و حرام جلوگیری کرد.

چگونه می توان عملی را بدعت شمرد، درحالی که قرآن و سنت آن عمل را به صورت کلی یا موردی تجویز می کنند و این مراسم را تنها برای احترام و

تجلیل از بندگان شایسته خدا و با اعتقاد به بندگی و نیازمندی آنان به پروردگار
جهان انجام می دهند.

1- المواهب اللدنیه بالمنح المحمدیه، ج 1، ص 89.

2- الحاوی للفتاوی، ج 1، صص 189 و 197.

پس، این رفتار آنان با اصل توحید و یگانه پرستی کاملاً سازگار است؛ زیرا دلیل بر جواز چنین کاری، آیه قرآن است. خداوند از زبان پیامبر خدا حضرت عیسی علیه السلام چنین نقل می کند:

(قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ.) (مائده : 114)

عیسی بن مریم علیه السلام عرض کرد: بارالها، پروردگارا، مائده ای از آسمان فرو فرست تا برای همه ما «عید» باشد و نشانه ای از جانب تو و ما را روزی ده که بهترین روزی دهندگان تویی.

در این آیه، حضرت عیسی علیه السلام از خدا درخواست می کند تا مائده ای آسمانی بر آنان نازل شود و روز نزول آن را عید بگیرند.

چگونه است که روح الله درخواست می کند روزی را که مائده آسمانی در آن نازل می شود و مایه لذت جسمانی است، عید بدانند و جشن بگیرند، ولی مسلمانان اگر بخواهند روز نزول وحی یا زادروز پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و دیگر ایام الله را پاس بدارند و عید بشمارند و جشن بگیرند؛ مایه شرک و بدعت می شود؟ آیا تولد پیامبر خاتم که از جانب خدا برای هدایت همه جهانیان برگزیده شده است از نزول یک غذای جسمانی کمتر است؟ آیا تولد امامی که همه جهان را از عدل و داد پر می کند، از مائده آسمانی کمتر است؟ به یقین چنین نیست، بلکه چنین کاری، یعنی غذا دادن و امثال آن به مناسبت میلاد، در حقیقت پیروی از حضرت در اظهار شکر نعمت وجود آن حضرت است؛ زیرا به گفته سیوطی شافعی، پیامبر پس از بعثت برای خود عقیقه کرد با آنکه عبدالمطلب در روز هفتم تولدش برای او عقیقه کرده بود و برای یک نفر دو بار عقیقه نمی نمایند. بنابراین، آن حضرت چنین کرد تا اظهار شکر به درگاه خدا کند که او را برای عالمیان رحمت قرار داد. همچنین جواز چنین

کاری را برای امت تشریع کرد. پس برای ما نیز اظهار شکر به جهت تولدش
مستحب است.⁽¹⁾

5- چرا هنگام صلوات فرستادن بر محمد، آل آن حضرت را نیز بر او عطف

می کنید؟

از جمله پرسش هایی که گاه مطرح می شود، فرستادن صلوات بر رسول گرامی ﷺ و آل اوست، می پرسند چرا می گوئید: اللهم صل علی محمد و آل محمد؟

پاسخ

یکی از دستورهای خداوند به مسلمانان برای حفظ احترام رسول گرامی اسلام ﷺ و ایجاد ارتباط مستمر با آن حضرت، فرستادن صلوات بر آن حضرت است. آنجا که می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا.) (احزاب: 56) خداوند و فرشتگانش بر پیامبر ﷺ درود میفرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود فرستید و سلام گوئید و تسلیم فرمانش باشید.

خداوند در این آیه شرافت خاصی به پیامبرش عطا کرده و به او در میان همه انبیا کرامتی خاص بخشیده است. همچنان که قرطبی یکی از مفسران اهل سنت می گوید: در این آیه، خداوند شرافت خاصی به رسولش در زمان حیات و پس از مرگش داده و مقام او را نزدش بیان نموده و بندگان را امر نمود به خاطر چنین شرافتی فقط به او صلوات بفرستند نه سایر انبیا.⁽²⁾

1- قاسم درقاوی، مجموع لطیف أنسی فی صیغ المولد النبوی القدسی، ص. 343

2- الجامع الاحکام القرآن، ج 14، ص 232.

آنچه در اینجا مهم به نظر می رسد، این است که آل پیامبر در این شرافت با او شریک هستند؛ زیرا آنچه در منابع معتبر حدیثی اهل سنت، به صورت متواتر از بیش از هفتاد تن از صحابه درباره چگونگی صلوات فرستادن از رسول خدا ﷺ نقل شده، الحاق آل محمد در صلوات به اوست.

در روایت ابومسعود انصاری چنین آمده است:

ما نزد رسول خدا ﷺ بودیم که مردی وارد شد و گفت: ای رسول خدا ما سلام گفتن را شناخته ایم، اما چگونه باید به هنگام نماز بر تو صلوات بفرستیم؟ ابو مسعود میگوید:

همه ما سکوت نمودیم و دوست داشتیم که ای کاش او چنین پرسشی نمی نمود، اما رسول خدا ﷺ [پس از لحظاتی] فرمود: «إِذَا أَنْتُمْ صَلَّيْتُمْ عَلَيَّ فَقُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ أَنْكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ»⁽¹⁾.

حاکم پس از نقل روایت در مستدرک میگوید: «این روایت با شرط مسلم صحیح است، هر چند در کتاب خود نیاورده است»⁽²⁾.

در روایت دیگری ابن مسعود از رسول خدا ﷺ نقل میکند:

إِذَا تَشَهَّدَ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلَاةِ فَلْيَقُلْ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ أَنْكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ⁽³⁾.

در روایتی دیگر از رسول خدا ﷺ نقل شده که ایشان از صلوات دُم بریده نهی کرده اند:

1- المستدرک، ج 1، ص 268؛ مسند احمد بن حنبل، ج 4، صص 119 و 712؛ سنن دار قطنی، ج 1، ص 347.

2- المستدرک، ج 1، ص 268.

3- المستدرک، ج 1، ص 269؛ سنن بیہقی، ج 2، ص 379.

لَا تُصَلُّوا عَلَى الصَّلَاةِ الْبَتْرَاءِ فَقَالُوا وَمَا الصَّلَاةُ الْبَتْرَاءُ، قَالَ تَقُولُونَ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَتَمْسِكُونَ بَلْ قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ⁽¹⁾
 بر من صلوات دم بریده نفرستید، پرسیدند: صلوات دم بریده چیست؟ فرمود:
 اینکه بگویید اللهم صل على محمد و ادامه ندهید بلکه میباید بگویید: اللهم صل
 على محمد و على آل محمد.

این روایت صراحت دارد که گفتن صلوات باید همراه با ذکر و یادکرد اهل
 بیت علیهم السلام باشد. چنانکه در روایتی دیگر به صراحت آمده است:
 مَنْ صَلَّى صَلَاةً وَلَمْ يُصَلِّ فِيمَا عَلَىَّ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِي لَمْ تُقْبَلْ مِنْهُ.⁽²⁾
 کسی که نماز به جای آورد و در آن بر من و اهل بیتم صلوات نفرستد
 (نمازش) از او قبول نمی شود.

به همین جهت، صحابی ای همچون جابر بن عبدالله انصاری میگفت:
 اگر نمازی به جای آورم و در آن بر محمد و آل محمد صلوات نفرستم گمان
 ندارم (در نزد خدا) قبول شود.⁽³⁾
 ابو مسعود انصاری نیز میگفت:

لو صليت صلاة لا اصيلي فيما على آل محمد ما رایت ان صلاتي تتم.⁽⁴⁾
 اگر نمازی به جا آورم که در آن بر محمد و آل او صلوات نفرستم گمان
 ندارم که نمازم کامل باشد.
 ابن حجر هیتمی میگوید:

پرسش آنان (یعنی صحابه) از رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از نزول آیه درباره
 چگونگی صلوات و پاسخ به آنان به اینکه بگویند: اللهم صل على محمد و

1- ابوسعید خدری نیشابوری، شرف المصطفی، ج 5، ص 107؛ صواعق المحرقة، ج 2، ص 430؛
 سخاوی، القول البدیع، ص 45؛ مسند زید بن علی، ص 33؛ احمد مرتضی، شرح الازهار، ج 1،
 ص 383.

2- علی بن عمر دار قطنی، علل دار قطنی، ج 6، ص 197.

3- «لو صلیت صلاه لم اصل فیها علی محمد و علی آل محمد ما رایت انها تقبل». (ذخائر العقبی، ص 52)

4- سنن دار قطنی، ج 1، ص 348، ش 1329.

علی آل محمد دلیل روشنی بر این است که مراد آیه امر به صلوات بر اهل بیت و بقیه آل اوست⁽¹⁾

قنوجی و شوکانی در تفاسیر خود گفته اند:

همه تعلیماتی که از جانب پیامبر ﷺ در این باره در زمینه صلوات انجام پذیرفته، به همراه صلوات بر آل اوست. مگر چند روایت نادر. از این رو، بر صلوات فرستنده لازم است که به هنگام صلوات فرستادن بر آن حضرت آل او را نیز یاد کند. همچنان که عده ای همچون امام الحرمین و غزالی از شافعی نقل نموده اند و ابن کثیر در تفسیرش از آن دو این گفته را آورده است و با وجود احادیث صحیح دیگر نیازی به گفته گویندگان نیست، بلکه روایات خود کفایت میکند⁽²⁾

فخر رازی شافعی نیز میگوید:

همانا دعای برای آل منصب بزرگی است به همین جهت در خاتمه تشهد در نماز قرار گرفته است و این همان جمله اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و ارحم محمداً و آل محمد است که این تعظیم در حق غیر آنان دیده نشده است⁽³⁾

محمد بن ادریس شافعی، پیشوای مذهب شافعی می گوید:

يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ فَرَضٌ مِّنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ كَفَاكُم مِّنَ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنْكُمْ مَن لَّمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَوةَ لَهُ⁽⁴⁾

ای خاندان پیامبر خدا محبت به شما فریضه ای است که خداوند آن را در قرآن فرو فرستاده است. در بزرگی و رفعت مقام شما همین بس که هر کس بر شما درود نفرستد، برای او نمازی نخواهد بود. (نماز او باطل است)

1- صواعق المحرقة، ج 2، ص 430

- 2- فتح البيان، ج 11، ص 141؛ فتح القدير، ج 4، ص 249.
- 3- تفسير مفاتيح الغيب، ج 27، ص 168.
- 4- الصواعق المحرقة، باب 11، ج 2، ص 435.

چرا صلوات ابتر؟ بنابر اعتراف عالمان و صاحب نظران اهل سنت، رسول خدا ﷺ در تبیین آیه صلوات، اهل بیت خود را شریک صلوات و ملحق به خود دانسته و از صلوات دُم بریده و ناقص نهی کرده است، ولی با این حال در گفتار و نوشتار آنان همواره بر خلاف سنت پیامبر اسلام ﷺ بر صلوات ابتر و دُم بریده تأکید شده که هر جا نامی از رسول خدا ﷺ برده می شود، به جای عمل به گفتار پیامبر اسلام ﷺ که فرمود: «قولوا اللهم صل على محمد و على آل محمد»، می گویند ﷺ ، و در مقابل نص رسول الله ﷺ اجتهاد غیر مجاز می کنند. بنابراین، آنچه شیعه انجام می دهد، عمل به فرموده رسول خداست.

6- چرا شیعیان نمازهای پنج گانه را در سه نوبت می خوانند؟

یکی دیگر از پرسش هایی که برخی مطرح می کنند و در پی القای شبهه عدم پای بندی شیعیان به سنت پیامبر اسلام هستند، این است که می پرسند: چرا شیعه همچون اهل سنت نماز را در پنج وقت نمی خواند؟

پاسخ

شیعه چون دیگر فرقه های اسلامی معتقد است که انجام هر نماز در وقت مخصوص خودش افضل است. همان طور که می دانیم هر یک از نمازها یک وقت اختصاصی دارند و یک وقت مشترک. برای نمونه، وقت اختصاص نماز ظهر، از آغاز ظهر شرعی (وقت زوال) است تا مقدار زمانی که چهار رکعت نماز خوانده می شود. در این مدت محدود، تنها می توان نماز ظهر را به جا آورد. وقت اختصاص نماز عصر نیز زمانی است که از آن لحظه تا وقت غروب، تنها به اندازه مدت خواندن نماز عصر فرصت باشد. وقت مشترک بین دو نماز ظهر و عصر، از پایان وقت اختصاص نماز ظهر تا ابتدای وقت اختصاص نماز عصر است. شیعه می گوید در تمام این وقت مشترک می توانیم

نماز ظهر و عصر را با هم و بدون فاصله بخوانیم. در مقابل، اهل سنت معتقدند از اول ظهر شرعی (وقت زوال) تا آنگاه که سایه هر چیز به اندازه خود آن چیز شود، به نماز ظهر اختصاص دارد و نباید نماز عصر در این مدت خوانده شود. از آن پس تا زمان مغرب، به نماز عصر اختصاص دارد و نمی توان نماز ظهر را در آن وقت به جا آورد. همین بحث ها در نماز مغرب و عشا هم وجود دارد. از جانب دیگر، همه مسلمانان در این باره اتفاق نظر دارند که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله میان دو نماز جمع می کرد، ولی در اینکه این کار برای هر زمان و مکانی جایز است یا آنکه اختصاص به زمان و مکان و حالت و شرایط خاصی دارد،

دو نظر وجود دارد. الف) شیعیان می گویند مقصود این است که در نخستین اوقات نماز ظهر، پس از پایان نماز ظهر، می توان نماز عصر را به جا آورد. همچنین در نخستین اوقات نماز مغرب پس از خواندن نماز مغرب، می توان نماز عشا را ادا کرد و این مسئله به زمان، مکان یا شرایط خاصی بستگی ندارد، بلکه در همه جا و همه وقت جایز است.

ب) اهل سنت می گویند جمع بین دو نماز، در مکان ها و زمان ها و شرایط خاصی جایز است. با رجوع به کتاب و سنت نبوی که از طریق اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده، در می یابیم چرا شیعه نماز را به صورت جمع و نه تفریق ادا می کند، هر چند به استحباب تفریق و جدا کردن نمازها اعتقاد دارند.

الف) قرآن خداوند در قرآن کریم می فرماید:

(أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا). (اسراء: 78)

نماز را وقت زوال آفتاب تا اول تاریکی شب به جای آر و نماز صبح را نیز به جای آر که در حقیقت، مشهود نظر (فرشتگان شب و فرشتگان روز) است.

خداوند متعال، در شبانه روز، پنج نماز بر بندگانش واجب کرده، ولی در این آیه، سه وقت برای آن نام برده است. شافعی در این باره می گوید: (أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ) و (ذُلُوكِ الشَّمْسِ): زوالها، (إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ): العتمه، (وَقُرْآنَ الْفَجْرِ): الصبح⁽¹⁾.

ازهری در این باره گفته است:

بهتر آن است که دلوک را به معنای زوال، یعنی وسط روز بگیریم. در این صورت معنی آیه چنین می شود، نماز را از وقت زوال تا تاریکی شب ادامه بده. بنابراین معنا، نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا داخل حکم می شود، سپس خداوند فرمود: و قرآن الفجر (که همان نماز صبح است)⁽²⁾.

بر این اساس، جمع بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا، مطلقاً جایز است، چه انسان در سفر باشد، چه در وطن. مگر آنکه دلیلی اقامه شود که بدون عذر نمی توان در وطن نمازهای مذکور را با هم اقامه کرد. از سویی پیامبر ﷺ بیشتر اوقات نمازهای پنج گانه را در پنج وقت اقامه می کرد، ولی به طور مکرر اتفاق افتاده که هم در وطن، یعنی مدینه و هم در سفر یا در حال اضطرار، نماز خود را به صورت جمع بین دو نماز به جای آورده است.

مذاهب چهارگانه اهل سنت، جمع بین نمازها را فقط به حالات خاص اختصاص داده اند و متفقند که در عرفه می توان نماز ظهر و عصر را در وقت ظهر با هم و بدون فاصله ادا کرد و در مزدلفه نیز جایز است، نماز مغرب و عشا را در وقت عشا به جا آوریم.

1- أحكام القرآن، ج 1، ص 56.

2- مفاتیح الغیب، ج 21، ص 383.

حنفی ها جمع بین نمازها را در عرفه و مزدلفه جایز می دانند و در دیگر موارد جایز نمی دانند. حنبلی ها و مالکی ها و شافعی ها علاوه بر موارد یاد شده، این کار را در حال سفر نیز جایز می دانند. البته برخی از این گروه ها با هم خواندن دو نماز را در موارد اضطراری مانند زمانی که باران بیارد و یا نمازگزار بیمار بوده یا در هراس از دشمن باشد، جایز می دانند.⁽¹⁾ شیعه این جواز را در یک سطح گسترده تری می بیند و آیه ذکر شده و روایات منقول در کتاب های اهل سنت مؤید دیدگاه شیعه است.

ب) روایات احمد بن حنبل، رهبر گروه حنابله در مسند خود و بخاری در صحیح خود از جابر بن زید نقل کرده اند: از ابن عباس شنیدم که می گفت: با رسول خدا ﷺ هشت رکعت نماز (ظهر و عصر) را با هم و هفت رکعت نماز (مغرب و عشا) را نیز با هم به جای آوردم. می گوید به «ابوشعثا» گفتم: فکر می کنم رسول خدا، نماز ظهر را به تأخیر انداخت و نماز عصر را زودتر ادا کرد و نیز نماز مغرب را به تأخیر انداخت و نماز عشا را زودتر به جا آورد. (ابوشعثا) گفت: من هم چنین می اندیشم.⁽²⁾

از این روایت، به روشنی درمی یابیم که پیامبر گرامی، هر دو نماز ظهر و عصر را با هم و هر دو نماز مغرب و عشا را نیز با هم و بدون فاصله به جای آورده است، اما اینکه ابوشعثا می گوید من گمان می کنم که رسول خدا ﷺ نماز ظهر را به تأخیر انداخته است ظن و گمان وی است و حجتی برای

1- نک: عبدالرحمان جزیری، الفقه علی المذهب الاربعه، کتاب الصلاه، مباحث الجمع بین الصلاتین

تقدیماً و تأخیراً، ج 1، ص 409

2- صحیح بخاری، ج 2، التهجد، ابواب التطوع، ص 67، باب 30، ح 1174؛ مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 221.

استدلال ندارد؛ آنچه مهم است رفتار خود پیامبر است که بین دو نماز جمع نموده است. اما کیفیت آن باید از روایات دیگر به دست آید نه با ظن و گمان.

بخاری در صحیح خود از ابن عباس نقل می کند:

إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى بِالْمَدِينَةِ سَبْعاً وَثَمَانِيَا الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ.⁽¹⁾
پیامبر ﷺ در مدینه نماز هفت رکعتی و نماز هشت رکعتی به جای آورد، یعنی نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء.

مالک ابن انس، رهبر مذهب مالکی، در کتاب موطأ و مسلم در صحیح خود و محدثان دیگر از ابن عباس نقل کرده اند:

صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ جَمِيعاً وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ جَمِيعاً فِي غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا سَفَرٍ.⁽²⁾

رسول خدا ﷺ هر دو نماز ظهر و عصر را با هم خواند و هر دو نماز مغرب و عشا را نیز با هم به جا می آورد، بدون اینکه از دشمن بهراسد یا در سفر باشد.

در صحیح مسلم، پس از نقل روایت از ابوالزبیر، چنین می گوید:

از ابو سعید پرسیدم چرا پیامبر چنین نمود. وی گفت: من همین پرسش را از ابن عباس پرسیدم. او گفت: پیامبر ﷺ چنین نمود تا امتش به حرج و سختی نیفتند.⁽³⁾

همچنین در منابع معتبر اهل سنت از ابن عباس نقل شده است:

صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ جَمِيعاً وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ جَمِيعاً فِي غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا مَطَرٍ.⁽⁴⁾

1- صحیح بخاری، ج 1، کتاب مواقیات الصلاة، باب تاخیر الظهر الى العصر، ص 155، ح 543.

2- مؤطا مالک، کتاب قصر الصلاة فی السفر، باب الجمع بین الصلاتین فی السفر والحضر، ص 144؛ صحیح مسلم، کتاب صلاه المسافر، باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر، ص 324، ح 1513؛ سنن

ابى داوود، كتاب الصلاه، تفريع ابواب صلاه المسافر، باب الجمع بين الصلاتين، ص 228، ح 1210؛
سنن نسائي، كتاب المواقيت، باب الجمع بين الصلاتين فى الحضر، ص 154، ح 597
3- صحيح مسلم، كتاب صلاه المسافر، باب الجمع بين الصلاتين فى الحضر، ص 324، ح 1514
4- صحيح مسلم، كتاب صلاه المسافر، باب الجمع بين الصلاتين فى الحضر، ص 324، ح 1518؛
سنن ابى داوود، كتاب الصلاه، تفريع ابواب صلاه المسافر، باب الجمع بين الصلاتين، ص 228،
ح 1211؛ سنن نسائي، كتاب المواقيت، باب الجمع بين الصلاتين فى الحضر، ص 154، ح 598.

رسول خدا ﷺ هر دو نماز ظهر و عصر را با هم خواند و هر دو نماز مغرب و عشا را نیز با هم به جا می آورد بدون اینکه از دشمن بهراسد یا آن که هوا بارانی باشد. از عبدالله بن عباس نیز روایت شده است: رسول خدا ﷺ بین ظهر و عصر، مغرب و عشا را جمع کرد، در حالی که مقیم بود، نه مسافر. شخصی از وی پرسید: چرا این گونه عمل کرد؟ او در جواب گفت: تا آنکه بر امتش دشوار نشود.⁽¹⁾ مسلم در باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر روایت می کند: پیامبر گرامی، هنگام مسافرت خود به سوی غزوه تبوک بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا جمع کرد. سعید بن جبیر می گوید: «از ابن عباس سبب آن را پرسیدم: گفت: پیامبر می خواست که امت خود را در رنج و سختی نیندازد».⁽²⁾ بسیاری از روایات بر این حقیقت گواهی می دهد که اگر جمع میان نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا، در یک وقت جایز نباشد، موجب رنج و مشقت در کار مسلمانان می شود. ازاین رو، پیامبر اکرم ﷺ به منظور ایجاد نوعی توسعه و تسهیل در امور مسلمانان، با هم خواندن هر دو نماز را در یک وقت، تجویز کرد. از جانب دیگر، روایات فوق به صراحت دلالت دارد که رسول خدا ﷺ بدون عذر یا شرطی، بین نمازها جمع کرد. ازاین رو، اختصاص دادن این روایات، به حالت ترس یا مسافرت یا باران، بی دلیل است. همچنان که شیخ احمد شاکر از عالمان اهل سنت، بعد از نقل کلام ابن سیرین به جواز جمع می گوید: این رأی همان رأی صحیحی است که از متن حدیث گرفته شده است، ولی تأویل به مرض یا عذر یا غیر آن تکلفی است که دلیلی بر آن نیست و با

1- 6. صحیح مسلم، کتاب صلاه المسافر، باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر، ص 324، ح 1515.

2- مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 246.

حکم به جواز جمع، بسیاری از دشواری هایی که در تفریق بر مردم پیدا می شود، برطرف می شود و حکم به جمع، کمکی است به طاعت مردم عادی. البته نباید این حکم موجب شود که با هم خواندن دو نماز عادت مردم شود، همان گونه که ابن سیرین به آن اشاره کرده است.⁽¹⁾

در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز جواز جمع بین نمازها تأیید شده است. کلینی به سند خود، از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله ، نماز ظهر و عصر را بدون عذر از هنگام زوال خورشید با مردم به جماعت به جای آورد و نیز نماز مغرب و عشا را قبل از سقوط شفق، بدون هیچ مشکلی با جماعت به جای آورد. این جمع را برای گشایش کار بر امت خود انجام داد.⁽²⁾

شیخ طوسی هم در تهذیب و استبصار، به سند خود از اسحاق بن عمار نقل می کند:

از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا می توانم بین مغرب و عشا در حضر قبل از آنکه شفق غایب شود، بدون هیچ عذری جمع کنم؟ حضرت فرمود: اشکالی ندارد.⁽³⁾

7- چرا شیعیان بر تربت سجده می کنند؟ سجده بر تربت بدعت است.

وهابیان سجده بر خاک یا تربت شهیدان را به معنای پرستش آنها و نوعی شرک می شمارند و میگویند چرا روی مُهر نماز میخوانید؟ این کار شرک و بتپرستی است. به همین جهت در مکه و مدینه، حجاج شیعه را از سجده کردن بر مهر منع می کنند.

صالح فوزان، عضو هیئت افتای سعودی می نویسد:

1- حاشیه سنن ترمذی، ج 1، صص 358 و 359.

2- 9 الکافی، ج 3، ص 286.

3- تهذیب الاحکام، ج 2، ص 263، ح 1047؛ الاستبصار، ج 1، ص 272، ح 982.

سجده بر تربت اولیا اگر به قصد تبرک به تربت و تقرب به اولیا باشد، شرک اکبر محسوب می شود و اگر مقصود، تقرب به خداوند متعال باشد، با اعتقاد به اینکه این تربت همانند زمین مسجدالحرام و مسجدالنبی و مسجدالاقصی فضیلت دارد، بدعت در دین به شمار می رود⁽¹⁾.

پاسخ

وهابیان در این مسئله نیز مانند بسیاری از مسائل دیگر دچار خطا شده اند و با معیارهای نادرست، درباره دیگران داوری می کنند. آنان در این مسئله بین سجده برای خدا و سجده روی خاک پاک و تربت شهیدان خلط و حکم یکی را بر دیگری بار کرده اند؛ زیرا آنچه دین به آن فرا می خواند، عبودیت در برابر خدا و سر تعظیم فرود آوردن و سجده کردن فقط در برابر اوست. خداوند در قرآن مجید می فرماید:

(وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (رعد: 15)

هر کس در آسمان ها و زمین است، برای خدا سجده می کند. بنابراین، سجده باید برای خدا باشد، اما مسلمانان به ویژه در نماز بر روی چه چیزی باید سجده کنند؟ آیا بر هر چیزی می توان سجده کرد، هر چند خوردنی یا پوشیدنی باشد یا آنکه فقط بر اشیای خاصی جایز است؟ در اینجا دو نظر است، شیعه بر اساس فرموده اهل بیت پیامبر اسلام سجده را فقط بر زمین پاک یا آنچه از زمین روییده باشد، به شرط آنکه خوراک و پوشاک انسان نباشد، جایز می داند و تربت شهیدان را از مصادیق خاک پاک می دانند. نظر دوم گفته رهبران مذاهب اهل سنت است که محل سجده را عام می دانند و خاص سجده بر زمین نمی دانند.

شیعه بر ادعای خود به روایت مورد قبول اهل سنت که از پیامبر نقل شده،
تمسک می کند که فرمود:

1- المنتقى من فتاوى الشيخ صالح بن فوزان، ج 2، ص 86.

جُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا. ⁽¹⁾

زمین برای من محل سجده و وسیله طهارت (تیمم و...) قرار داده شد.
بر این اساس، به فرموده رسول خدا ﷺ در نماز باید پیشانی روی زمین
گذارده شود از سویی دیگر و مورد اتفاق همه مسلمانان است که ترجیح با خاک
است و آن خاک باید پاک باشد؛ زیرا خداوند میفرماید:

(فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا.) (نساء: 43)

اگر آب برای وضو پیدا نکردید روی خاک پاک تیمم کنید.
با توجه به آیه تیمم و روایت ذکر شده، دو مطلب به دست می آید:
اول، آنکه بر محل سجده و تیمم باید اسم زمین صدق کند، دوم، آن زمین
باید خاک پاک باشد؛ زیرا که شرط تیمم و نماز در استفاده از خاک یکی است و
درباره تیمم خداوند به صراحت فرمود بر زمین پاک تیمم کنید.
اینکه چرا خداوند از میان همه اشیا، فقط سجده بر روی خاک را خواسته،
روایت حضرت امام صادق علیه السلام به خوبی آن را توضیح می دهد. به بیان آن
حضرت، سجده کردن بر خاک تنها برای آن است که چنین کاری، با فروتنی در
برابر خداوند یگانه سازگارتر است.

هشام بن حکم می گوید:

از امام صادق علیه السلام درباره آنچه سجده بر آنها جایز است، و بر چیزهایی که
جایز نیست پرسیدم. فرمود: سجده تنها بر زمین و آنچه می رویاند جز خوردنی
ها و پوشیدنی ها جایز است. گفتم: فدایت گردم، سبب آن چیست؟ فرمود:
سجده خضوع و اطاعت برای خداوند است و شایسته نیست برخوردنی ها و
پوشیدنی ها صورت پذیرد، زیرا دنیاپرستان، بردگان خوراک و پوشاکند،
درحالی که انسان هنگام سجده، در حال پرستش خدا به سر می برد، پس

سزاوار نیست پیشانی خود را بر آنچه معبود دنیاپرستان فریب خورده است، قرار دهد.⁽²⁾

1- صحیح بخاری، کتاب تیم، ج 1، ص 100، ح 335.

2- وسائل الشیعه، ج 5، ص 344، ح 6740.

رسول خدا ﷺ و اهل بیت او علیهم السلام و صحابه همواره روی خاک یا آنچه از خاک می رویید، سجده می کردند و برای هر مسلمانی بهترین اسوه پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت اوست.

روایاتی که چگونگی سجده آنان را بیان می کند، متعدد است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

وائل بن حجر می گوید:

رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَضَعَ أَنْفَهُ عَلَى الْأَرْضِ مَعَ جَبْهَتِهِ إِذَا سَجَدَ.⁽¹⁾

پیامبر اسلام را دیدم آنگاه که سجده می کرد، پیشانی و بینی خود را بر زمین می نهاد.

براء بن عاذب می گوید:

ما پشت سر پیامبر نماز می خواندیم هنگامی که سر از رکوع بر می داشت از ما کسی کمرش خم نبود تا هنگامی که پیامبر پیشانی اش را (برای سجده) بر زمین می نهاد⁽²⁾ (یعنی هماهنگ با او رکوع و... می کردیم).

در این روایت به صراحت می گوید پیامبر پیشانی را بر روی زمین می نهاد.

ابوسعید خدری می گوید:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رُئِيَ عَلَى جَبْهَتِهِ وَارْنَبَتِهِ أَثَرُ طِينٍ مِنْ صَلَاةٍ صَلَّاهَا بِالنَّاسِ.⁽³⁾

به هنگامی که رسول خدا ﷺ با مردم نماز خواند اثر خاک بر پیشانی و بینی او دیده شد.

1- مسند احمد بن حنبل، ج 4، ص 317؛ طبرانی، المعجم الكبير، ج 22، ص 30؛ احکام القرآن (جصاص حنفی)، باب السجود علی الوجه، ص 209، ح 3.

- 2- مسند احمد بن حنبل، ج 6، ص 301؛ سنن ترمذی، کتاب الصلاه باب ما جاء فی کراهیه النفع،
ص 131، ح 381؛ المستدرک، ج 1، ص 271؛ سنن کبری، ج 2، ص 252.
- 3- صحیح بخاری، کتاب الصلاه، باب متابعه الامام، ج 949، ص 228.

دسته ای دیگر از روایات دلالت دارند که پیامبر گرامی، مسلمانان را به پیشانی نهادن بر خاک هنگام سجده فرمان می داد. چنانکه ابو صالح می گوید: نزد ام سلمه (همسر پیامبر) رفته بودم که برادرزاده اش نیز آمد و در خانه اش نماز خواند، اما هنگامی که به سجده رفت به خاک ها فوت کرد. ام سلمه به وی گفت: ای برادرزاده خاک را فوت نکن؛ زیرا پیامبر به غلامش یسار (افلح) فرمود: «تَرَبَّ وجهک لله؛ رخسار خود را برای خدا، بر خاک بگذار».⁽¹⁾

واژه «ترب» از ماده «تراب» به معنای خاک است. از فرمان رسول الله ﷺ بر می آید که سجده بر خاک واجب است.

سیره رسول الله ﷺ نشان می دهد که آن حضرت علاوه بر زمین روی چیزی که از زمین روییده نیز سجده می کرد، در صورتی که از خوردنی ها و پوشیدنی ها نباشد.

در منابع اهل سنت و در روایات متعدد آمده است:

کان رسول الله ﷺ یُصَلِّي عَلَى الْخَمَرِ:

پیامبر، همواره بر خمره (که از لیف درخت خرما ساخته می شد) سجده می کرد.

این روایت از گروهی از صحابه، همچون ابن عباس⁽²⁾ عبدالله بن عمر⁽³⁾ و عایشه⁽⁴⁾ و ام سلمه⁽⁵⁾ و میمونه⁽⁶⁾ و ام سلیم⁽⁷⁾ نقل شده و سند اکثر این روایات نیز صحیح است.⁽⁸⁾

1- سنن ابی داود، کتاب الصلاه، باب السجود علی الانف والجبّه، ص 173، ح 894.

2- مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 269.

3- مسند احمد بن حنبل، ج 2، ص 92.

4- مسند احمد بن حنبل، ج 6، صص 149 و 179، ح 209.

5- مسند احمد بن حنبل، ج 6، ص 302.

- 6- مسند احمد بن حنبل، ج 6، ص 330؛ صحيح بخارى، كتاب الصلاه، باب 21، الصلاه على
الخميره، ج 1، ص 116، ح 381.
- 7- كتاب الصلاه، باب 21، الصلاه على الخميره، ج 1، ص 377.
- 8- مجمع الزوائد، ج 2، صص 57 و 58.

همچنین در روایات متعدد دیگر آمده که آن حضرت بر روی حصیر نماز می خواند. ابوسعید از صحابه رسول خدا ﷺ می گوید:

دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يُصَلِّي عَلَى حَصِيرِهِ وَيَسْجُدُ عَلَيْهِ.⁽¹⁾
به محضر پیامبر رسیدم، در حالی که ایشان روی حصیر خویش نماز می گزارد و بر آن سجده می کرد.

انس نیز روایت کرده است: «إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى عَلَى حَصِيرٍ».⁽²⁾
ابن حجر عسقلانی در شرح خود بر صحیح بخاری می گوید:
به سجاده کوچکی که از لیف خرما بافته شده باشد، خمره می گویند... اگر بزرگ باشد، آن را حصیر می نامند.⁽³⁾

به همین جهت امام صادق علیه السلام فرمود:
السُّجُودُ عَلَى الْأَرْضِ فَرِيضَةٌ وَعَلَى الْخَمْرِ سُتْهُ.⁽⁴⁾
سجده بر زمین، حکم الهی و سجده بر خمره، سنت پیامبر است.
ایشان در جای دیگر می فرماید:
السُّجُودُ لَا يَجُوزُ إِلَّا عَلَى الْأَرْضِ أَوْ عَلَى مَا انْبَتَتْ الْأَرْضُ إِلَّا مَا أَكَلَ أَوْ لُبَسَ.⁽⁵⁾
سجده کردن جز بر زمین و آنچه می رویاند، غیر از خوردنی ها و پوشیدنی ها جایز نیست.

علاوه بر گفتار و رفتار پیامبر اسلام ﷺ و اهل بیت او در مسئله سجده بر روی زمین، رفتار صحابه و تابعان نیز گویای سنت سجده بر زمین است.
جابر بن عبدالله انصاری می گوید:

1- مسند احمد بن حنبل، ج 3، ص 52.

2- مسند احمد بن حنبل، ج 3، ص 179.

3- فتح الباری، ج 1، ص 364.

4- وسائل الشیعه، ج 5، ص 345، ح 6746.

5- وسائل الشيعة، ج 5، ص 344، ح 6740.

با رسول خدا ﷺ نماز ظهر می گزاردم، مشتی سنگ ریزه برگرفتم و در دست خود نگه می داشتم تا خنک شود و هنگام سجده بر آنها پیشانی می گذاردم و این به خاطر شدت گرما بود.⁽¹⁾

نافع می گوید:

عبدالله بن عمر هنگام سجده، دستار خود را بر می داشت تا پیشانی خود را بر زمین بگذارد.⁽²⁾

محدثان اهل سنت روایاتی را آورده اند که نشان می دهد رسول الله ﷺ کسانی را که هنگام سجده، گوشه دستار خود را بین پیشانی خود و زمین قرار می دادند، از این کار بازداشت.

صالح سبایی می گوید:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى رَجُلًا يَسْجُدُ بَجَنْبِهِ وَقَدْ اعْتَمَّ عَلَى جِبْهَتِهِ فَحَسَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ جِبْهَتِهِ.⁽³⁾

پیامبر ﷺ ، شخصی را در حال سجده کنار خود مشاهده فرمود، درحالی که بر پیشانی خود دستار بسته بود. پیامبر عمامه را از پیشانی وی کنار زد.

عیاض بن عبدالله قرشی هم می گوید:

رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَجُلًا يَسْجُدُ عَلَى كُورِ عِمَامَتِهِ فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ: اِرْفَعْ عِمَامَتَكَ وَ أَوْمَأَ إِلَى جِبْهَتِهِ.⁽⁴⁾

1- «كُنْتُ أَصَلِّي الظُّهْرَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَآخَذَ قَبْضَهُ مِنَ الْحَصَى لِيَبْرُدَ فِي كَفِّي أَضَعَهَا لَجِبْهَتِي أَسْجُدُ عَلَيْهَا لَشِدَّةِ الْحَرِّ» (المستدرک، ج 1، ص 195)

2- «ان ابن عمر کان اذا سجد و علیه العمامه یرفعها حتی یضع جبهته بالارض». (سنن کبری، باب الکشف عن السجده فی السجود، ج 2، ص 104)

3- سنن کبری، باب الکشف عن السجده فی السجود، ج 2، ص 105.. از تابعین و از اصحاب، ابن مسعود بود که صاحب الطبقات الکبری، وی را جزو طبقه اول اهل کوفه پس از پیامبر اکرم 9 و از

کسانی به شمار می آید که از ابوبکر، عمر، عثمان و علی (ع) و عبدالله مسعود روایت کرده اند.

4- سنن کبری، باب الكشف عن السجده فی السجود، ج 2، ص 105.

رسول خدا ﷺ مردی را در حال سجده دید که بر گوشه عمامه خود سجده می کرد. پس به وی اشاره کرد که دستار خود را بردارد و به پیشانی او اشاره فرمود.

ابن سعد نیز در کتاب خود می نویسد:

كَانَ مَسْرُوقٌ إِذَا خَرَجَ يَخْرُجُ بِلَبْنِهِ يَسْجُدُ عَلَيْهَا فِي السَّفِينَةِ. ⁽¹⁾

مسروق ابن اجدع هنگام مسافرت، خشتی را با خود بر می داشت تا در کشتی بر آن سجده کند.

بنابراین، همراه داشتن قطعه ای از تربت که خاک است، بر خلاف نظر بعضی ها، شرک و بدعت نیست.

از مجموع مطالب پیش گفته بر می آید که سنت رسول الله ﷺ، ائمه هدی علیهم السلام و اصحاب و تابعین بر لزوم سجده کردن بر زمین و آنچه از آن می روید، به جز خوردنی ها و پوشیدنی هاست و اینکه رسول خدا ﷺ و اصحاب روی خاک نماز می خواندند، مورد قبول همه مذاهب است و مهر هم تکه خاکی پاک است که روی آن سجده میشود. اگر خاک وجود نداشت میتوان بر چیزهای غیر خوراکی سجده کرد، اما آیا پیامبر اسلام روی فرشی که امروزه وهابی ها روی آن نماز می خوانند هم نماز می خوانده است؟ به یقین چنین نبوده و در هیچ کتابی نیامده است.

ما با سجده بر زمین، به خداوند سجده می کنیم و اساساً همه مسلمانان بر چیزی سجده می کنند، ولی سجده آنان برای خداست نه برای آن چیز. مگر نه اینکه تمام نمازگزاران بر سنگ های مسجدالحرام سجده می کنند؟ هدف از سجده آنان خداست، نه سجده برای سنگ.

بنابراین، همچنان که سجده کردن بر خاک و گیاه به معنای پرستش نیست، بلکه سجود و پرستش برای خدا و خضوع در برابر او تا حد خاک است، سجده بر تربت که خاک پاکی است نیز چنین است.

1- الطبقات الکبری، ج 6، ص 79.

باتوجه به آنچه بیان شد، پی می بریم که چرا شیعیان بر خاک و سنگ یا
برخی گیاهان سجده می کنند و بر همه اشیا سجده نمی کنند؛ زیرا چنین کاری،
پیروی از سنت نبوی است که بر خاک سجده می کرد.

8- چرا شیعه هنگام نماز خواندن دست بسته نماز نمی خواند؟

از مواردی که درباره شیعه شبهه پراکنی می شود، آن است که می پرسند چرا شما همچون دیگر مسلمانان با دست بسته نماز نمی خوانید؟

پاسخ

باید دانست همه مسلمانان اتفاق نظر دارند که تَكْتِفٌ⁽¹⁾ در نماز، واجب نیست و پیروان سه مذهب، از چهار مذهب اهل سنت، دست بسته نماز خواندن را مستحب می دانند. مالکی ها همچون شیعه مجاز می دانند که نمازگزار با دست باز نماز بخواند. ازاین رو، تکتف⁽²⁾ از جمله مسائل اختلافی بین خود مذاهب چهارگانه اهل سنت از طرفی و مذهب اهل بیت علیهم السلام از جانب دیگر است.

1. حنفیه، شافعیه و حنابله آن را سنت می دانند، ولی مالکی سنت نمی داند.⁽³⁾
2. مالک به جواز این کار در نمازهای مستحبی و کراهت آن در نماز واجب حکم نموده است.⁽⁴⁾

3. قول سوم، تخییر بین وضع (دست روی دست گذاشتن) و ارسال (رها کردن دست) است! این قول را نووی از اوزاعی روایت کرده است.⁽⁵⁾

1- گذاردن دست راست روی دست چپ هنگام قیام.

2- از این عمل گاهی به نام «تکفیر»، یعنی پوشاندن دست و گاه «قبض»، یعنی بستن دست ها یاد شده است.

3- الفقه علی المذاهب الاربعه، ج 1، ص 217.

4- ابن رشد محمد بن احمد، بدایه المجتهد، ج 1، ص 140.

5- المجموع، ج 3 ص 312.

4. رأی چهارم، حرمت و مبطلیت این کار برای نماز است که رأی مشهور امامیه (شیعه) در مسئله است و حتی سید مرتضی از علمای برجسته شیعه در آن ادعای اجماع کرده است.⁽¹⁾

از این رو، از نظر مذاهب چهارگانه این کار مجاز است، ولی از نظر شیعه این کار نه تنها مجاز نیست، بلکه مبطل نماز است.

دلیل اول بر رد تکتّف این است که رسول گرامی اسلام این کار را در نماز انجام نمی داد. ابن رشد قرطبی از علمای اهل سنت می گوید:

درباره دست روی دست گذاشتن در نماز میان علما اختلاف شده است، مالک آن را در نمازهای واجب، مکروه ولی در نمازهای مستحب اجازه داده اما بعضی دیگر جزو آداب و سنن نماز دانسته اند و این نظر جمهور اهل سنت است. سبب این اختلاف نظر این است که روایاتی صحیح به ما رسیده است که نماز خواندن پیامبر ﷺ را توصیف می کند و در آن نقل نشده است که پیامبر ﷺ دست راست را روی دست چپ می گذاشت و از طرف دیگر به مردم امر می شود که در نماز دست روی دست بگذارند.⁽²⁾

دلیل دوم، ضعف ادله اهل سنت است. مهم ترین دلیل آنان چند روایت است که همه آنها از نظر سندی ضعیف هستند. از این رو، قابل اعتماد نیستند. برای نمونه، در روایت بخاری آمده است:

ابوحازم از سهل بن سعد نقل می کند که مردم مأمور می شدند مردان در نماز، دست راست خود را بر ذراع چپ قرار دهند. ابوحازم می گوید: این مطلب را صحیح نمی دانیم، مگر اینکه امر کننده آن پیامبر باشد.⁽³⁾

1- سید مرتضی علم الهدی، الانتصار، ص. 142.

2- بدایه المجتهد، ج 1، ص 140: «اختلف العلماء فی وضع الیدین احدهما علی الاخری فی الصلاه فَکَرِهَ ذَلِکَ مالک فی الفرض و اجازه فی النفل و رای قوم ان هذا من سنن الصلاه و هم الجمهور و

السبب في اختلافهم انه قد جاءت آثار ثابتة نقلت فيها صفه صلاته عليه الصلاه و السلام و لم ينقل فيها انه كان يضع يده اليمنى على اليسرى و ثبت ايضا ان الناس كانوا يومرون بذلك».

3- صحيح بخارى، كتاب الاذان، باب 87، باب وضع اليمنى على اليسرى، ج 1، ص 203، ح 740.

نکته مهم در این روایت این پرسش است که چه کسی مردم را امر به این عمل می کرد؟ آیا پیامبر اسلام بود یا کسی دیگر؟ معلوم نیست. فقط ابوحازم چنین احتمالی را داده که گوینده رسول خدا ﷺ بوده است. از این رو، قابل استناد برای ثبوت چنین حکمی نیست. به همین جهت، دو تن از علمای اهل سنت، یعنی «عینی» شارح بخاری می گوید: «این روایت مرسل است.»⁽¹⁾ سیوطی نیز همین نظر را دارد.⁽²⁾

همچنین در روایت مسلم آمده است:

وائل می گوید: پیامبر اسلام را دیدم که هنگام خواندن نماز، دست هایش را بالا برد و تکبیر گفت. آنگاه پیراهنش را به خود پیچیده و دست راست را روی دست چپ گذاشت و هنگامی که خواست به رکوع رود، دو دستش را از میان پیراهن بیرون آورد و تکبیر گفت و رکوع کرد.⁽³⁾

این حدیث را علقمه بن وائل از پدرش روایت می کند که اهل سنت آن را مرسل می دانند.⁽⁴⁾

به این روایت نمی توان استدلال کرد؛ زیرا وجه این کار پیامبر معلوم نیست که چرا چنین کرد؟ آیا به جهت سرما پیراهن را به خود پیچید و دست ها را روی هم گذارد یا به عنوان امری مستحب چنین کرد. با وجود چنین احتمال هایی نمی توان به آن استدلال کرد.

در منابع اهل سنت از امام علی عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است:

مِنَ السُّنَّةِ فِي الصَّلَاةِ وَضَعُ الْكَفِّ عَلَى الْكَفِّ تَحْتَ السَّرَّةِ.

در حال نماز، قرار دادن کف دست در کف دست دیگر زیر ناف از سنت است.

1- عمده القاری، ج 5، ص 278.

- 2- التواشیح علی الجامع الصحیح، ج 1، ص 463
- 3- 11 صحیح مسلم، کتاب الصلاه، باب 15، ص 199، ح 782
- 4- «ابن حجر از ابن معین نقل می کند: «علقمه بن وائل عن ابيه مرسل» (تهذیب التهذیب، ج 7، ص 247).

نووی شافعی پس از نقل روایت می گوید:

دارقطنی و بیهقی و دیگران این روایت را نقل کرده اند و بر ضعیف بودن آن اتفاق کرده اند؛ زیرا راوی آن عبدالرحمان بن اسحاق واسطی است که به اتفاق امامان جرح و تعدیل، ضعیف است.⁽¹⁾

روایت دیگری از عایشه نقل شده است:

ثَلَاثَةٌ مِنَ النَّبُوهِ... وَضَعُ الْيَدِ الْيُمْنَى عَلَى الْيُسْرَى فِي الصَّلَاةِ.⁽²⁾

سه چیز از نبوت است... قرار دادن دست راست بر دست چپ.

این روایت نیز ضعیف است؛ زیرا نووی می گوید:

راوی این حدیث محمد بن ابان انصاری است و مجهول می باشد؛ زیرا بخاری درباره اش گفته در بین راویان از عایشه چنین کسی شناخته نشده است.⁽³⁾

دلیل سوم بر رد تکتف، اختلاف مذاهب چهارگانه اهل سنت در چگونگی قرار دادن دست ها و محل آن است. برخی می گویند باید دست ها را بالای ناف قرار داد و برخی می گویند زیر ناف؛ برخی می گویند برای مردان زیر ناف و برای زنان روی سینه مستحب است و... در چگونگی قرار دادن دو دست نیز چنین اختلافی وجود دارد.⁽⁴⁾ این اختلافات به این جهت است که روایت معتبری که بیانگر انجام چنین کاری توسط پیامبر باشد، وجود ندارد.

دلیل چهارم برای رد تکتف این است که اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن نهی می کردند. برای مثال، محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام نقل می کند که به آن حضرت عرض کردم: شخصی دست راستش را در حال

1- المجموع، ج 3 ص 312.

2- سنن الکبری، ج 2، ص 28.

3- المجموع، ج 3 ص 313.

4- الفقه على المذاهب الاربعه، ج1، ص217.

نماز روی دست چپ خود می گذارد؟ حضرت فرمود: این همان تکفیر است که نباید انجام شود.⁽¹⁾

زراره هم از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: «بر تو باد به اقبال در نماز. از قرار دادن دست راست روی دست چپ پرهیز کن؛ زیرا این عمل از کارهای مجوس است».⁽²⁾

بنا بر بعضی نقل ها، دست روی دست گذاشتن کار اسیران عجم بود که خلیفه دوم، این کار را پسندید و دستور داد مسلمانان در نماز چنین کنند.⁽³⁾

با وجود روایات صحیحی که از اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده است، تکتف بر سر دو راهی سنت و بدعت قرار دارد. بی شک، ترک تکتف به جهت احتمال بدعت آن، بهتر است؛ زیرا بر اساس قاعده مشهور نزد عقلا و اصولیین، «دفع مفسده اولی از جلب منفعت» است.

رد ادله استحسانی برای اثبات تکتف

برخی علمای اهل سنت پس از آنکه نتوانستند دلیل شرعی معتبر و قانع کننده ای برای استحباب تکتف بیابند، به برخی وجوه ذوقی و استحسانی تمسک کرده اند. نووی در کتاب المجموع می نویسد:

اصحاب می گویند: قرار دادن دست روی دست، بهتر از بیهوده کاری در نماز بوده و به تواضع و تضرع نزدیک تر است.⁽⁴⁾

در پاسخ این استدلال باید گفت اگر قرار باشد که شریعت از طریق ذوقیات و استحسانات ثابت شود، دین ضایع می شود. وظیفه انسان در مقابل شریعت، تعبد محض است. از طرفی به غیر از خلیفه دوم، کدام صحابی قائل به چنین چیزی بوده است؟

1- وسائل الشیعه، کتاب الصلاه، باب 15 از ابواب قواطع الصلاه، ج 7، ص 266، ح 9295

- 2- وسائل الشيعه، كتاب الصلاه، باب 15 از ابواب قواطع الصلاه، ج 7، ص 266، ح. 9296
- 3- محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج 11، ص. 19
- 4- المجموع، ج 3، ص 313.

9- چرا شیعیان بعد از سوره حمد، آمین نمی گویند؟

از جمله مواردی که در نماز اهل سنت به ویژه در مسجدها دیده می شود، گفتن آمین توسط نمازگزاران بعد از تمام شدن سوره حمد است. حتی گاهی به نمازگزاران شیعه به همین جهت اعتراض می کنند که چرا آمین نمی گویند؟

پاسخ

یکی از اموری که نزد فقهای همه مذاهب از مسلمات است، این است که عبادات توقیفی است؛⁽¹⁾ یعنی باید مقدار و کیفیت آن به اذن شارع باشد و خروج از آن اندازه، بدعت و تشریع مُحَرَّم به شمار می آید.

در حاشیه مغنی ابن قدامه آمده است: «عبادات توقیفی است و هیچ جزء یا شرطی از آن با قیاس یا علت تراشی ثابت نمی شود به ویژه نماز».⁽²⁾ رسول الله ﷺ نیز فرمود: «این نماز صلاحیت ندارد که چیزی از کلام انسان ها به آن افزوده شود».⁽³⁾

بنابراین، اهل سنت که جزو اضافی (یعنی تأمین و آمین گفتن پس از حمد) را مستحب می شمردند، باید دلیلی برای آن اقامه کنند. اهل بیت علیهم السلام که نزدیک ترین افراد به پیامبر اکرم ﷺ هستند، به چنین سنتی فرمان نداده، بلکه آن را نفی کرده اند. جمیل بن دراج از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

هرگاه پشت سر امام جماعت مشغول نماز بودی، هنگامی که امام از خواندن حمد فارغ شد، بگو: الحمد لله رب العالمین و آمین مگو.⁽⁴⁾

در روایت دیگری از محمد حلبی نقل شده است: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «هنگامی که از فاتحه الکتاب فارغ شوم، آمین بگویم؟ حضرت فرمود: نه».⁽⁵⁾

-
- 1- سيدجواد حسيني عاملی، مفتاح الكرامه، ج 8، ص. 238.
 - 2- مغنی ابن قدامه، ج 1، ص. 506.
 - 3- صحيح مسلم، كتاب المساجد و مواضع الصلاه، باب تحريم الكلام فى الصلاه، ص 252،
ح. 1086.
 - 4- وسائل الشيعه، كتاب الصلاه باب عدم جواز التامين، ج 7، ص 67، ح. 7362.
 - 5- وسائل الشيعه، كتاب الصلاه باب عدم جواز التامين، ج 7، ص 67، ح. 1084.

امام باقر علیه السلام نیز به گونه ای دیگر به ترک این سنت ناپسند فرمان می دهد. زراره از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: «هرگز هنگامی که از خواندن [حمد] فارغ شدی، آمین مگو و اگر خواستی بگو: الحمد لله رب العالمین».⁽¹⁾

بر اساس نظر اهل بیت علیهم السلام، آمین گفتن پس از خواندن سوره حمد، موجب بطلان نماز می شود؛ زیرا آمین گفتن، کلام آدمی است و دلیلی بر استحباب آن در نماز وجود ندارد. به همین جهت فقهای شیعه درباره آن چنین گفته اند:

شیخ مفید: پس از خواندن حمد نباید آمین گفت.⁽²⁾

شیخ طوسی: گفتن آمین موجب بطلان نماز می شود، چه پنهانی و چه آشکار، چه قبل از پایان حمد و چه بعد از آن، برای مأموم و امام در هر حال.⁽³⁾

علامه حلی: آمین در آخر حمد نزد امامیه، حرام است و با گفتن آن، نماز باطل می شود.⁽⁴⁾

از دیگر مذاهب فقهی، درباره آن اختلاف دارند. نووی در این باره می گوید:

«رأی ابوحنیفه آن است که امام «آمین» را بلند و مأموم آهسته بگوید».

از مالک بن انس پیشوای مالکی ها دو روایت است. یکی مثل رأی ابوحنیفه است و دیگر آنکه اصلاً در نماز گفته نشود. رأی شافعی آن است که مأموم به حدی بگوید که تنها خودش بشنود، ولی کلام دیگری از او نقل شده است که باید بلند بگوید. رأی احمد بن حنبل آن است که برای نمازگزاران مستحب است آمین به جهر (بلند) بگویند.⁽⁵⁾

1- وسائل الشیعه، کتاب الصلاه باب عدم جواز التامین، ج 7، ص 67، ح 1085.

2- شیخ مفید، المقنعه، ص 105.

3- محمد بن حسن طوسی، الخلاف، ج 1، ص 332.

4- حسن بن مطهر حلی، تذکره الفقهاء، ج 3، ص 162، مسئله 265.

5- المجموع، ج 3، ص 373.

اهل سنت برای اثبات مدعای خود، به روایاتی متوسل شده اند که همگی خدشه پذیرند و نمی توانند چنین عمل مستحب مؤکدی را که با این شدت در صفوف جماعت خود اجرا می کنند، اثبات کنند.

دلیل اصلی برای چنین کاری روایاتی است که از ابوهریره نقل شده است. وی می گوید که رسول خدا ﷺ فرمود: «هرگاه امام به «ولا الضالین»، رسید، بگوئید: آمین»⁽¹⁾.

همچنین روایات دیگری از وی به همین مضمون نقل شده است. ابوهریره را متهم ترین راویان حدیث است. ذهبی نقل می کند:

عمر بن خطاب، ابوهریره را از نقل حدیث منع کرد، حتی او را با تازیانه زد و به او گفت: زیاد از پیامبر نقل حدیث کردی... اگر دست از نقل حدیث از پیامبر ﷺ برداری، تو را به قبیله ات (دوس) تبعید خواهم کرد یا به سرزمین قرده خواهم فرستاد.⁽²⁾

ابوحنیفه می گوید:

تمام اصحاب پیامبر نزد من ثقه و عادلند و حدیثی که از طریق آنان به من رسیده، صحیح و پذیرفتنی است، مگر احادیثی که از طریق ابوهریره، انس بن مالک رسیده است که مورد قبول من نیست، بلکه همه آنها نزد من مردود است.⁽³⁾

اهل سنت در روایاتی دیگر، آمین گفتن را از امام علی علیه السلام نقل می کنند، چنانکه ابن ماجه به سند خود از علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: «از رسول خدا ﷺ شنیدم که بعد از «ولا الضالین»، آمین گفت».⁽⁴⁾

باید دانست در سند این، روایت محمد بن ابی عبدالرحمان بن ابی لیلی وجود دارد که حافظه اش جداً ضعیف است.⁽⁵⁾ شعبه هم می گوید: «من کسی

- 1- سنن كبرى، ج 2، ص 55.
- 2- سیر اعلام النبلاء، ج 2، ص 433.
- 3- شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 68.
- 4- سنن ابن ماجه، ج 1، ص 278.
- 5- سنن ابن ماجه، ج 1، ص 278.

بدحافظه تر از ابن ابی لیلی ندیدم»⁽¹⁾. همچنین در سند این حدیث، ابن عدی هست که ابوحاتم در حق او می گوید: «او شخصی است که به حدیثش احتجاج نمی شود»⁽²⁾ به راستی با این ضعف سند چگونه می توان آن را مستند یک حکم فقهی قرار داد؟

اهل سنت از ابی داوود روایتی نقل کرده اند که از ابی زهیر نقل می کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «دعای خود را به آمین ختم کنید؛ زیرا در این صورت، به اجابت نزدیک تر است»⁽³⁾ در سند این حدیث هم ابومصباح مقرایی قرار دارد که مجهول است. پس سند حدیث، ناتمام است⁽⁴⁾ همچنین از نظر دلالت هم اضطراب دارد؛ زیرا مربوط به آمین گفتن بعد از فاتحه الکتاب در نماز نیست و اصلاً ذکری از نماز در این روایت نشده است. تنها مطلبی که این روایت دارد، آمین گفتن پس از دعاست. بدین ترتیب می بینیم که روایات وارد شده در این مسئله که در آنها ذکری از آمین گفتن آمده است، اشکال سندی دارند.

10- چرا شیعیان نماز تراویح نمی خوانند؟

یکی از مستحباتی که در بین پیروان مذاهب اسلامی در ماه رمضان رعایت می شود و آنان توجه خاصی بدان نشان می دهند، نماز تراویح است که در شب های ماه مبارک رمضان خوانده می شود. آنان به پایبند نبودن شیعه به این سنت اشکال می کنند و می پرسند چرا شیعه به این سنت عمل نمی کند و نماز تراویح نمی خواند؟

1- علل الدار قطنی، ج 3، ص 186.

2- تهذیب التهذیب، ج 2، ص 190.

3- سنن ابی داوود، کتاب الصلاه بان التأمین، ص 180، ح 938.

4- محمد عظیم آبادی، عون المعبود، ج 3، ص 151.

«تراویح»، جمع «ترویحه» و در اصل، اسم برای مطلق نشستن است و در اصطلاح، به معنای نشستن برای استراحت پس از خواندن چهار رکعت از نمازهای مستحبی در شب های ماه رمضان است.⁽¹⁾ اهل سنت نماز تراویح را با آنکه مستحب است، به جماعت به جا می آورند. اصل نوافل شب های ماه رمضان علاوه بر نوافل نماز شب، بیست رکعت (در بیست شب اول) یا سی رکعت (در ده شب دیگر) است که آن را همه قبول دارند، ولی به جماعت خواندن آن محل اختلاف است.

شیعه امامیه آن را جزو شریعت نمی داند، بلکه از بدعت های برخی صحابه می شمارد؛ زیرا آنچه مسلم است این است که پیامبر اکرم ﷺ از به جای آوردن نماز مستحبی در مسجد دوری می کرد. عبدالله بن سعد از پیامبر اعظم ﷺ پرسید:

نماز مستحبی را در خانه به جای آوردن بهتر است یا در مسجد؟ حضرت فرمود: آیا نمی بینی که خانه من چقدر به مسجد نزدیک است؟ با این وصف، من دوست دارم که نمازهایم را در خانه ام به جای آورم، مگر اینکه نمازهای واجب باشد.⁽²⁾

همچنین آن بزرگوار فرمود: «بر شما باد به نماز در خانه هایتان؛ زیرا بهترین نماز انسان، نمازی است که در خانه خوانده شود، مگر نمازهای واجب». (3) از جانب دیگر، پیامبر این نوع از نمازهای مستحبی را به جماعت به جا نیاورده است و حتی در زمان ابی بکر هم سابقه نداشته است. دلیل بر این ادعا روایتی است که بخاری از ابوهریره نقل می کند. وی می گوید:

1- فتح الباری، ج 4، ص 217.

2- مسند احمد بن حنبل، ج 4، ص 342.

3- مسند احمد بن حنبل، ج 5، ص 184.

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ قَالَ: مَنْ قَامَ شَهْرَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَ احْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ، قَالَ: ابْنُ شَهَابٍ: فَتَوَفَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَسَلَّمَ وَالْأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ، ثُمَّ كَانَ الْأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ فِي خِلَافِهِ أَبِي بَكْرٍ وَ صَدْرًا مِنْ خِلَافِهِ عُمَرُ.⁽¹⁾ رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس در ماه رمضان از روی ایمان و اخلاص به نماز برخیزد گناهان گذشته او بخشیده خواهد شد. ابن شهاب می گوید: رسول خدا ﷺ در حالی از جهان رفت که مردم این چنین نماز می خواندند حتی در حکومت ابوبکر و اوایل حکومت عمر چنین بود. شارحین در شرح این حدیث می گویند: «مراد از الامر علی ذلک، این است که تا زمان عمر نیز نماز تراویح به جماعت خوانده نمی شد، بلکه مردم آن را فرادی و در خانه خود به جا می آوردند.»⁽²⁾ روایت دیگر بخاری به صراحت بیان می کند که اقامه آن به جماعت از بدعت های خلیفه دوم بوده است. وی از ابن شهاب و او از عبدالرحمان بن عبدالقاری نقل می کند: خَرَجْتُ مَعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ لَيْلَهُ فِي رَمَضَانَ إِلَى الْمَسْجِدِ فَإِذَا النَّاسُ أَوْزَاعٌ مُتَفَرِّقُونَ يُصَلِّي الرَّجُلُ لِنَفْسِهِ وَ يُصَلِّي الرَّجُلُ فَيُصَلِّي بِصَلَاتِهِ الرَّهْطُ فَقَالَ عُمَرُ: إِنِّي أَرَى لَوْ جُمِعَتْ هَؤُلَاءِ عَلَى قَارِئٍ وَاحِدٍ لَكَانَ أَثْمَلًا، ثُمَّ عَزَمَ فَجَمَعَهُمْ عَلَى أَبِي بَنِي كَعْبٍ، ثُمَّ خَرَجْتُ مَعَهُ لَيْلَهُ أُخْرَى وَ النَّاسُ يُصَلُّونَ بِصَلَاةِ قَارِئِهِمْ، قَالَ عُمَرُ: نِعَمَ الْبِدْعَةُ هَذِهِ.⁽³⁾ در یکی از شب های رمضان با عمر به مسجد رفتیم، دیدم مردم دسته دسته پراکنده هستند و هر کسی برای خود یا با گروه خود نماز می خواند. عمر گفت: به نظر من، اگر اینان به یک امام اقتدا کنند، بهتر است پس دستور داد ابی بن کعب پیش نماز همه باشد، شبی دیگر با وی به مسجد رفتیم و دیدیم

1- صحیح بخاری، کتاب صلاه التراویح، ج 2، ص 308، ح 2009.

2- نووی، شرح صحیح مسلم، ج 6، ص 40؛ فتح الباری، ج 4، ص 218؛ عون المعبود، ج 4،

ص 171.

3- صحيح بخارى، كتاب صلاه التراويح، ج 2، ص 308، ح 2010.

مردم نمازهای مستحبی شب های رمضان را به جماعت می خوانند. آنگاه عمر گفت: این بدعت خوبی است.

از این رو، مسلمانان همواره این نماز را فرادا به جای می آوردند تا اینکه عمر جماعت را بدعت نهاد، ولی این سخن که گفته شود بدعت نیکو و حسنی است، با ادله شرعی که تمام بدعت ها را نکوهش می کند، ناسازگار است. رسول خدا ﷺ فرموده: «هر بدعتی، گمراهی است».⁽¹⁾

عینی می گوید: «عمر تعبیر «بدعت» آورد؛ چون پیامبر اکرم ﷺ جماعت را برای اینان تشریع نکرد و در زمان ابوبکر هم نبود».⁽²⁾ با این حال، اهل سنت به این بدعت گذاری تصریح نیز می کنند، چنانکه قلقتندی می گوید:

عمر اولین کسی است که جماعت رمضان را تشریع کرد و آن در سال چهارده هجری بود.⁽³⁾

ابن اثیر در کتاب اسد الغابه می گوید:

هو أول من جمع الناس على قيام رمضان.⁽⁴⁾

عمر، نخستین کسی بود که مردم را برای اقامه نماز مستحبی در ماه رمضان جمع نمود (تا آن را به جماعت بخوانند). ابن عبدالبر در الاستیعاب می گوید:

اوست که ماه رمضان را با نماز مستحبی دسته جمعی نورانی کرد.⁽⁵⁾

آیا اینان پنداشته اند که خدا و رسولش از حکمت جماعت در نوافل غافل بوده اند و شخصی دیگر توانسته است آن را احیا کند؟!

1- صحیح مسلم، کتاب الجمعة، باب تخفیف الصلاه والخطبه، ص 393، ح. 1889

2- عمده القاری، ج 11، ص 126

3- مائثر الانافه فی معالم الخلافه، ج 2، ص 337

4- أسد الغابه، ج 3، ص. 678.

5- ابن عبد البر، الاستيعاب، ج 3، ص 1145.

در این زمینه، نه تنها دلیلی وجود ندارد، بلکه به جماعت خواندن نماز تراویح از دیدگاه پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت ، پذیرفته نیست. برای نمونه، امام صادق  می فرماید: «به پا داشتن تراویح به جماعت جایز نیست».⁽¹⁾ در روایتی دیگر آمده است:

زمانی که امیرمؤمنان علی  در کوفه بود، مردم کوفه به خدمت حضرت آمدند و امام جماعت برای نماز تراویح درخواست کردند. حضرت جواب منفی داد و آنان را از اقامه نوافل شب های ماه رمضان به جماعت نهی کرد. چون شب هنگام فرا رسید، مردم به همدیگر می گفتند: بر رمضان گریه کنید. وای بر رمضان.⁽²⁾

سلیم بن قیس هم از علی  نقل می کند که فرمود: به خدا سوگند! دستور دادم که مردم در ماه رمضان جز بر نمازهای واجب، جماعتی را برپا نسازند و به ایشان گفتم که ادای نافله ها به جماعت، بدعت است. برخی از لشکریانم فریاد برآوردند که ای اهل اسلام! سنت عمر تغییر کرد. او ما را از نمازهای نافله ماه رمضان باز می دارد تا آنجا که ترسیدم در لشکرگاه سر به شورش نهند.⁽³⁾

11- چرا اذان شیعیان با اذان اهل سنت متفاوت است؟

از جمله موارد اختلافی بین شیعه و اهل سنت فقراتی از اذان است. آنان در اذان خود «حی علی خیر العمل» را نمی گویند، ولی شیعه خود را ملزم به گفتن این ذکر می داند و در مقابل، آنان هنگام اذان صبح می گویند: «الصلاة خیر من النوم»، ولی شیعه آن را ترک می کند. حال این پرسش مطرح است که آنچه در شریعت از جانب خدا آمده، چیست و چه کسی تارک سنت است؟

1- بحارالانوار، ج 10، ص 363.

2- وسائل الشیعه، ج 8، ص 47، ح 10066.

3- وسائل الشیعه، ج 8، ص 46، ح 10065.

پاسخ

یکی از مسلمات همان گونه که در پاسخ پرسش پیشین گفته شد، آن است که عبادات توقیفی است. بدین معنا که باید آنها را همان گونه که خدای تعالی بیان کرده و دستور داده است، به جای آورد و از پیش خود چیزی بر آن نیفزود و از آن نکاست. اذان یکی از همین اعمال عبادی است که اهل بیت علیهم السلام اتفاق نظر دارند که خدای متعال، تشریع کننده اذان است که جبریل آن را بر پیامبر نازل کرده و آن حضرت به بلال آموخته و کسی در تشریع آن دخالت نداشته است.

امام صادق علیه السلام در روایتی می فرماید:

هنگامی که جبریل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد، سر مبارکش در دامن علی علیه السلام بود، جبریل اذان و اقامه گفت هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیدار شد، فرمود: ای علی! آیا شنیدی؟ عرض کرد: آری، سپس فرمود: آیا حفظ کردی؟ عرض کرد: آری آنگاه فرمود: بلال را صدا زنید. علی علیه السلام ، بلال را خواست و اذان و اقامه را به او یاد داد. ⁽¹⁾

روایات اهل سنت نیز بر این تشریع الهی صحه گذاشته اند، چنان که حاکم نیشابوری از سفیان نقل می کند:

من بعد از ورود حسن بن علی علیه السلام به مدینه، بر حضرتش وارد شدم، از او درباره اذان پرسیده شد. برخی گفتند: شروع آن با خوابی بوده که دیده شده است. حضرت در جواب او فرمود: شأن اذان بالاتر از آن است، بلکه جبریل در آسمان دو تا دو تا اذان گفت و آنگاه به رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد داد. ⁽²⁾

در کتب حدیثی اهل سنت نقل شده است: «همانا اذان به وحی الهی بوده است» ⁽³⁾.

- 1- کافی، ج 3، ص 302
- 2- مستدرک حاکم، ج 3، ص 171
- 3- المنصف، ج 1، ص 456، ح 1775.

در روایات اهل سنت، اذان را به خواب امثال عبدالله بن زید یا عمر بن الخطاب یا ابوبکر منتسب می سازند که این امر با عبادی بودن اذان نمی سازد که تشریع آن به واسطه خواب غیر معصوم باشد. بنابراین، تمامی روایاتی که تشریع اذان را به خواب و رؤیا مستند می کنند که عبدالله بن زید یا دیگری دیده و بر پیامبر ﷺ نقل شده و ایشان هم به بلال آموخته است، نادرست است؛ زیرا این روایات با یکدیگر تعارض دارند و خواب بیننده را حدود چهارده نفر می نامند. از جانب دیگر، سند این روایات، ضعیف و از نظر متن روایات نیز مورد مناقشه است.⁽¹⁾

علاوه بر اصل تشریع اذان، مسلمانان در اینکه در اذان و اقامه «حی علی خیر العمل» گفته شود و همچنین در گفتن جمله «الصلوه خیر من النوم» به جای آن اختلاف دارند. اهل سنت گفتن جمله اول را در اذان و اقامه جایز نمی دانند و برخی آن را مکروه می شمارند، ولی گفتن جمله دوم را در نماز صبح به جای آن مشروع می دانند.

شیعه «حی علی خیر العمل» را جزو اذان و اقامه می داند که بدون آن، اذان باطل است و گفتن «الصلوه خیر من النوم» را بدعت می شمارد و برای این نظر خود چند دلیل دارد:

اول آنکه مسلمانان بر اصل مشروعیت «حی علی خیر العمل» اتفاق داشتند و شکی نیست که این فقره در اذان عهد رسول الله وجود داشته و تا هنگام وفات آن حضرت نیز نسخ نشده است.

از برخی روایات استفاده می شود که رسول خدا ﷺ به بلال دستور داد تا «حی علی خیر العمل» را در اذان بیاورد. در کنز العمال آمده ا

1- جعفر سبحانی، الإنصاف فی مسائل دام فیها الخلاف، ج 1، صص 135140.

بلال همیشه در اذان صبح «حی علی خیر العمل» می گفت.⁽¹⁾

در سنن بیهقی آمده است که علی بن الحسین علیه السلام در اذان خود «حی علی خیر العمل» می گفت و می فرمود اذان در اول (در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله) چنین بود. وی همچنین نقل می کند که عبدالله پسر عمر در نماز این جمله را می گفت.⁽²⁾

شوکانی هم در نیل الاوطار به نقل از محب طبری در کتاب احکام الاحکام می گوید که زید بن ارقم در اذان خود «حی علی خیر العمل» را می خواند.⁽³⁾ وی همچنین از آن کتاب نقل می کند که این جمله در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته می شد و عمر آن را تغییر داد.⁽⁴⁾

همچنین نقل شده است که هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در اذان به «حی علی خیر العمل» می رسید، «لا حول و لا قوه الا بالله» می گفت.⁽⁵⁾

از انس بن مالک چنین نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «آنگاه جبریل بلند شد و انگشت سبابه خود را در گوش راست خود قرار داد و فقرات اذان را دو تا دو تا خواند در یکی از فقرات آن گفت: «حی علی خیر العمل».⁽⁶⁾ شیخ صدوق نیز از ابن ابی عمیر نقل کرده است:

از امام رضا علیه السلام از حی علی خیر العمل پرسیدم که چرا عامه آن را از اذان حذف کردند؟ حضرت فرمود: علت ظاهری آن را می پرسی یا علت باطنی آن را؟ عرض کردم: هر دو را می پرسم. حضرت فرمود: علت ظاهری آن بود که مردم با توجه بسیار به نماز، جهاد را رها نکنند. علت باطنی آن این است

1- کنز العمال، ج 8، ص 342، ح 23174

2- سنن بیهقی، باب ما روی بحی علی خیر العمل، ج 1، ص 425

3- شوکانی، نیل الاوطار، ج 2، ص 18

4- شوکانی، نیل الاوطار، ج 2، ص 19

- 5- محمد سالم غزان، حى على خير العمل بين الشريعة و البدعه، ص.24
- 6- اسدالغابه، ج1، ص244.

که بهترین عمل، ولایت است و قصد کسی که «حی علی خیر العمل» را از اذان حذف نمود، دور کردن مردم از ولایت بود.⁽¹⁾

از مجموعه این روایات بر می آید که بنابر آموزه های اهل بیت علیهم السلام «حی علی خیر العمل» جزو اذان و اقامه بوده است. شوکانی در نیل الاوطار می گوید: «از عترت «حی علی خیر العمل» بعد حی علی الفلاح به اثبات رسیده است».⁽²⁾ دیگران هم بر این امر صحه گذاشته اند. حافظ علوی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: «اذان من و پدرانم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب و حسن و حسین و علی بن الحسین علیهم السلام گفتن «حی علی غیر العمل» در اذان است».⁽³⁾

پرسشی که در اینجا مطرح است اینکه چه کسی «حی علی خیر العمل» را از اذان و اقامه حذف کرد؟

بر اساس گفته قوشجی حنفی در شرح تجرید، عمر بن خطاب در خطبه ای خطاب به مردم گفت:

ای مردم! سه چیز در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، ولی من از آنها باز می دارم و حرام می کنم و هر کس انجام دهد، او را مجازات می کنم: متعه زنان، حج تمتع و گفتن حی علی خیر العمل.⁽⁴⁾

علمای زیدیه هم اتفاق نظر دارند جز عمر بن خطاب کسی از «حی علی خیر العمل» منع نکرد.⁽⁵⁾

شوکانی هم از قول نویسندگان الاحکام می گوید «حی علی خیر العمل» در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله جزو اذان بود و در مأذنه ها خوانده می شد تا زمان عمر که از آن منع شد.⁽⁶⁾

1- علل الشرایع، ج 2، ص 368.

- 2- نیل الاوطار، ج 2، ص. 19.
- 3- الاذان بحی علی خیر العمل، صص 60 و 69.
- 4- قوشجی، شرح تجرید، ص. 374.
- 5- یحیی بن حسین، الاحکام فی الحلال و الحرام، ج 1، ص 84 .
- 6- نیل الاوطار، ج 2، ص 19.

برخی در توجیه حذف این فقره از اذان گفته اند عمر مردم را به جهت اینکه بیش از اندازه به نماز نپردازند و از جهاد باز نمانند، از گفتن «حی علی خیر العمل» نهی کرد.⁽¹⁾ این در حالی است که ضرورت جهاد و دفاع در زمان رسول الله ﷺ بیشتر احساس می شد، پس چرا رسول خدا ﷺ از آن نهی فرمود؟ اگر عمر در شرایط اضطراری و هنگام جهاد و دفاع آن را حذف کرد، باید گفت این حکم، حکم ثابت و دایمی برای همیشه نیست، زیرا مسلمانان همیشه درگیر جهاد نیستند. پس چرا اهل سنت، به طور کلی، چه در حال جهاد و چه در زمان صلح، «حی علی خیر العمل» را از اذان برداشتند؟

بدعت اضافه شدن الصلوه خیر من النوم

عمر بعد از برداشتن این فقره از اذان و اقامه، جمله ای با عنوان «الصلوه خیر من النوم» در اذان اضافه کرد که اهل سنت گفتن این جمله را در فصل های اذان در نماز صبح، مستحب می دانند. در مقابل، شیعیان به پیروی از ائمه هدی علیهم السلام آن را جزو اذان نمی دانند، بلکه آن را مبطل اذان و بدعت می شمارند.

شیخ کلینی نقل کرده است:

معاویه بن وهب می گوید: که از امام صادق علیه السلام درباره تثویب پرسیدم که بین اذان و اقامه گفته می شود؟ حضرت فرمود: ما آن را نمی شناسیم.⁽²⁾

تثویب یا دوبار گفتن «الصلاه خیر من النوم» در اذان فجر بر اساس فتوای علمای امامیه، حرام و بدعت است. سید مرتضی می گوید:

1- الاذان بحی علی خیر العمل، ص. 25.

2- فروع کافی، ج 3، ص 303.

تثویب در اذان صبح، بدعت است و همه عالمان شیعه بر آن اتفاق نظر دارند⁽¹⁾.

علامه حلی نیز می فرماید:

تثویب نزد ما بدعت است؛ زیرا در روایت عبدالله بن زید (که در روایات اهل سنت آمده) ذکر از آن نیست و همچنین در روایات اهل بیت علیهم السلام که چگونگی اذان فرشته وحی در آن آمده حرفی از آن نیست⁽²⁾.
ابن رشد قرطبی می گوید:

از مذاهب چهارگانه اهل سنت شافعی ها آن را از اذان نمی دانند. وی می گوید: زیرا این جمله از اذان، معلوم نیست که در زمان پیامبر بوده یا در زمان عمر اضافه شده است⁽³⁾.

در مسئله مورد مناقشه چند روایت از اهل سنت نقل شده که به جهت ضعف روایات شافعی بر استحباب گفتن آن جملات حکم نداده است. دراین باره به چند روایت اشاره می کنیم.

روایت اول

سعید بن مسیب از عبدالله بن زید روایت می کند روزی هنگام صبح، بلال، رسول خدا صلی الله علیه و آله را به نماز صبح دعوت کرد. به او گفته شد: رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب است، بلال با صدای بلند گفت «الصلوة خیر من النوم.» سعید بن مسیب می گوید: سپس این جمله داخل اذان صبح قرار داده شد⁽⁴⁾.

این حدیث بر فرض صحت سند، دلالت بر جواز چنین کاری ندارد؛ زیرا سعید بن مسیب نگفته چه کسی این جمله را داخل اذان قرار داده است؟ آیا بلال چنین کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله شنید و چیزی نگفت یا دیگران چنین کردند؟

1- مسائل الناصریات، ص. 183.

2- تذکرہ الفقہاء، ج 3، ص 47 و 48.

3- بدایہ المجتہد، ج 1، ص 89 .

4- مسند احمد بن حنبل، ج 4، ص 43.

روایت از بیان آن ساکت است و هنگامی که دو احتمال وجود داشته باشد، نمی توان به آن استدلال کرد.

بخاری و مسلم این روایت را در کتاب های خود نیاورده اند و این خود یکی از دلایل ضعف روایت به شمار می آید. حاکم نیشابوری می گوید: «عدم نقل آنان به این سبب بوده که در سند ناقلین از وی اختلاف است».⁽¹⁾

دلیل دیگر بر ضعف روایت آن است که راوی این روایت عبدالله بن زید صحابی است (که درباره سال مرگ وی اختلاف است). ابن حجر عسقلانی می گوید که در سال سی و دو هجری مرده است، اما حاکم نیشابوری می گوید: «صحیح آن است که وی در جنگ احد به شهادت رسیده و همه روایات او منقطع می باشد».⁽²⁾

دلیل دیگر بر ضعف این روایت آن است که یکی از راویان این حدیث عبدالله بن محمد بن عبدالله بن زید است که در کتاب های صحاح اهل سنت حدیثی از وی نقل نشده و در کتاب سنن فقط همین یک روایت از وی نقل شده است که در آن فضیلتی برای خاندانش است؛ زیرا در آن ادعا شده که اذان با الهام به جدش تشریع شده است. به همین جهت، وی متهم است و نمی توان به خبر او تمسک کرد. در سند یکی از این روایت ها، زید بن حباب بن ریان تمیمی آمده است که او را به کثرت خطا توصیف کرده اند.⁽³⁾ در سند سوم، «محمد بن ابراهیم بن حارث بن خالد تمیمی» است که احمد بن حنبل او را تضعیف کرده است.⁽⁴⁾

1- المستدرک، ج 2، ص 336.

2- تهذیب التهذیب، ج 5، ص 197، ش 377؛ الاصابه فی تمییز الصحابه، ج 4، ص 85، ش 4704.

3- میزان الاعتدال، ج 2، ص 100.

4- تهذیب الکمال، ج 24، ص 304.

روایت دوم

ابن ماجه نقل می کند: رسول خدا در اذان فجر به «تثویب» دستور داد.⁽¹⁾ این حدیث منقطع است؛ زیرا ابن ابی لیلی که راوی حدیث است متولد سال هفده است و بلال به سال بیست یا بیست و یک، در شام از دنیا رفته است. از این رو، ابن ابی لیلی در سه یا چهار سالگی بلال را دیده است. پس چگونه ممکن است با سن کم از بلال حدیث نقل کرده باشد؟

در برخی روایات آمده است: «عبدالله بن زید در خواب دید بعضی می گویند: «بلال آن را در اذان اضافه و پیامبر تقریر کرد». نیز در برخی روایات آمده است: «عمر بن خطاب به مؤذن دستور داد تا آن را در اذان صبح قرار دهد».

چگونه با این اختلاف در روایت ها می توان امر به تثویب کرد؟ بنابراین می توان گفت که عبارت «الصلوة خیر من النوم» در سیره و سنت رسول الله در اذان و اقامه به کار نرفته است، بلکه حتی در زمان ابوبکر نیز گفته نمی شد، بلکه در عصر عمر بن خطاب، این قسمت به اذان صبح اضافه شد.⁽²⁾ حتی برخی علمای اهل سنت نیز آن را بدعت می دانند. شوکانی از البحر الزخار نقل می کند: «عمر تثویب را بنا نهاد و فرزندش گفت: این بدعت است.»⁽³⁾ مجاهد نیز نقل می کند: «ما با ابن عمر بودیم که شنیدم مردی در مسجد تثویب می گوید ابن عمر گفت: بیا از نزد این بدعت گذار خارج شویم.»⁽⁴⁾

12- چرا شیعیان در اذان و اقامه به ولایت امیرالمومنین شهادت می دهند؟

یکی از اشکالات وهابیان این است که چرا در اذان خود «اشهد ان علیا ولی الله» می گویند و در اذان بدعت می گذارید؟ همچنین می گویند: مگر خدا ولی دارد؟

1- سنن ابن ماجه، ج 1، ص 237، ح 715

2- الموطا، ص 72

3- نیل الاوطار، ج 2، ص 43

4- مصنف عبدالرزاق، ج 1، ص 475.

پاسخ

در اینکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ، ولی الله است، هیچ شک و شبهه ای نیست و آیه و روایات بر آن دلالت دارد و عده ای از عالمان اهل سنت نیز گفته اند که این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ) (مائده: 55 و 56)

همانا سرپرست شما [بعد از] خداوند، پیامبر و مؤمنانند، مؤمنان [یعنی] همان کسانی که نماز برپا می دارند، و حتی در حال رکوع زکات می دهند و هر کس خداوند را سرپرست و حامی خود بشناسد و نیز پیامبر و [این گونه] مؤمنان را، از اعضای حزب خداوند است و حزب خداوند به واقع پیروز است.

آنان گفته اند این آیه هنگامی نازل شد که نیازمندی وارد مسجد شد و از مردم کمک خواست، ولی کسی به او کمک نکرد، علی علیه السلام که در حال رکوع بود، به نیازمند اشاره کرد و انگشتر خود را به او بخشید. در این هنگام این آیه نازل شد.⁽¹⁾

ابن عباس نقل می کند که عبدالله بن سلام با عده ای از یهودیان که اسلام اختیار کرده بودند، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: یا رسول الله خانه های ما دور است و کسی نیست از برای ما حدیثی و خبری از شما بیاورد و قوم ما هم وقتی که مسلمان شدیم، ما را ترک گفتند و با ما نشست و برخاست نمی کنند و ازدواج و نکاح را از ما بریده اند و با ما تکلم هم نمی نمایند و این امر مشکلاتی برای ما به وجود آورده است. سپس پیامبر آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ)

- 1- جامع البيان فى تفسير القرآن، ج 6، ص186؛ الجامع لأحكام القرآن، ج 6، ص221؛ الدر المنثور فى تفسير المأثور، ج 2، ص 293؛ فتح القدير، ج 2، ص60.

را تلاوت فرمود و از منزل بیرون آمد و به طرف مسجد رفت. در این میان، سائلی را مشاهده کرد که از مسجد بیرون می آمد. به او فرمود: آیا کسی به تو چیزی بخشیده است؟ گفت: بلی یا رسول الله، انگشتی به من بخشیده شده است. پیامبر ﷺ فرمود: چه کسی آن را به تو بخشیده است؟ گفت: این مرد که در حال نماز ایستاده و اشاره به علی کرد. پیامبر ﷺ فرمود: در چه حالتی به تو بخشید؟ گفت در حالتی که در رکوع بود، سپس پیامبر ﷺ تکبیر گفت و این آیه را قرائت فرمود. ⁽¹⁾

با نزول این آیه، علی علیه السلام از طرف خدا، ولی و سرپرست مسلمانان پس از رسول خدا ﷺ معرفی شد. مراد ما از شهادت به ولی بودن آن حضرت همین معناست، یعنی کسی که از جانب خدا ولی بر مردم است. همچنان که مراد ما از رسول الله ﷺ نیز کسی است که از جانب خدا، رسول است. ازاین رو، گفتن این جمله در اذان، فقط به معنای اعلام پیروی از اهل بیت پیامبر ﷺ است و شهادت ثالثه جزو اذان و اقامه نیست و تنها آن را به صرف تبرک و تیمن می آورند که اگر جز این باشد، شکی در بطلان و بدعت آن نیست. استاد عبدالمحسن عبدالله سراوی، مستبصر ⁽²⁾ سوری در کتاب القطوف الدانیه در این باره می گوید:

شیعه در اذان، شهادت به ولایت را به قصد جزئیت نمی گوید، بلکه از زمانی که معاویه لعن بر علی بن ابی طالب علیه السلام را بر بالای منبرها و مأذنه ها شعار خود نمود، شیعه نیز به این فکر افتاد که برای جلوگیری از این بدعت و مکتوم نشدن ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام، برای هماهنگی با دستور خداوند که درباره ولایت علی علیه السلام فرمود: **(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛)** همانا سرپرست شما [بعد از]

1- أسباب نزول القرآن (الواحدی)، ص. 202

2- مستبصر به کسی گفته می شود که قبلاً از اهل سنت بوده ولی مذهب شیعه را پذیرفته است.

خداوند، پیامبر و مؤمنانند، مؤمنان [یعنی] همان کسانی که نماز بر پا می دارند، و حتی در حال رکوع زکات می دهند.» شهادت به ولایت آن حضرت را به قصد تبرک در اذان ها اعلام دارد.⁽¹⁾

همه فقیهان امامیه نیز به این نکته التفات کرده اند که نباید این شهادت را در اذان به قصد جزئیت ذکر کرد، وگرنه بدعت است.

مجلسی اول می گوید:

ظاهر آن است که اگر کسی شهادت به ولایت را در اذان بگوید، اشکالی ندارد، مگر آنکه با جزم به شرعیت آن باشد که خطاست و اولی آن است که به نیت اینکه جزو ایمان است، آن را بگوید، نه این نیت که جزو اذان است.⁽²⁾

ناگفته نماند هیچ یک از فقهای امامیه به منع شهادت ثالثه در صورتی که به قصد جزئیت نباشد، در اذان فتوا نداده اند.

13- چرا علمای شیعه از درآمد کسب، خمس می گیرند؟

وهابیون می پرسند: چرا فقهای شیعه از درآمد کسب مردم خمس می گیرند با آنکه در قرآن فقط خمس بر غنایم جنگی تعلق می گیرد. از جانب دیگر خلفای چهارگانه و حتی علی علیه السلام نیز در زمان خودش پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از مردم مطالبه خمس نکرد، پس فقها به چه مجوزی خمس می گیرند؟

پاسخ

در اصل اینکه هر مسلمانی وظیفه دارد بخشی از درآمد کسب خود را برای رضای خدا بدهد، بین فقهای مذاهب چهارگانه اهل سنت و شیعه و حتی مفتی های وهابی اختلافی نیست. آنچه محل اختلاف است، در مقدار و عنوان آن است، فقهای مذاهب دیگر آن را تحت عنوان زکات واجب می دانند. جزیری در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه می گوید:

1- القطوف الدانیه، ج 1، ص 55.

2- محمدتقی مجلسی، روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 246.

بر اموالی که با آن تجارت می شود مانند قماش و آهن و امثال آن زکات واجب است، پس بر کسی که مالک تجارتی است واجب است زکاتش را بدهد و مقدار آن 2/5 درصد است... در اصل مال التجاره و قیمت آن... و سود حاصل از تجارت و همچنین مالی که از غیر تجارت (مانند ارث و هبه و حقوق ماهیانه) به دست می آید اگر سال بر آن بگذرد زکات واجب است.⁽¹⁾

مفتی سابق وهابیون عربستان، بن باز نیز با صراحت اعلام می کند که بر کارمندان زکات واجب است:

بر حقوق بگیر واجب است تاریخ گرفتن حقوق خود را یادداشت نماید تا اگر سال بر آن گذشت زکات آن را هر سال پردازد.⁽²⁾

بنابراین فقهای مذاهب دیگر از درآمد کسب پیروان خود زکات می گیرند، ولی فقهای شیعه بر اساس فرموده اهل بیت پیامبر ﷺ بر درآمد کسب خمس را واجب می دانند و بر هر درآمدی اگر سال بر آن بگذرد فقط یک بار خمس را واجب می دانند و حال آنکه اگر از مصادیق زکات باشد اگر آن مال زکات داده شده، برای سال های بعد باقی باشد، باز باید زکات آن را داد.

دلیل پیروان اهل بیت، کلام خداوند است که می فرماید:

(وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجُمُعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). (انفال: 41)

و بدانید هر آنچه را که سود میبرید خمس آن برای خدا و برای پیامبر، و برای نزدیکان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از آنها) است اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی حق از باطل، روز درگیری دو گروه (حق و باطل در جنگ بدر) نازل کردیم ایمان آورده اید و خداوند بر هر چیزی تواناست.

-
- 1- الفقه على المذاهب الاربعه، ج1، صص 514. 518
 - 2- عبد العزيز بن عبدالله بن باز، تحفه الاخوان، ص 149.

خداوند در این آیه مسلمانان را مورد خطاب قرار داده و آنان را به پرداخت
خمس مکلف و بارها به آن تأکید کرده تا اهمیت آن را برساند.
نخست: با کلمه اعلّموا شروع شده تا توجه مخاطب را به حکم مورد نظر
جلب کند.

دوم: جمله اسمیه را با انما که مفید تأکید است بیان کرده است.

سوم: جمله خبری را نیز با فان لله ... تأکید کرده است.

چهارم: حکم را بر وجود ایمان و ثبات در آن تعلیق کرده است: (إِنْ كُنْتُمْ
آمَنْتُمْ بِاللَّهِ)

پنجم: حکم را بار دیگر بر ایمان به آیات و ملائکه و یاری در جنگ بدر
تعلیق کرده است: (وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقِي الْجُمُعَانِ).

ششم: پس از همه تأکیدهای یاد شده، فرمود: (وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)

خدا بر هر چیز تواناست، تا بفهماند که درخواست خمس به خاطر ناتوانی
نیست. همه این تأکیدات برای آن است که عمل به این حکم شرعی کار
دشواری است. به گونه ای که چه بسا مکلفان در انجام آن به خود تردید راه
دهند یا منکر آن شوند یا نظری خلاف آنچه خداوند فرموده بدهند و مواضع
تعیین شده را برای پرداخت خمس رعایت نکنند.

مفهوم غنیمت راغب مینویسد:

غنم معروف است (خداوند) فرمود: و از گاو و گوسفند (غنم)، پیه آن دو را بر آنان حرام کردیم، و غنم (به ضمه غ) اصابت نمودن و دست یابی است سپس در هر برخورداری استعمال شد چه با جنگ حاصل شده باشد یا غیر آن خداوند می فرماید: «بدانید از هر چه غنیمت ببرید خمس آن برای خدا و... است».⁽¹⁾

1- «الغنم معروف، قال: و من البقر و الغنم حرّمنا علیهم شهومها، والغنم إصابته و الظفر به ثم استعمال فی کل مظفور به من جهة العدی و غیرهم قال واعلموا انما غنمتم من شیء...» (راغب اصفهانی، مفردات، ص 366).

با توجه به این کلام معلوم می شود که معنای لغوی غُنم، عام بوده و هر سودی است که نصیب انسان می شود. هر چند سبب نزول آیه خاص بوده و پس از به دست آوردن غنائم جنگی در جنگ بدر نازل شد، ولی به قرینه «من شیء» سود در هر چیزی را شامل می شود؛ زیرا اگر فقط مخصوص غنیمت جنگی باشد، باید گفته شود که آیه خاص غنائم جنگی بدر است و حال آنکه چنین نیست و هیچ یک از فقهای مذاهب چهارگانه اهل سنت چنین نگفته اند. به همین جهت، اهل بیت علیهم السلام آن را حمل بر عموم می کند و خمس را بر هر سودی که به انسان میرسد، لازم دانسته اند. هر چند آن سود با کسب و تجارت، یا دستیابی به معدن یا غیر آن به دست آید.

دلیل بر اینکه خمس فقط در غنائم، واجب نیست، روایاتی است که در منابع معتبر اهل سنت آمده و در آن روایات تصریح شده که در معادن نیز خمس است. به همین جهت، فقهای آنان در معادن نیز خمس را واجب می دانند.⁽¹⁾

اینکه می گویند خلفای پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از کسب درآمد مردم خمس نگرفتند، دلیل بر عدم وجوب آن نمی شود؛ زیرا بنابر تصریح روایات اهل سنت، رسول خدا صلی الله علیه و آله خمس می گرفت. همچنان که طبری در تفسیر خود می نویسد: رسول خدا صلی الله علیه و آله غنائم را می آورد و بر پنج بخش تقسیم می کرد. چهار بخش را به کسانی که در جنگ حضور داشتند می داد و یک پنجم بقیه را چنین تقسیم می کرد یک مِثت را برای کعبه برمی داشت که همان سهم خداست و ما بقی را نیز پنج قسمت می نمود سهمی برای رسول صلی الله علیه و آله و سهمی برای قریبا، و سهمی برای یتیمان و سهمی برای مساکین و سهمی برای در راه ماندگان.⁽²⁾

1- الفقه علی المذاهب الاربعه، ج 1، ص 519.

2- جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 10، ص 4.

در تفاسیر اهل سنت، فلسفه اختصاص بخشی از خمس برای فقیران و یتیمان و در راه ماندگان از خویشان پیامبر ﷺ چنین بیان شده است. مجاهد میگوید:

چون صدقه بر آل محمد حلال نبود خمس برای آنان قرار داده شد. ⁽¹⁾
عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: رَغِبْتُ لَكُمْ عَنْ غَسَالِهِ الْأَيْدِي، لِأَنَّ لَكُمْ مِنَ خُمْسِ الْخُمْسِ مَا يُغْنِيكُمْ أَوْ يَكْفِيكُمْ ⁽²⁾

ابن عباس میگوید: پیامبر ﷺ فرمود: از چرک دستان (یعنی صدقه) برای شما دوری جستم؛ زیرا برای شما خمس است که شما را بی نیاز و کفایت می کند.

سیوطی از عبدالرحمان بن ابی لیلی نقل کرده که علی علیه السلام فرمود:
همانا خداوند صدقه را بر رسول خدا ﷺ حرام نمود و سهمی از خمس به طور مخصوص جدای از امت به جای آنچه بر او و اهل بیتش حرام نموده بود قرار داد. ⁽³⁾

بنابراین، رسول خدا ﷺ در زمان خودش خمس را می گرفت و از میان خاندان خود تولیت خمس را به علی علیه السلام داد.
عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَلَا تُؤَلِّينِي مَا خَصَّنَا اللَّهُ بِهِ مِنَ الْخُمْسِ؟ فَوَلَّانِيهِ ⁽⁴⁾

علی علیه السلام فرمود به رسول خدا گفتم آیا تولیت خمس که خداوند به ما اختصاص داد، به من نمیدهی؟ پیامبر ﷺ آن را به من واگذار کرد.

پس از رسول خدا ﷺ، خلفا، این حق را که مخصوص خاندان پیامبر ﷺ بود، از آنان دریغ داشتند. در روایات چندی از طریق اهل سنت وارد شده که

- 1- «كان آل محمد 9 لا تحل لهم الصدقه قسمه الخمس، فجعل لهم خمس الخمس» (جامع البيان، ج 10، ص 5؛ الدر المنثور، ج 3، ص 186).
- 2- تفسير القرآن العظيم (ابن كثير)، ج 4، ص 57؛ تفسير ابن أبي حاتم، ج 5، ص 1705.
- 3- الدر المنثور، ج 3، ص 186.
- 4- الدر المنثور، ج 3، ص 187؛ فتح القدير، ج 2، ص 357.

ابوبکر، عمر و عثمان از پرداخت خمس به اهل بیت علیهم السلام خودداری نمودند، همچنان که عده ای از مفسران در تفاسیر خود آورده اند:

روایت شد که ابوبکر خمس را به بنی هاشم نداد و به آنان گفت فقط به فقیرانتان داده میشود و به بی همسران شما زن داده میشود و کسی که از شما خادم ندارد برایش خادم گرفته میشود اما افراد بی نیاز از شما همانند در راه مانده است که بی نیاز است و چیزی به او و یتیم ثروتمند از صدقه داده نمی شود.⁽¹⁾

ابن عباس با این عمل مخالف بود به همین جهت می گفت:

عمر مقداری از خمس را به ما تقدیم کرد که دیدیم کمتر از حق ماست لذا آن مقدار را نیز به او باز گردانیدیم و از قبولش سر باز زدیم. راوی می گوید: عمر مقداری که به آنان عرضه داشت این بود که ازدواج کنندگان را یاری نماید و قرض بدهکاران را ادا نماید و به فقیران آنان کمک نماید ولی بیش از این را حاضر نشد به آنان بدهد.⁽²⁾

همچنین ابن عباس میگوید:

غنیمت پنج قسمت میشد چهار پنجم برای جنگجویان بود و یک پنجم مابقی به چهار قسمت تقسیم میشد برای خدا و رسول و ذی القربی یعنی نزدیکان و خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله آنچه برای خدا و رسول بود برای قرابت پیامبر صلی الله علیه و آله بود و خود پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی از خمس بر نداشت اما وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت نمود ابوبکر نصیب خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله را به مسلمانان

1- «روی ان ابابکر منع بنی هاشم الخمس و قال: انما لکم ان يعطى فقیرکم و یزوج ایکم و یخدم من لا خادم له منکم فاما الغنی منکم فهو بمنزله ابن السبیل غنی لا يعطى هو ولا یتیم مؤسر من الصدقه شیئاً» (البحر المحيط فی التفسیر، ج 5، ص 324؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج

- 5، ص201؛ غرائب القرآن، ج3، ص402؛ ارشاد عقل السليم، ج3، ص98؛ تفسير نسفی (مدارك التنزيل)، ج1، ص646؛ الكشف عن حقائق غوامض التنزيل، ج2، ص222).
- 2- «قد كان عمر عرض علينا من ذلك عرضا راينا دون حقنا فرددنا عليه و أبينا ان نقبله و كان عرض عليهم ان يعين ناكحهم و اين يقضى عن غارمهم و اين يعطى فقيرهم و ابى ان يزيدهم على ذلك» (الدر المنثور، ج3، ص186؛ فتح القدير، ج2، ص357).

برگرداند و در راه خدا مصرف نمود به این استدلال که رسول خدا ﷺ فرموده: «لا نورث ما تركنا صدقه؛ آنچه صدقه به جای گذاشتیم به ارث نمی گذاریم».⁽¹⁾

از قناده نیز از سهم ذی القربی پرسیده شد که گفت:
(خمس) بهره ای بود برای رسول خدا ﷺ اما پس از وفاتش ابوبکر و عمر آن را به عنوان صدقه از جانب پیامبر ﷺ در راه خدا مصرف کردند.⁽²⁾
حال پرسش این است که آیا این اجتهاد در مقابل نص صریح قرآن نیست؟ مگر خدا نمیدانست که رسولش صدقه جاریه میخواهد، پس چرا خود خدا فلسفه تشریع خمس را چنین بیان و خود پیامبر ﷺ نیز چنین نکرد، بلکه خدا با تأکیدات فراوان به مسلمین خطاب کرد که اگر به خدا و آنچه بر بنده اش نازل کرده است، ایمان دارند، خمس را بدهند. همین اجتهاد است که مبنای فتوای عده ای شده که برخلاف سیره رسول خدا ﷺ فتوا دهند و بگویند:
سهم رسول خدا ﷺ برگشت به خمس میکند و خمس به سه قسم می شود به یتیمان و مساکین و در راه مانده میرسد و این گفته جماعتی از اهل عراق است.⁽³⁾

نسفی میگوید:

اما سهم رسول خدا ﷺ پس از وفات وی ساقط است و همچنین سهم خویشان پیامبر ﷺ ساقط است و فقط به فقیران و مساکین و در راه مانده آنان داده میشود اما به افراد بی نیاز آنان چیزی داده نمیشود.⁽⁴⁾

1- جامع البیان، ج 10، ص 6.

2- جامع البیان، ج 10، ص 6.

3- «كان طمعه لرسول الله فلما توفي حمل ابوبكر و عمر في سبيل الله صدقه على رسول الله»
(جامع البیان، ج 10، ص 7).

4- تفسير نسفي، ج 1، ص 645.

جالب اینجاست که اینان حق خویشان پیامبر ﷺ را ساقط میدانند، ولی بعد همین سهم را به نزدیکان و اطرافیان حکام جور میبخشند و به آن فتوا میدهند. همچنان که گروهی گفتند که سهم ذی القربی برای نزدیکان خلفاست،⁽¹⁾ ولی نزدیکان پیامبر ﷺ حق ندارند این سهم را بگیرند؛ زیرا ابوحنیفه فتوی داده است که: سهم رسول خدا ﷺ و ذوی القربی ساقط است فقط به فقیران آنان سهمی داده میشود؛ زیرا آنان الگوی دیگر فقیرانند.⁽²⁾

جای بسی تعجب و تأسف دارد که چگونه حاکمان جور حق دارند این سهم را به افراد بی نیاز خاندان خود ببخشند و آنان الگوی مردم نیستند، ولی خاندان پیامبر ﷺ چون الگوی مردمند باید آنقدر در رنج و زحمت به سر ببرند و به حدی برسند که وقتی درمانده و فقیر شدند، کسی به آنان ترحم نکند و چیزی از خمس به آنان ببخشد.

اینکه گفته اند چرا علی علیه السلام از مردم مطالبه خمس نکرد، روشن است؛ زیرا همان سخنی که امروزه وهابیان درباره عالمان شیعه می گویند و با گرفتن خمس، آنان را متهم می کنند، مردم آن زمان درباره علی علیه السلام می گفتند و او را به مال دوستی و دنیاطلبی ایمان می کردند. همچنان که خود آن حضرت در نامه به استاندار خود، عثمان بن حنیف درباره علت صرف نظر نکردن از باز پس گردانیدن فدک به خاندان پیامبر ﷺ می فرماید:

آری از آنچه آسمان بر آن سایه انداخته بود، فدک در دستان ما بود که مردمی بر آن بخل ورزیدند و مردمی دیگر، سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند و بهترین داور خداست. مرا با فدک و غیر فدک (خمس و...) چه کار، درحالی که جایگاه فردای آدمی، گور است...»⁽³⁾

1- تفسیر ابن ابی حاتم، ج 5، ص 1704.

- 2- غرائب القرآن، ج 3، ص. 402.
- 3- 16. نهج البلاغه، ص 555، نامه 45.

پیوست اول: کتاب شناسی ردّ وهابیت

- آیین وهابیت، جعفر سبحانی، قم، مشعر.
- پاسخ به شبهات در شبهات پیشاور، صانعی، قم، مشعر.
- پاسخ جوانان شیعه به شبهات وهابی ها، رضا استادی، قم، در راه حق.
- پاسخ های ما، علی عطایی، قم، مشعر.
- پاسداری از مرقد پیامبران و امامان، جعفر سبحانی، قم، مشعر.
- پندهای هدایتگر، یوسف هاشم رفعی، برگردان: محمد غیب غلامی، قم، مشعر.
- تاریخ وهابیان، ایوب صبری، برگردان: علی اکبر مهدی پور، نشر طوفان.
- تبرک و توسل، جواد محدثی، قم، الغدیر.
- چالش های وهابیت، علی اکبر اسدعلی زاده، قم، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما.
- در پرتو شریعت، عباس علی زارعی سیزواری، قم، مشعر.
- سلفی گری وهابیت، حسن بن علی سقاف، برگردان: حمیدرضا آذیر، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
- سلفیه و وهابیت، علی اصغر رضوانی، قم، انتشارات جمکران.
- سلفیه، بدعت یا مذهب، رمضان البوطی، برگردان: حسین صابری، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
- سیمای وهابیت، عبدالله محمد، برگردان: خدیجه مصطفوی، مشهد، محب.
- شیعه پاسخ می دهد، سید رضا حسینی نسب، قم، مشعر.
- فتنه وهابیت، احمد زینی دحلان، برگردان: همایون همتی.

فرقه ای برای تفرقه، نجم الدین طوسی، قم، مشعر.

گفت وگوی بی ستیز، عصام عماد، برگردان: مصطفی اسکندری.

گل بی خار، عدنان درخشان، قم، مشعر.

مبلغ، نه پیامبر، حسن بن فرهان مالکی، ترجمه: سید یوسف مرتضوی، قم، نشر ادیان.

وهابیت از دیدگاه اهل سنت، علی اصغر رضوانی، قم، دلیل ما.

وهابیت بر سر دوراهی، ناصر مکارم شیرازی، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.

وهابیت و بازنگری از درون، سید محمد بن علوی مالکی، برگردان: انسیه خزعلی، قم، مشعر.

وهابی گری، حامد الگار، برگردان: احمد نمایی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.

پیوست دوم: پایگاه های ضد وهابیت

شبکه الحق

مرکز ابحاث العقائد www.agaed.com

وهابیت نت www.wahabia.net

صوفیه (اهل سنت مخالف وهابی) www.alsufia.org

فدک www.fada.org

ردیه ها بر وهابیت www.mahozz.net/pooks/index.htm

غرفه الغدير www.room-alghadeer.com

انصار آل محمد www.ansaar.net

شبکه هجر الثقافی

سایت مؤسسه ولی عصر <http://www.valiasr-at.com>

ص: 185

کتاب نامه

- الآبی الازهری، صالح بن عبد السمیع، الثمر الدانی، بیروت، المكتبة الثقافية.
- آل محسن، شیخ علی، عبدالله سبا حقیقه ام خرافه، قم، نشر مشعر، چاپ اول،
- آلبانی، ادواء الغلیل، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ دوم، 1405 هـ.ق.
- آلوسی، محمود، روح المعانی، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول،
- آیتی، محمدابراهیم، تاریخ پیامبر اسلام، تهران، دانشگاه، چاپ ششم، 1378.
- ابن أبی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، عربستان، مکتبه نزار مصطفى الباز، چاپ سوم، 1419 1415.
- ابن ابی شیبہ، المصنف، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- ابن ابی الحدید، عبد الحمید، شرح نهج البلاغه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ دوم، 1385 هـ.ق.
- ابن اثیر، أسد الغابه، بیروت، دارالفکر، 1409 هـ.ق.
- ابن اثیر، علی بن محمد، کامل ابن اثیر، بیروت، دار صادر، 1385.
- ابن باز، القوادح فی العقیده، عربستان، الریاسه العامه لهیئته الامر بالمعروف ابن باز، عبدالعزيز بن عبدالله، تحفه الاخوان، ریاض، دارالفائزین، چاپ دوم، 1416 هـ.ق.
- ابن باز ابن عثیمین ابن جبرین، فتاوی المرأه، ریاض، مؤسسه خیریه مناسک.
- ابن باز، عبدالعزيز بن عبدالله، پناهگاه توحید، ریاض، دارالقاسم، چاپ دوم، 1427 هـ.ق.
- ، تحفه الاخوان، ریاض، دارالفائزین، چاپ دوم، 1416 هـ.ق.
- ابن بطوطه، رحله، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1407 هـ.ق.

ابن تیمیہ، بیان تلبیس الجہنہ، تحقیق: عبدالرحمان بن محمد بن قاسم نجدی،
مکہ، مطبعہ الحکومہ، چاپ اول، 1392 هـ.ق.

ص: 186

، منهاج السنہ، تصحیح: محمد رشاد، بی تا، مؤسسہ قرطبہ.
، الردّ علی الاخنائی، ریاض، الریاسہ العامہ لادارات البحوث العلمیہ، 1404 هـ
ق.

، زیارہ القبور و استنجد بالمقبور، ریاض، ادارہ العامہ للطبع والترجمہ، چاپ
اول، 1410 هـ.ق.

، مجموع الفتاوی، تحقیق: عبدالرحمان بن محمد بن قاسم نجدی مصر، مکتبہ
ابن تیمیہ، چاپ دوم، بی تا.

ابن جوزی، عبد الرحمان بن علی، زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت،
دارالکتب العربی، چاپ اول، 1422 هـ.ق.

ابن حبان، الثقات، مؤسسہ الکتب الثقافیہ، چاپ اول، 1393 هـ.ق.

ابن رشد، محمد بن احمد، بدایہ المجتہد، قم، شریف رضی، 1406 هـ.ق.

ابن عابدین، احمد، حاشیہ رد المختار، بیروت، دارالفکر، بی تا.

ابن عبد ربہ، احمد بن محمد، العقد الفرید، بیروت، دارالکتب العلمیہ، چاپ
اول، 1404 هـ.ق.

ابن عبدالبر، الاستیعاب، بیروت دارالجیل، چاپ اول، 1412 هـ.ق.

ابن عبدالوہاب، محمد، کتاب التوحید، الجامعہ الاسلامیہ بالمدينہ المنورہ،
مرکز شئون الدعویہ، چاپ پنجم، 1404 هـ.ق.

، کشف الشبهات فی التوحید، بیروت، دارالقلم، چاپ اول، 1406 هـ.ق.

- ابن عجينه، احمد بن محمد، البحر المديد فى تفسير القرآن المجيد، تحقيق: حسن عباس، قاهره، بى نا، بى تا.
- ابن عدى، عبدالله، الكامل فى الضعفاء، بيروت، دارالفكر، چاپ سوم، 1409هـ.ق.
- ابن عساکر، على، تاريخ مدينه دمشق، بيروت، دارالفكر، بى تا.
- ابن عطيه اندلسى، عبدالحق، المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز، بى جا، بى نا، بى تا.
- ابن قدامه، عبدالله، المغنى، بيروت، دار الكتاب العربى، بى تا.
- ابن كثير، اسماعيل، البدايه و النهايه، بيروت، دار احياء التراث العربى، چاپ اول، 1408هـ.ق.
- ، تفسير القرآن العظيم، بيروت، دارالكتب العلميه، چاپ اول، بى تا.
- ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، نشر ادب الحوزه، چاپ اول، 1405هـ.ق.
- ابن نجيم، البحر الرائق، بيروت، دارالكتب العلميه، چاپ اول، 1418هـ.ق.
- ابوعلى، حسين، الوهابيه، قم، مركز الابحاث العقائديه، چاپ اول، 1428هـ.ق.
- ابى السعود، ارشاد عقل السليم، بيروت، دارالكتب العلميه، بى تا.
- احمد مرتضى، شرح الازهار، صنعاء، غمضان، 1400 هـ.ق.
- امام فخر رازى، محمد بن عمر، مفاتيح الغيب (تفسير الكبير)، بيروت، دار احياء التراث العربى، چاپ سوم، 1420 هـ.ق.
- امين عاملى، محسن، كشف الارتياب، قم، مؤسسه انصاريان، چاپ دوم، 1383.

امینی، عبدالحسین، الغدير فی الكتاب و السنه و الأدب، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ پنجم، 1371.

بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، تصحیح: بن باز، بیروت، دارالفکر، بی تا.

برسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، بیروت، دارالفکر، بی تا.
بغدادی، تاریخ بغداد، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، 1417 ه. ق.
بغوی، حسین، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، 1420 ه. ق.

بلاذری، أنساب الأشراف، بیروت، دارالفکر، 1417 ه. ق.
بهوتی، منصور بن یونس، کشف القناع، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، 1418 ه. ق.

بيهقي، السنن الكبرى، بیروت، دارالفکر، بی تا.
ترمذی، محمد بن عیسی، سنن ترمذی، تصحیح: جمیل العطار، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، 1422 ه. ق.

تفتازانی، شرح العقاید النسفیة، دارالبیروتی، دار ابن عبدالهادی، چاپ اول، 1428 ه. ق.

تهرانی، شیخ آقا بزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، تهران، اسلامیه، بی تا.
ثعالبی، عبدالرحمان بن محمد، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، 1418 ه. ق.

ثعلبی، احمد بن ابراهیم، الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، 1422 ه. ق.

جاحظ، عمر بن بحر، رسائل جاحظ، قاهره، مکتبه الخانجی، بی تا.

جزیری، عبدالرحمان، الفقه علی المذهب الاربعه، بیروت، دارالفکر، 1428هـ
ق.

جصاص حنفی، احمد بن علی، احکام القرآن، بیروت، داراحیاء التراث،
العربی، 1405هـ ق.

جوینی، ابراهیم بن محمد حمویہ، فرائد السمطین، بیروت، مؤسسہ محمودی،
چاپ اول، بی تا.

حافظ مزی، یوسف، تہذیب الکمال، بیروت، مؤسسہ الرسالہ، چاپ سوم،
1408هـ ق.

حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، بیروت، دارالمعرفہ، بی تا.
حلبی، السیرہ الحلبيہ، بیروت، دارالمعرفہ، بی تا.
حلی، علامہ حسن بن مطہر، تذکرہ الفقہاء، قم، مؤسسہ آل البيت، چاپ اول،
1414هـ ق.

، نہج الحق و کشف الصدق، قم، ہجرت، چاپ اول، 1407هـ ق.
خرگوشی نیشابوری، ابو سعید، شرف المصطفی، مکہ، دارالبشائر الاسلامیہ،
چاپ اول، 1424هـ ق.

دار قطنی، علی بن عمر، علل دار قطنی، ریاض، دارالطیبہ، چاپ اول، 1409هـ
ق.

درقاوی، قاسم، مجموع لطیف أنسی فی صیغ المولد النبوی القدسی، بیروت،
دارالکتب العلمیہ، چاپ اول، 1426هـ ق.

درویش، احمد عبدالرزاق، فتاوی الجنہ الدائمہ للبحوث العلمیہ و الافتاء،
ریاض، دارالعاصمہ، چاپ اول، 1413هـ ق.

دشتی، محمد، نہج البلاغہ، قم، نسیم حیات، چاپ دوم، 1379.

دمیاطی، سیدی بکری، اعانه الطالبین، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، 1418هـ
ق.

دیاربکری، حسین، تاریخ الخميس، بیروت، دار صادر، بی تا.
دیسمانی، علی، گفت وگوی آرام و دوستانه، انتشارات حقیقت، چاپ اول،
1386.

ذهبی، شمس الدین محمد، سیر اعلام النبلاء، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ
یازدهم، 1419 هـ ق.

ذهبی، میزان الاعتدال، بیروت.
رازی، الجرح والتعديل، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، 1373.
راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات، ایران، دفتر نشر کتاب، چاپ
دوم، 1404 هـ ق.
ص: 189

رعینی، مواهب الجلیل، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول.
زرکلی، خیرالدین، الأعلام، بیروت، دار العلم للملایین، چاپ هشتم، 1989م.
زمخشری، جارالله، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دارالکتاب
العربی، چاپ سوم، 1407 هـ ق.

زید بن علی، مسند، بیروت، دار الحیاء التراث العربی، بی تا.
زینی دحلان، احمد، الدرر السنیة، استانبول، مکتبه ایشیق، 1396 هـ ق.
سالم غزان، محمد، حی علی خیر العمل بین الشریعه والبدعه، یمن، صعده،
چاپ اول، 1419 هـ ق.

سبحانی، جعفر، الإنصاف فی مسائل دام فیها الخلاف، قم، مؤسسه امام
صادق 7، چاپ اول، بی تا.

، بحوث فی الملل و النحل، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه، چاپ اول، 1411 ه. ق.

سبکی، تقی الدین، شفاء السقام، بیروت، بی نا، چاپ چهارم، 1417 ه. ق.
سجستانی، سلیمان بن اشعث، سنن ابی داود، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، 1426 ه. ق.

سقاوی، محمد، القول البدیع، بیروت، دارالکتب العربی، 1985 م.
سراوی، عبدالمحسن، القطف الدانیة، بی جا، دارالموده، چاپ سوم، 1997 ه. ق.

سرخی، المبسوط، بیروت، دارالمعرفه، 1406 ه. ق.
سمرقندی، علاء الدین، تحفه الفقهاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1414 ه. ق.
سمهودی، علی بن عبدالله، وفاء الوفاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، 2006 م.

سیوطی جلال الدین، الحاوی للفتاوی، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1408 ه. ق.
، الدر المنثور، قم، کتاب خانه آیت الله مرعشی، 1404 ه. ق.
، جامع الصغیر، بیروت، دارالفکر، بی تا.
شوکانی، محمد، فتح القدیر، دمشق، دار ابن کثیر، چاپ اول، 1414 ه. ق.
، نیل الاوطار، بیروت، دارالجلیل، بی تا.
شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، قم، منشورات شریف رضی، چاپ سوم، 1367.

شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، قم، آل البيت لاحیاء التراث، چاپ اول، 1409 ه. ق.

شیخ صدوق، محمد بن علی، کمال الدین، قم، مؤسسه نشر اسلامی، بی تا.

شيخ مفيد، محمد، الارشاد، قم، آل البيت، بی تا.
 ، المقنعه، قم، دفتر انتشارات اسلامي، بی تا.
 صافي، لطف الله، منتخب الاثر، قم، مكتبه المؤلف، چاپ اول، 1422 هـ.ق.
 صالحی شامی، محمد بن يوسف، سبل الهدی و الرشاد فی سيره خير العباد،
 بيروت، دارالكتب العلميه، چاپ اول، 1414 هـ.ق.
 صنعاني، عبدالرزاق، المصنف، بی جا، المجلس العلمي، بی تا.
 طبرانی، سليمان بن احمد، المعجم الاوسط، مكه، دارالحرمين، بی تا.
 ، المعجم الكبير، قاهره، مكتبه ابن تيميه، چاپ دوم، بی تا.
 طبری، محمد بن جرير، تاريخ طبری، بيروت، دارالتراث، چاپ دوم، بی تا
 ، جامع البيان فی تفسير القرآن، بيروت، دارالمعرفه، چاپ اول، 1412 هـ.ق.
 طوسی، محمد بن حسن، الاستبصار، تهران، دارالكتب الاسلاميه، چاپ
 چهارم، 1362.
 ، الخلاف، قم، دفتر انتشارات اسلامي، بی تا.
 ، تهذيب الاحكام، تهران، دارالكتب الاسلاميه، چاپ چهارم، 1365.
 حسینی عاملی، سيدجواد، مفتاح الكرامه، قم، دفتر انتشارات اسلامي، چاپ
 اول، 1419 هـ.ق.
 عبادی، عبدالله بن سعيد، منتهی السؤل علی وسائل الوصول، جده، دارالمنهاج،
 چاپ سوم، 1426 هـ.ق.
 عبدالرحمان قاسم، المدونه الكبرى، مصر، السعاده، بی تا.
 عسقلانی احمد بن حجر، الاصابه فی تمييز الصحابه، بيروت، دارالكتب
 العلميه، چاپ اول، 1415 هـ.ق.

عسقلانی احمد بن حجر، تهذیب التهذیب، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، 1404 هـ. ق.

عسقلانی، احمد بن حجر، الدرر الكامنه، حیدرآباد، مجلس دایره المعارف العثمانیه، چاپ دوم، بی تا.

عسقلانی، احمد بن حجر، فتح الباری شرح صحیح بخاری، لبنان، دارالمعرفه للطباعه والنشر، بی تا.

عظیم آبادی، محمد، عون المعبود، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ دوم، 1415 هـ. ق.

عقیلی، محمد بن عمرو، الضعفاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ دوم، 1418 هـ. ق.

علم الهدی، سید مرتضی، الانتصار، قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.
مسائل الناصریات، تهران، رابطه الثقافه و العلاقات الاسلامیه، 1417 هـ. ق.
غزالی، ابوحامد محمد، احیاء العلوم، بیروت، دارالکتب العربی، بی تا.
قاضی بیضاوی، عبدالله، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، 1418 هـ. ق.

قاضی عیاض، الشفا بتعریف حقوق المصطفی، بیروت، دارالفکر، بی تا.
ترتیب المدارک، بی جا، دارمکتبه الحیاه، بی تا.
قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ اول، 1364.

قزوینی، محمد بن یزید بن ماجه، سنن ابن ماجه، تصحیح: فواد عبدالباقی، بیروت، دارالفکر، بی تا.

قزوینی، محمدحسن، فرقه وهابی، برگردان: علی دوانی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ سوم، 1368.

قسطلانی، احمد بن محمد، المواهب اللدنیه بالمنح المحمدیه، مصر، المکتبه التوفیقیه، بی تا.

قشیری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، تصحیح: جمیل العطار، بیروت، دارالفکر، بی تا.

قلشقندی، ماثر الانافه فی معالم الخلافه، بیروت، عالم الکتب، بی تا.
کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، بی تا.
الگار، حامد، وهابی گری، برگردان: احمد نمایی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، چاپ اول، 1386.

مالک بن انس، موطا مالک، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، 1406 ه. ق.

مبارکفوری، تحفه الاحوزی، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، بی تا.
متقی هندی، کنز العمال، بیروت، مؤسسه الرساله،
مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، بی تا.
مجلسی، محمدتقی، روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، قم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، چاپ دوم، 1406 ه. ق.

مجله الدعوه، شماره 1612.

محمصانی، صبحی، فلسفه قانون گذاری در اسلام، برگردان: گلستانی، تهران، امیر کبیر، چاپ دوم، 1358.

مراغی، احمد، تفسیر مراغی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
مناوی، عبدالرؤف، فیض القدر، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.

- میبدی، تفسیر کشف الاسرار، تهران، انتشارات امیر کبیر، بی تا.
- میلانی، سید علی، حدیث الثقلین، قم، مرکز ابحاث العقائدیہ، چاپ اول، 1421 هـ. ق.
- ناصر، منصور علی، التاج الجامع الاصول، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، 1406 هـ. ق.
- نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، 1365.
- نسائی، احمد، کتاب الضعفاء و المتروکین، بیروت، دارالمعرفه، چاپ اول، 1406 هـ. ق.
- نسائی، سنن، بیروت، دارالفکر، چاپ دوم، 1421 هـ. ق.
- نسفی، تفسیر نسفی (مدارک التنزیل)، بیروت، دار ابن کثیر، بی تا.
- نعمان، محمد بن ابراهیم، جامع الفرید، عربستان، جدہ، دارالاصفہانی، چاپ دوم، 1393 هـ. ق.
- غیبت نعمانی، تهران، مکتبه الصدوق، بی تا.
- نووی شافعی، یحیی بن شرف الدین، ریاض الصالحین، بیروت، دارالکتاب العربی، چاپ چهارم، 1421 هـ. ق.
- المجموع، بیروت، دارالفکر، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- شرح صحیح مسلم، بیروت، دارالکتاب العربی، چاپ دوم، 1407 هـ. ق.
- نویری، احمد بن عبدالوہاب، نہایہ الارب، قاہرہ، دارالکتب و الوثائق القومیہ، چاپ اول، 1423 هـ. ق.
- نیشابوری، حسن بن محمد، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، بیروت، دارالکتب العلمیہ، چاپ اول، 1416 هـ. ق.

واحدى، على بن احمد، أسباب نزول القرآن، بيروت، دارالكتب العلميه، چاپ
اول، 1411 هـ .ق.

هيثمى، احمد بن حجر، الصواعق المحرقة، بيروت، مؤسسه الرساله، چاپ اول،
1417 هـ .ق.

هيثمى، على، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بيروت، دارالكتب العلميه، 1408 هـ
.ق.

فهرست مطالب

2.....	دیباچه
4.....	پیش گفتار
6	فصل اول: تاریخچه، خاستگاه و دیدگاه وهابیت
6.....	تاریخچه وهابیت
12	معنای کفر، شرک و بدعت از نظر وهابیت
14	شرک از نظر وهابیت
17	توحید از نظر وهابیت
21	نقد دیدگاه سلفیان
25	شریعت از نظر وهابیت
33	ضرورت پرداختن به بحث وهابیت
35.....	فصل دوم: شبهه های کلامی
36	1- آیا طلب شفا از قبور انبیا و صالحان، شرک است؟
39	2- آیا رفتن به غار حرا بدعت است؟
41	3- آیا نام گذاری به عبدالنبی و عبدالحسین شرک است؟
43	4- آیا توسل به مقام انبیا و اولیا شرک است؟
45	توسل در قرآن
49	توسل در روایات
65	5- آیا استغاثه و استعانت از اولیا و صالحان شرک است؟
68	6- آیا طلب شفاعت از پیامبر اسلام و صالحان شرک است؟
7-	آیا بوسیدن در و دیوار حرم و اماکن مقدس و تبرک به قبور انبیا و اولیا و
70	صالحان، شرک و بدعت است؟

- 8- آیا ساختن بنا روی قبور و مسجد در کنار آنها بدعت و شرک است؟ 78
- 9- آیا زیارت قبور شرک و حرام است؟ 88
- 10- آیا نذر و قربانی کردن برای صالحان و مؤمنان، شرک و حرام است؟ 116
- 11- آیا سوگند خوردن به غیر خدا شرک است؟ 123
- فصل سوم: شبهه های عقیدتی 130
- 1- آیا پیروی از اکثریت معیار حق و حق گرایی است؟ 130
- 2- آیا شیعه پیرو اهل بیت علیهم السلام است؟ اگر چنین است، چرا مذهب خود را مذهب جعفری نام نهاده و آن را مذهب اهل بیت ندانسته است؟ 145
- 3- آیا عقیده به عصمت اهل بیت علیهم السلام غلو است؟ 146
- 4- آیا آیه تطهیر فقط مخصوص چهار نفر از اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؟ 154
- 5- آیا امامان شیعه، خلیفه پیامبرند؟ حال آنکه جز دو نفرشان بر مردم حکومت نکردند؟ 156
- 6- آیا شیعه به ارتداد همه صحابه جز سه نفر عقیده دارد؟ 169
- فصل چهارم: شبهه های تاریخی 172
- 1- آیا تشیع، ساخته عبدالله بن سبا است که اولین اختلاف را در جهان اسلام پدید آورد؟ 173
- 2- آیا خروج امام حسین علیه السلام علیه یزید برای فسادانگیزی بود؟ 178
- 3- آیا بر امام حسین علیه السلام لازم نبود که از اولی الامر زمان خود (یزید) اطاعت کند؟ 185
- 4- آیا یزید به کشته شدن حسین علیه السلام راضی نبود؟ 190
- 5- آیا معاویه، کاتب وحی بوده است؟ 193
- 6- آیا شیعیان اصحاب را قبول ندارند و آنان را لعن و نفرین میکنند؟ 201
- فصل پنجم: شبهه های فقهی 203

1.- آیا زیارت قبور بر زنان حرام است؟.....	204
2.- آیا نماز گزاردن و دعا در کنار قبور انبیا و اولیا و صالحان حرام و بدعت است؟.....	210
3.- آیا برگزاری مراسم عزاداری و سوگواری برای پیامبران و صالحان بدعت است؟.....	220
4.- آیا بزرگداشت زادروز انبیا و اولیا، بدعت است؟.....	224
5.- چرا هنگام صلوات فرستادن بر محمد، آل آن حضرت را نیز بر او عطف می کنید؟.....	230
6.- چرا شیعیان نمازهای پنج گانه را در سه نوبت می خوانند؟.....	238
7.- چرا شیعیان بر تربت سجده می کنند؟ سجده بر تربت بدعت است.	246
8.- چرا شیعه هنگام نماز خواندن دست بسته نماز نمی خواند؟.....	262
9.- چرا شیعیان بعد از سوره حمد، آمین نمی گویند؟.....	271
10.- چرا شیعیان نماز تراویح نمی خوانند؟.....	277
11.- چرا اذان شیعیان با اذان اهل سنت متفاوت است؟.....	284
12.- چرا شیعیان در اذان و اقامه به ولایت امیرالمومنین شهادت می دهند؟ ...	297
13.- چرا علمای شیعه از درآمد کسب، خمس می گیرند؟.....	303
پیوست اول: کتاب شناسی ردّ وهابیت	317
پیوست دوم: پایگاه های ضد وهابیت	319
کتاب نامه	320
فهرست مطالب	332